

نوشته ی مصطفی عمرزی



مجموعه ی سیاسی - اجتماعی
Ketabton.com
در گنجینه ی تاریخ و تمدن

به نام آفریده کار بی همتا

در هرج و مرج زیستن

(مجموعه ی سیاسی - اجتماعی)

نوشته ی مصطفی عمرزی

مشخصات کتاب

نام: در هرج و مرج زیستن
(مجموعه ی سیاسی - اجتماعی)

نویسنده: مصطفی عمرزی

زبان: دری افغانی

تایپ و دیزاین: م.ع

شمار صفحات: ۱۹۲

نوبت چاپ: اول

ناشر: صاحب اثر

سال: ۱۳۹۸ ش

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

حق نشر محفوظ است!

در این کتاب:

- ۱- در هرج و مرج زیستن..... ۱
- ۲- آسیب های انتقاد سخیف..... ۴
- ۳- آسیب های جداسازی سیاسی..... ۱۰
- ۴- اموال غیر منقول سیاسی..... ۱۵
- ۵- انتقاد رکیک، منطق مدعا را حذف می کند..... ۱۹
- ۶- این سوی حقیقت..... ۲۴
- ۷- با تحمیل ۴۰ سال جنگ..... ۴۹
- ۸- بازنگری فرهنگی..... ۵۸
- ۹- پشت اجتماع تعصب..... ۶۱
- ۱۰- تفاوت های نجومی معاشات دولتی..... ۶۶
- ۱۱- تنگنای طرح های عدالت اجتماعی..... ۷۰
- ۱۲- چند خط سرخ در ننگرهار..... ۷۷
- ۱۳- حس بد..... ۸۴
- ۱۴- خوب و بد..... ۸۹
- ۱۵- درز ها و شکست ها..... ۹۵
- ۱۶- دنیای سرچپه..... ۱۰۰
- ۱۷- رنج آزرگار..... ۱۰۴
- ۱۸- زاد و ولد سنتی..... ۱۰۹
- ۱۹- سیاست های سخیف و مردمان مریض..... ۱۱۳
- ۲۰- عجب صبری خدا دارد؟!..... ۱۱۸
- ۲۱- غیر طبیعی..... ۱۲۷
- ۲۲- کم بده- زیاد بگیر!..... ۱۳۵
- ۲۳- مرز های باز..... ۱۳۹
- ۲۴- مفتری اجتماعی..... ۱۷۸
- ۲۵- نفرت؛ اما چه قدر زود!..... ۱۸۲
- ۲۶- معرفی مصطفی عمرزی..... ۱۸۸

- در هرج و مرج زیستن

- (مقدمه)

آنارشيسم، بروزترين ماحصل هياهوئي بود كه پس از رژيم كودتاى هفت ثور، تاكنون گريبان افغان ها را گرفته است. همزمان با التهاب عظيم اجتماعى كه حكومت را در تفكر مردم دچار طرد و ترديد كرد، خيزش خشم آلود ضد آن كه از دين معاونت مى جست، طرد و ترديد را در ميان عامه ي افغان ها نهادينه ساخت. حكومت نامشروع كودتاى نيز بدون ملاحظه ي زمينه ي مدنى حاكميتى كه شهرت بين المللى داشت و همه چيز را در اختيارش قرار داده بود، با وانمودن نبود مشروعيت تاريخى آن، سعى مى كرد خود را جاياندازد. بدترين حاصل اين رويكرد، اغماض بر كارنامه هاى حماسى ضد خارجى و تلاش هاى گسترده ي مدنى حكومت هاى قبل از هفت ثور بود كه اناث و ذكور افغان را در تمام عرصه ها رسانده بودند؛ هرچند بسنده گى كامل نداشتند، زيرا سنتى بودن بيش از حد جامعه و توسل به اوهام فرهنگ هاى كه به نام عرفان و تصوف، فرقه و گروه ها به ميراث به اصطلاح فرهنگى عتيقه هاى كه نهايت شان به چند مجموعه ي شعر با انبار انحرافات اخلاقى مى رسد، ذاتاً خواننده را متاثر از گرايش هاى مداحى و گدايى مى كنند تا با چشم داشت به رزق دولتى، منشه ي موثر فزيكى نباشند. به اين دليل، ارتجاعات در كمين را چون دو سقوى، هميشه براى افغان ها ارمان شوم آورده اند.

جبهات مللى - افغانى ما هم با تزريق بيش از حد روس ستيزى به نام شوروى، دچار آفت اخوانيسم مى شود. بنا بر اين، طيف اخوانى

شبهه طیف الحادی با طرد و تردید گذشته‌های قبل از هفت ثور، در جانب مقابل حکومت، مردم ما را از پیوند‌های تاریخی-مدنی شان محروم می‌کنند.

۱۸ سال پس از سقوط حکومت طالبان، وانمودن این که روی یک زمینه‌ی مدنی کار می‌کنیم، همان قدر بی‌ارزش می‌شود که می‌بینیم اقشار جوان ما با کمترین آگاهی از گذشته‌های مدنی خود، به راحتی مجری اغراضی می‌شوند که عدم رضایت عمومی از آن چه به نام آزادی‌ها وانمود می‌شود، کشور را بار دیگر در پرتگاه گرایش‌های منحرف سیاسی، قرار داده است. در این میان، اخوانیسم مذهبی با اشراف از تمام ضعف‌ها و ناهنجاری‌های به اصطلاح مدنی حاکم در کشور، سعی می‌کند بهتر به نظر برسد.

«در هرج و مرج زیستن»، هرچند تصاویر شفاف ناهنجاری‌ها به چشم می‌خورند، اما سعی نکرده‌ام فقط بیانگر باشم. آن چه در این مجموعه بروز کرده، نوعی تبیین ناهنجاری‌هایی نیز است که چه گونه به هنجارهایی مبدل می‌شوند که اگر درست تفکیک می‌شدند، به خصوص اقشار فعال مدنی، رسانه‌یی، فرهنگی و تحصیل کرده، دچار ظن نمی‌شدند تا در زمینه‌ای که کار آنان بسیار موثر تلقی نمی‌شود، در تقابل حکومت و مخالفان آن، در راس اقشاری فهرست شوند که با طرد و تردید، رشته‌های باریک منطق کار مدنی ما با قبل از هفت ثور حتی بیشتر بگسلد.

یک حرف دیگر این مجموعه این است که هرچند ضعف‌های آشکار و ندانم کاری‌ها که در تمام عرصه‌های مدنی ما «گاف» می‌گذارند، می‌توانند به باورهای منفی ضد مدنی بیانجامند، اما خصوصیات قرن بیست و یک که خواسته‌های انسان این عصر را

اشباع می کنند، هیچ مرزی را به رسمیت نمی شناسند. در مقاله ی «مرز های باز»، روان شناسی قشر اناث افغان را در ورای گرایش های اجتماعی آزاد، تحلیل کرده ام که چه گونه با مشاهده ی همه جای دنیا، وقتی دچار نفی سنتی می شوند، بی ملاحظه از این که شاید چیز هایی در اخلاقیات آن، به نفع او باشد، خلاف به اصطلاح ارزش های خودش، به جهان بلی، می گوید!

در عصر ما، فن آوری روی چرخه ی شتاب، نصب شده است. داده های این عرصه (تکنالوژی) به قدری به ژرفای حیات ما فرو رفته اند که حتی تابو های دینی نیز نمی توانند جلو آن ها را بگیرند.

در کتاب «در هرج و مرج زیستن»، بیشتر در زمینه ی سیاسی- اجتماعی، ناگواری آنارشیسمی به چشم می خورد که یک نسل کامل افغان ها را در نوسان رژیم ها دچار گمان می کند تا در اختیار روش های زنده گی، از کدام جانب، جانبداری کنند؟ تفکیک همین حقیقت تلخ، هدف این کتاب است. ما در شکست های کُل جوانب اعتقادی، در یک سرایش دیگر، قرار گرفته ایم که در هر دو جانب افراط و تفریط، بیش از همه ما را از روزگاری که زنده گی در آن، مطلقیت بشری ماست، دور می کند. می شود گفت که پس از هفت ثور، ناکامی عقب ناکامی، آنارشیسم را به معنی «هرج و مرج زیستن» ما نهادینه ساخته است.

مصطفی عمرزی

۱۳۹۸/۳/۱۸ ش

کابل - افغانستان

- آسیب های انتقاد سخیف

مرارت های عبور از یک دهه کار فرهنگی، حداقل جایگاهم را در حد خودم، تشهیر کرده اند. طی طریق در این مسیر، کسب دانش و علمی بود که در قلم پردازی ادبیات، در زمان نقد و وصف، جان مایه می شدند و از این رنگ، سهولت مفهوم در ذهن خواننده در الوان آن، کمک می کرد در جایی که از قلم ماست، مسایل را در تنوع چند بُعدی بودن پی گیرند. حاصل این کوشش ها، توجه به عمق موضوعاتی بود که با رسیدن به اصل مسئله (ریشه) به درک معنی ای کمک می کرد که آن چه در پیرامون ما رخ می دهد، زنجیره ای از عناصر طبیعی، بشری و ماورای حس اند که در زمان «نتیجه»، متمرکز می شوند.

همکاری و همنوایی با جریان های فرهنگی در تعمیم فرهنگ احترام، گروه ها، جناح ها و افرادی را در پیرامون ما کشانید که در دو سوی مراودت، وقتی دیدار می کردیم و پیام می فرستادیم، عزت نفس ناشی از اعتماد، به درد هایی می رسیدند که به ویژه طیف فرهنگی و قلم به دست ما در جایی که جوانان است، با راحتی حرف بزنند و از دشواری ها بگویند.

جمع کثیری از جوانان فرهنگی افغان از بسیاری از اقوام را می شناسم که با زحمات بسیار، از موانع عبور کرده اند و به بدخواهان، حسودان و کم ظرفان، اعتنا نمی کنند. در واقع آن چه در متن این مقال می آید، رخی از دشواری های در کمین نشسته است که متاسفانه در بحران کنونی در امواج متلاطم آن، سهولت های نفس گیری برای بقیه ی راه را می گیرند.

دختری از فرهنگیان تاجک، با آزرده گی از رفتار کسی شکایت می کرد که هرچند در شهر خودشان، یک چشم پادشاه است (پ.ن)، اما هیچ فرصتی را برای تحمیل جمود فکری و سوء استفاده از دست نمی دهد. آن دختر فرهنگی با مجموعه ای از اشعارش، با تعلق میهنی و اسلامی، مراجعه می کند و اما با تعجب به دامی برمی خورد که فقط در هوشیاری، فرصت بیرون رفت می یابد. آن به اصطلاح فرهنگی که از بقایای انجمن به اصطلاح شاعران و نویسندگان پرچمی و ستمی دوران کمونیستی، نمونه ای از دگم و کلیشه است، با اعتراض بر اشعاری که در وصف اسلام، خدا و پیامبر آمده بود، قرار می گذارد که آماده ی همکاری استم. دختر شاعر در ادامه ی این ماجرا، شاهد تلفون هایی می شود که آن به اصطلاح فرهنگی که در جمع اعضای فاسق انجمن کمونیستی، تا حالا نیز بر حجم پرده درایی زنان و دختران مردم می افزایند و قصه ها، داستان ها و دوسیه هایی دارند که یادواره هایی از بی اعتنایی به باور هایی شده اند که با هفت ثور شکل گرفتند (شعار های دروغین عدالت و رفاه) و مانند مریض عادت گرفته، با بی حیایی پیشنهاد می کند «شبانۀ ها، اشعار شان را یک جا کنند!» معنی این پیشنهاد، چیزی جز تقاضای شرم آوری نبود که اشمئزاز اطفای شهوت آن معلوم می شد.

صورت اجتماعی، فرهنگی و کاری به ویژه در شهر هایی همانند کابل، در مرکزیت ها که تنوع قومی دارند، با سطح بلندی از آلوده گی های فکری، قومی و حزبی، به موانعی می مانند که اگر خدا ناخواسته برخوردید، اگر از عزم و ثبات شما بکاهند، به معنی وارد کردن آسیب هایی ست که جبران نمی شوند.

همواره به یاد می آورم که در نخستین سال هایی جدیت کار فرهنگی که در گذشته های دور زنده گي ام، حتی در دوران مکتب در خلوت های خودم پیشینه داشت، از این توهم می لرزیدم که آن چه می نویسم، شاید در احاطه ی وجودم، در این نزدیکی، باعث می شود خوش باشد. در ترس این توهم، هرچند با مزیت تحصیل و زنده گي در کنار یک خانواده ی تحصیلکرده، فرهنگی، روشنفکر و سرشناس، اما در ناپیدایی اجتماعی، آن چه به سهم من از ظرفیت کار فرهنگی تعلق داشت، برابر به زمان نیامد. سال ها پس از خلوت های خودم، وقتی در تبادل افکار، جویای احوال و نامه نویسی، مشغول می شدم، مسرت دوستان و بعضی از نزدیکان خوش قلب، به شور می آمد که بنویس! زیرا به دل می نشنید. اطمینان از این یقین، مرا مشکور کسانی کرد که حالا پس از ده سال از آن سال ها، وقتی بزرگان ما در جمع هموطنان مهربان و با احساس، تشویق و ترغیب می کنند که خطوط این قلم، در ترسیم، به معنی واضح و رسا می رسد، شکرگزار می شوم که در هاله ی دشواری ها، اگر از این سمت می ماندم، حالا از سرمایه ای محروم می شدم که حقیقت وجود و ظرفیت است؛ اما رسیدن به این یقین، به راحتی ای نبود که وقتی از درد و گلایه ی جوانان فرهنگی می شنوم، به یاد می آید که اگر در کارنامه ی فرهنگی ما، خوب ترین های ادبیات، هنر و فرهنگ دری در صد سالی که گذشت، بیشترین پیوسته به تبار من می شوند، با دور ماندن از آنان، در زیر نقد سخیف، غیر اخلاقی، غیبت و تباری های تبه کارانه ی طیف اوباش مخالف، فرد عادی و معمولی می ماندم.

با درک آن چه جوانان، شکایت می کردند، دشواری هایی به یاد می آیند که چه گونه بازمانده گان اتحادیه ی به اصطلاح نویسنده گان و شاعران کمونیستی، دسته های کریه ستمی، معترضان هتاک و اوباش غیر قومی، وقتی از جوهر و گسترده گی فعالیت های ما مشوش می شدند، انباری از ادبیات مخالف در تمام قوالب در همه جا ما را فرا می گرفتند؛ حتی دوستانی که همتبار نبودند، با انتقال مفاهیم و محتوای غیبت ها و انتقاد مخالفان، به گونه ای تلاش می کردند اعتماد به نفس ما را به عنوان کسانی که گویا با ادبیات زبان آنان نمی نویسند، در حالی بشکنند که در مانده گی آن چه خود می کردند، حاضر به رقابت سالم و اخلاقی نبودند. تعدادی از آنان با پشتواره ای از آن چه مخطوطات سخیف دولتی در نشرات دولتی ست، زور می زدند و در پایان هر بحث و نتیجه ی یک تلاش (چاپ کتاب) با انتقادی که همواره با اغماض بر مفهوم نقد (جدا کردن سره و ناسره) بود، یادشان می رفت با منفی بافی همواره، شبیه حسودان و کوردلانی شده اند که فقط بی سواد و ظرفیت های پایین خودشان را ثابت می سازند. آنان در جایی که خلوت های مخصوص می یافتند، حتی با بدترین نوع تخلقیات، کوشش کردند ما را منحرف کنند. کسی از هتاکان معروف آنان که عضو شورای تاجکان است و تابعیت تاجکستانی نیز دارد، باری در واکنش به یک کتاب من، چنان گندی زد که از اشمئزاز آن، یک میلیون لعنت مردم بر فرهنگ خراسانی - فارسی شد. آنان با این گستاخی، نه تنها نتوانستند مرا بیرون کنند، بل با شدت پاسخ های من که بسیار غافلگیرانه بودند (دو مقاله ی انتقادی «تادیب یک سفله» و «اعوذ بالله من الشیطان رجیم») چنان مبهوت، سرخورده، حقیر و بی چاره شدند که با قیمت آن تجربیات، عزم

جزم شد تا به جوانانی که در جو برخورد های مخالفان غیر قومی، قرار می گیرند، در حالی که بایسته است اعتنا نکنند، سفارش کنم با شهامت پاسخ، به فرهنگی کمک کنند که اگر «هر عمل، عکس العمل دارد»، به خوبی تجربه شده است.

درد و گلایه ی جوانان فرهنگی، تداعی مشکلاتی بودند که با آن چه از تجربیات خودم نقل کردم، نشان می دهند آسیب های ناشی از انتقاد سخیف، چه گونه بر کار فرهنگی و کسانی اثرات بسیار منفی می گذارند که اگر از خیر حُسن نظر و لطف دوستان و بزرگان، بی بهره بمانند، در دام اوباش به اصطلاح فرهنگی غیر قومی، خورد و نیست می شوند.

گاه دوستانم از مجامع و محلاتی خبر می آوردند که چند دقیقه پس از ترک آن جا ها در حالی که ظاهراً احترام حکمفرما بود، اما پس از پایان بحث، هذیان گویی، انتقادات سخیف و چرندیات کسانی در عقب ما حواله می شدند که بسیاری در بحث ادب و فرهنگ، حتی از درک معنی نام شان عاجز بودند.

در پایان این مقال، برای یافت جواب به معضلات جوانان فرهنگی افغان، تذکر چند نکته بسیار مهم است:

در زمان مواجهه با نقد، به طرف و تشخص، علمیت، سواد و آن چه باید بیشتر از شما داشته باشد، اهمیت دهید؛ زیرا فرهنگ انتقاد، به معنی رویکرد بسیار منفی، به گونه ای نیز در جامعه ی ما جا افتاده که گاهی به اثر این که می بنیم، کیفیت نوشته های ما، حال شماری از دشمنان غیر قومی را زار می کند، واکنش آنان بیشتر از روی حسرت، حسادت و بُغض است. بنا بر این در مواجهه با بحث نقد، به کسانی توجه کنید که بی آلایش و بی غرض اند و در

تشخص اجتماعی، صاحب جا و جایگاهی اند که قابل قبول همه باشد.

در واقع توجه به نقد یکسره، در حالی که نشان می دهد طرف منتقد، منصف و اهل نیست، بیانگر این واقعیت می شود که در جامعه ی سیاستزده و متمایل به سمت، زبان و منطقه، اعتنا به انتقاد افراد نااهل، کم سواد و کسانی که از کار تان هراس دارند، به معنی اعمال محدودیت بر سرمایه ای ست که در ظرفیت های بشری، طیف ها و رسته های افراد نخبه را می سازند. به این معنی که اگر از این ودیعه ی الهی و طبیعت، کسی شاعر و نویسنده ی خوب است، کسانی بهترین انجنیر، مهندس، طبیب، معمار و سیاستگر می شوند.

جامعه ای ما با فواصل زیاد از سالمیت و قانون مندی، آسیب های جدی را در راه کسانی قرار می دهد که در بهانه ی این نوشته، از درد و گلایه ی طیفی از افغانان قلم به دست آوردم.

بایسته است با تقبل زحمات و توجه بر نارسایی ها، نتیجه ی ظرفیت های خویش را هرگز و قطعاً وابسته به نظر، انتقاد و اعتراض کسانی نکنیم که از شیوه ی کار ما، کاخ های مقوایی (کاک) آنان خراب می شود و در ارثیه ای که مانده است، همواره آرزو می کنند با وارد کردن انحرافات فکری، مهار اندیشه را به نفع فرهنگ ها و تاریخی مصادره کنند که در رسته ی سقاوی گری و خراسان بازی، حال زار شان با هر روشنگری تاریخی و سیاسی، در هاریت های شور و جنجال، منجر به تفریح و تمسخر ما می شود.

- آسیب های جداسازی سیاسی

حالا که خط فکری دکتور اشرف غنی و محمد حنیف اتمر، به دو تیم انتخاباتی کشیده شده است، می توان به درک ناهنجاری هایی پی برد که چه گونه از تشتت تباری میان ما رونما می شوند. موضع گیری های دو طرفه، دو شخصیت نخبه ی افغان از قوم معزز و بزرگ پشتون را تنها در مواضع رقابتی قرار نمی دهند، بل مبرهن است که این جداسازی عمدی، آسیب جدی به بدنه ی تباری ما شمرده می شود.

متأسفانه سیاست های کژدار و مریز دکتور غنی که در آن ها روز تا روز جای افغان ها و پشتون های نخبه کاهش می یابد، او را در نوع دیگر انزوا، شبیه آن پشتون هایی می سازد که از طیف دکتور غنی، اما برای مجبورت ها یا آرایش سیاسی، ناگزیر اند به خواسته های تنظیمی نیز لبیک بگویند.

از زمان جدایی عمدی دکتور غنی و محمد حنیف اتمر، اختلافات دورنی ما، غیر طبیعی به نظر می رسند. باری استاد «رحمت آریا» که از بزرگان فرهنگی ماست و فعلاً در کشور کانادا تدریس می کند و از لطف حمایت های معنوی اش، این قلم مستدام است، به جا یادآوری کرده بود که طرح جدایی غنی و اتمر، کار گروهک مودی (شورای نظار) است. حضور افراد سرشناس این گروهک در تمام تیم ها که حتی قادر به تضمین صد رای به نفع هیچ پشتونی نیستند، زیرا خاستگاه آنان در ولایت پنجشیر که کم جمعیت ترین ولایت افغانستان است (در حدود ۷۰ یا ۸۰ هزار نفوس) و به درد هیچ تیمی نمی خورد، فقط اخلال سیاسی را بیشتر می سازد. از

جانب دیگر، وجاهت پایین داخلی و اعتماد بالای استخبارات همسایه گان بر آنان، سکتاریسم این گروه را که فقط برای اخلاص سیاسی، تولید شده اند و در قدرت فقط به دنبال انحصار اند، محرز می کند.

هرچند ستمیان بسیار تلاش کرده اند تا به اصطلاح بر اساس اشتراکات فرهنگی و فارسی زبان، اتحاد ضد پشتونی بسازند، اما بی زاری گروه های قابل ملاحظه ی ترک و هزاره از سکتاریسم جمعیت و شورای نظار، ما را در برابر اکثر اضرار آن ها وقایه کرده است. به این دلیل، پس از سقوط طالبان، هیچ اتحاد ضد پشتونی، محکم نمانده است که گروهک های مودی (جمعیت - شورای نظار) و ستمی تلاش کرده اند سایر اقوام را علیه پشتون ها تحریک کنند؛ زیرا می دانند که تشت رسوایی خود شان سال هاست از بام افتیده است. مثال های این رسوایی، حاکمیت های ارتجاعی کلکانی - ربانی اند که با کمترین پرستیز سیاسی در تاریخ افغانستان، به دو بلا و مصیبت شرم آور می مانند.

بازی های چند جانبه ی ضد پشتون ها که بخشی با سوء استفاده از گرایش های مکتبی صورت گرفته اند، متأسفانه تعدادی از داخل خود ما را به نام چپی، راستی و تاجرپیشه ی مخالف، برانگیخته است.

در حالی که مثلاً تمام حلقات تاجک از تمام انواع ملحد و اخوانی برای سود قومی، حریص شده اند، چپ و راست ما، شاید با اخلاص در اعتقادات، اما با عدم درک نیاز های کنونی، اگر اخوانیست اند، هم به گذشته ی قبل از هفت ثور می کوبند و اگر الحادی نیز باشند با تکفیر تاریخ خود، مفت و مجانی به مرتجعانی

کمک می کنند که در مثال تاریخی مخالفت با شاه امان الله، وقتی ظهور کردند، جز حربه ی بچه ی سقا، چیزی نداشتند.

محمد حنیف اتمر را شاید از باکفایت ترین شخصیت های قلمداد کرد که در طول کار در ۱۸ سال اخیر، به عنوان افغان صاحب استقلال فکری و عملی، به اندازه ای با عناد و ستیز تنظیم های فاسد، مواجه بود که گاه بیش از حامد کرزی که ولی نعمت نمکدان شکن های تنظیمی می باشد، توهین می شد و می شود.

حالا که حمایت های از سر عجز تنظیمی ها از محمد حنیف اتمر را مشاهده می کنیم، شاید به معنی خرد سیاسی نیز باشند؛ زیرا به خوبی می دانند که این شخصیت، بهترین بدیل دکتور غنی ست (مورد حمایت مردم و جامعه ی جهانی).

حنیف اتمر در پُست های وزارت احیا و انکشاف دهات، وزارت داخله، وزارت معارف و مشاور شورای امنیت ملی، بلی «مصلح خاموش» (تعبیر خوب تعمیم عاصی) بهتر از زبان بازی هایی عمل کرده است که اُبْهت چهره ی سیاسی او، بیش از همه به همه ی مخالفانی منجر می شد که می دیدند استقلالیت فکری و عملی او، از انحصار افغان ستیزان می گاهد.

از دست دادن اتمر یا بزرگ ترین مخالف تنظیمی هایی که حالا از سر عجز، او را تایید می کنند، چیزی نیست که دکتور غنی به راحتی بتواند آن را جبران کند؛ زیرا در زیر مجموعه ی دولتی کنونی که در تمام ابعاد مشکل دارد، رسیده گی به جزییات، از عهده ی شخصی برآمده نمی تواند که افزون بر بیماری، از درک فرهنگ نزاکت های اجتماعی و سیاسی عظیم افغانستان، کاملاً عاجز است. موجودیت یک تیم کارا با حلقه ای از همفکران و

نخبه گان تباری، موثرتر از تک رویی هایی ست که در انزوای آن ها حتی امرالله صالح را با عدم تضمین صد رای انتخاباتی، برای سوء استفاده ی سیاسی، مجال داد.

در مقاله ی «بازی های گروهک موذی»، تبیین کرده بودم که در یک مثال، رئیس جمهور غنی با عقیم کردن طرح ضد طالبانی جمعیت - شورای نظار (عدم رهایی طالبان زندانی)، مفاد و اعتبار سیاسی زیادی کسب کرد، زیرا به خوبی متوجه شده بود (مقاله ی پیام تصویر ها) که به بازی گرفته شده است، اما ایجاب می کند پیش از هر گونه وارد شدن بسیار جدی در زمینه ای که عاری از حمایت های کلان مردمی و نخبه گان ماست، برای احیای روابط نیک با ما تلاش کند.

من یقین دارم که یک تفاهم درونی - فعلاً بیرون از دولت - نیز در امر انتخابات ریاست جمهوری، به خیر ما تمام می شود. تشتت تباری، آرای ما را در جغرافیای تباری که بسیار آسیب دیده است و در تقسیم آن، بیش از همه از کاهش آرای اناث نیز محروم می مانیم، به خصوص در هاله ی آرای سیاه دیگران، با تفویض امتیازات، کم اثر می سازد.

پشتون ستیزی از حیث اشغال و انحصار کرسی و قدرت در ارگ، یک اصل استراتژیک است که فقط در ضعف دورنی ما حاد می شود. با کاهش رنگ اکثریت در قدرت، افاده ی نارضایتی از خشونت هایی که در زمینه ی زنده گی ما هزار ها دلیل منطقی نیز دارد، با وجود این، حتی می تواند روی افکار بین المللی، تاثیر منفی بگذارد. این امتیازات با خصومت های قومی، بحران را بی پایان می سازد.

بهرتر است در کنار رقابت های انتخاباتی، برای ارجحیت مسایل تباری ما که ارجحیت منافع افغانستان نیز شمرده می شوند، نشست ها و تفاهماتی صورت گیرند یا افراد خیراندیش و مشران، سعی کنند برای کنار ماندن از آسیب های بیشتر جداسازی سیاسی، زمینه بسازند تا پس از پیروزی یا ناکامی، هیچ طرفی به عنوان بخشی که قابل ملاحظه است، به ضرر ما از قدرت کنار نماند. حتی اگر یک پشتون نخبه از سهم دولتی خویش محروم بماند، همانند مُعضلی ست که در خالیگاه آن، اعتراضات جمعی، رونما می شود.

- اموال غیر منقول سیاسی

غصب قدرت با تحکیم موضع سیاسی، منافع گروهی و شخصی، بخشی از روایت تاریخ معاصر افغانستان از ۷۰ سال تاکنون است. حاکمیت های افراطی با استبداد گروهی، فردی و حزبی، زمانی که در مسیر انحصار ستمی، زبانی و قومی، معضلات حاد می شوند، یکی روی دیگر رجز خوانده اند و بی خیال از درس های تاریخ، از پایشی دم می زدند که روزی ببرک کارمل «انقلاب برگشت ناپذیر ثور» می خواند. آن رویداد شوم، به حسب عادت تاریخ، هرگز بازنگشت، اما تکرار تاریخ، سیمای دیگری از «می آید» ترسیم می کند که در دهمین ریاست دولت افغانستان (اشرف غنی) همچنان در حال تحول است.

حزب دموکراتیک خلق با انحصار قدرت، پخش قباله های سرخ را آغاز می کند و در شادمانی آن پدیده ی در حال تغییر، فراموش می کردند، سهم حقیقتی از مردمان زمین، در جایی که افغانستان شده است، در چند منزل تاریخی، وقتی دولتی و رسمی باشد، در طبیعت متحول تاریخ، آن چه تضمین نمی کند، همان اسنادی بودند که رفقای حزبی، سرخ کرده بودند و حتی با حضور شوروی به جایی نرسید که بر اساس یک سند عرفی، قرن هاست افغانان را در داد و ستد، بیش از فرامین میلیتاریسم دولتی، صاحب ملک و زمین می کند.

رفقا با دل مُرده گی از عدم بازگشت انقلاب برگشت ناپذیر، فراری می شوند و نوبت به سیاهی لشکرهایی می رسد که فکر می کردند با برپایی مراسم دینی، قباله های انحصار، چور و چپاول آنان، وقایه ی الهی می شود. چهار سال پوست کندن تنظیم ها

برای غصب قدرت، قباله جات تنظیمی را در دوسیه ی خیانت رفقای پیشین، در جلد دوم سلسله ی اداری تاریخ افغانستان ثبت می کند و ولگردان سلاح به دست، به روستا هایی بر می گردند که صاحبان آن جا ها در دست نوشته های عرفی، اما با ارزش، مطمئن بودند. تحریک اسلامی طالبان، هرچند در شرافت اسلامی و حضور، بهای خویش در برابر همکسوتان شر و فساد را بلند می برد، اما تلاش آنان برای حفظ و انحصارات ملایی که در شدت برپایی مراسم دینی، کمتر از امیدواری تنظیم های فاسد را نداشتند، به همان نتیجه ای نمی رسد که در تحمیل شکم گرسنه گی، فقر، استبداد و هرچه خواستند در حق مردم کردند، می خواستند با بلند بردن سطح عبادات، گویا پرودگار را اغفال کنند که با ستر هزاران عابد سلاح به دست، واقعیت هایی پنهان می شوند که مردم مظلوم ما در آن حاکمیت می دیدند حاکمیت ملایی در گرایش به انحصار و ساخت قباله جاتی که کم رنگ تر از قباله جات رفقا و برادران نبودند، بی میل نیستند مفهوم «نعمات الهی» در توجه به زنده گی را نیز از نظر بیاندازند؛ هرچند تعهد کرده بودند به وصل جنت، قانع باشند.

هنوز هنر حکومتداری، واقعیت ها در برابر ملایان را قرار نمی دهد که طرفداران افراط در دینیات، مجبور می شوند در آینده ی مبارزه ی مسلحانه، همان قدر قناعت کنند که مفسران استخبارات منطقه سفارش می کردند از تخریب کشور خویش - به سطح میز و مدرسه - سهم شما در انحصار «بنات» بهشتی محفوظ می شود.

قباله جات طالبان نیز باطل می شوند و نوبت به دو گروه خیر و شری می رسد که یکی در نوبت چهار سال «چلش» قباله جات

تنظیمی، زود فراموش کرده بودند آن چه در فرصت نو می کنند، درست در مسیر تحول تاریخ، هرچند سر به غضب هزاران زمین ملکی و دولتی در داستان حضور و انحصار رسانده است، اما در گذشته و در آینده ای که خوردند و می خورند، حکایت نو دارد که وقتی ثبات اجتماعی در تضعیف نظام متکی بر مردم و مملکت آسیب دید، حال- ماضی می شود و در آینده ای که می آید، دیری نیست که صاحبان جدید با قباله جاتی ظهور کنند که اگر نظام، عاری از فساد باشد، اصل «باز جوید روزگار وصل خویش» در مردم و صاحبان خرد در ثواب خدمت به مملکت، دخیل می شود؛ اما اگر در کجی بنایی که برپا کرده اند، سلسله ی اتفاقات وخیم از تنوع حاکمیت سیاسی، وابسته، حزبی، قومی و زبانی حکایت می کند، هرچند در این تکرار، ضرر است، اما بگذاریم مردم ما خوشحال شوند تاراج، چور و انحصار ملک و دارایی ها، برای کسانی نیز نماند که در تمام حاکمیت کمری و در تجربه ی غنی، در حالی که خوردند و می خورند، اما وجود آنان برای مردم و مملکت، به جلابانی می ماند که فقط چنه می زنند تا این کشور در بازار فروش سیاسی، از هستی اش ساقط شود.

کوتاه نظران انحصارگر، بار دوش ملت و مملکت، طالبانی شده اند که به اثر توهم جهالت، عادت وابسته گی و فقدان شعور مغز های جمود شده، نوبت چور گرفت اند، اما در زمان داد، ژست می گیرند که از زمان تولد تا نوعیت مستعمل، باید قباله بسازند که این کشور و خاکش در دوسیه ای محفوظ بماند که پس از ۱۰ سال نبرد خونین، حتی حمایت جامعه ی جهانی، امیدواری نمی دهد آن چه را محصولات جنگ سرد، انحصار کرده اند، واقعاً برای آنان می ماند؟!

نسل اول زاده ی جنگ در آغوش والدان خود، دفن، آواره و معلول شدند. نسل دوم در دورنمای مستقبل تار، آموخته است گام هایش بر زمینه ی سیاسی، نبایست برای زنده گی ای استوار باشد که در ثبات اجتماعی، شکل می گیرد.

ما می دانیم که نوبت تغییر قباله جات اداره ی ائتلاف و معامله نیز می رسد. اگر کرم پروردگار، شانس ملت آورد، امیدوارم اسناد مالکیت این کشور، درج نام افغانان را بار دیگر رسم کند. اگر چنین شد، امیدوارم به زودی آن هزاران خاک مقدس وطن را که از ۷۰ سال تا استمرار زمان حال، در نوبت اسناد کنونی نوشته اند، به زودی در مصادره ی ملت، به مردمانی تقدیم کنند که قاتلان عزیزان و ویرانگران ماواهای آنان با حق تقدم به اصطلاح جهادی و مقاومتی در تمام جغرافیای این مملکت، غصب کرده اند. امیدوارم روزی دیر نباشد که مایملک تنظیمیان را از شهرک های وزرای (شیرپور) تا گسترده گی ولایات، با تمام امکانات صاحبان کنونی در صف طویل، به کسانی که در چهار سال حاکمیت ننگین تنظیمی، عزیزان و خانه های شان را از دست دادند، به عدالت توزیع کنیم.



- انتقاد رکیک، منطق مدعا را حذف می کند - (پیرامون هتک حرمت رییس جمهور غنی)

بسامد، تقابل و سیر فرهنگ انتقاد در یک دهه ای که گذشت، اگر در تعمیم و رواج فرهنگ ابتذال، مقوله یی شده است، خیلی کمتر درمان درد هایی شد که با علاج موثر در پی مداوا می شوند. انتقاد در حاکمیت های کرزی و غنی، در لجن توجیه آزادی هایی که تعریف نشدند، در حدی صعود کرده که در بلندی این کوه سیاه، اگر منظری نمایان می شود، پرهیز از نگرش بر آن از حُسن نقد در حالی می کاهد که انتقاد درست، منطقی و عاری از چوکات زشت و توهین آمیز، از جنبه های اصلاحی در اجتماع به شمار می رود.

دنیای مجازی نت در واقع با قید «مجازی» در گسترده گی این پدیده، چنان مطلوب حال مخالفان قرار می گیرد که در یک دهه ی پیشین، اگر طرف های درگیر را در موضع تقابل فرهنگی - سافت ویری نشانند، هرچند از دود باروت و آتش سلاح، خبری نبود، اما محتوای این تقابل به اصطلاح فرهنگی، کمتر از زیان های فزیک، جامعه ی ما را در آلوده گی فکری، آسیب نزده است.

در کشوری که اولویت های مردم باید تامین نیاز های اولیه ی انسانی باشد، دشمنی برای ایده های سیاسی - وارداتی که از ۷ ثور تاکنون، هیچ خیری نداشتند، در حالی به درگیری اقوام می انجامد که معضلات و دشواری های مردم ما، از امنیت شغلی تا اقتصادی، سرپناه و امثالهم، هیچ تفاوتی نمی کنند.

تعمیم فرهنگ انتقاد رکیک که اکثراً از نشانی افراد و اشخاص وابسته به طرز تفکر قومی صادر می شود، از درک مسئله ی

عمومیت مشکل در افغانستان، پدیده‌ی اصلاحی نقد را زمانی به میلان و عدم تناسب می‌کشاند که منتقد در مانده در عدم فهم از عدم تامین نیازهای مادی در خشم و هیجان شکم گرسنه‌گی، فراموش می‌کند اگر وجدان او زیر ثقلت شکم، له شده است و از حیث اعضای وجود، این اضمحلال، توان فکری را می‌گیرد، فوران عکس‌العمل او در بازتاب ناراحتی‌اش می‌تواند معامله‌ی به مثل شود که ماحصل این درگیری، ضم نفی انتقاد مصلح، به صدور گندی می‌ماند که با هر کنش، واکنش آن در آلوده‌گی اجتماعی، مردم را از هوشیاری و درک واقعیت‌ها در بستری به جان هم می‌اندازد که آوردن معضلات مردم ما خاص، منوط و مربوط یک قشر، طیف یا طبقه نمی‌شوند.

تعمیم انتقاد رکیک به مرحله‌ای رسیده که با نوع هاریت، منطق مدعا برای تامین خواسته‌ها را ستر می‌کند. شدت انتقاد رکیک، با خصوصیت توهین‌کننده، هتک حرمت و بی‌احترامی برای تیزی و بُرنده‌گی‌ای که دارد، در نخست از بدنه‌ی مهم (منطق مدعا) می‌بُرد و حذف منطق از این کنش، برخورد منطقی برای پاسخگویی را نوید نمی‌دهد. آدمی، موجود روانی و متفکر است. شان انسان به عنوان اشرف المخلوقات، کاملاً به رعایت شخصیت او در احترام، وابسته است. بنا بر این، شعور او در اخذ پیام معترض، زمانی که از شدت توهین، هتک حرمت و بی‌احترامی در غلیان احساسات، مدفون می‌شود، حاصلی که بایسته است از انتقاد اصلاحی بیرون شود، در برخورد خشن، گاه بدتر از رکاکتی می‌شود که منتقد دهن‌گنده خواسته است طرف مقابل را متوجه کند.

در تجربه ی یک دهه ی گذشته، آن چه نتوانست در جامعه ی انباشته از مشکلات افغانستان، خیر انتقاد موثر را شامل حال بسازد، رکاکت انتقاد با تحریف، توهین، هتک حرمت و بی نزاکتی هایی بود که منطق مدعا را حذف می کردند.

جامعه ی ما با حساسیت های ناشی از تحمیل حاکمیت ها، جنگ، بحران و صدور ایده های خارجی، در تنوع رفتار، در چهار سوی راهی افتاده است که هر معنی سخن، ولو در حد کلمه و عبارت، اگر از مزایای جامعه شناسی، روان شناسی، درک معضلات و پیچیده گی های مسایل که همه چند بُعدی اند، بهره نبرد، بهره ی ما از وفور کار فرهنگی - رسانه یی، بیش از آن نمی شود که دیدیم تقابل انتقاد رکیک، اگر از سوی آغاز کننده، مسرت توهین به دیگران را مزه می دهد، در سوی دیگر، این طعم به زودی به تلخکامی ای می رسد که انتقاد شونده، از گزند توهین و هتک حرمت، معامله ی به مثل می کند.

از انتقاد رکیک، هتک حرمت، بی ادبی و بی نزاکتی پرهیزیم! معروف است که: «هر عمل، عکس المعل دارد!» مردم ما که در شرایط طبیعی افغانستان، خشن می شوند و زمخت اند، در برابر توهین، تحقیر و هتک حرمت، هرگز خاموش نمی مانند.

طرف این مقال، متوجه کسانی ست که رد آنان در دنیای مجازی نت، جواز تجربه ی انواع هتک حرمت است. عدم تناسب، میلان به نفع یک بخش و چند گروه و نبود تفکر ملی وابسته به مردم و مملکت، به خصوص گروه های دخیل در امر سیاست را زمانی که مسئله در حد درگیری طرفداران می رسد، بدون توجه بر پی آمد کردار سخیف، حداقل اگر از مفاد مقطعه یی، خوش کام کند، تجربه ثابت کرده است که با دست آویز جعل، تزویر و ریا، هیچ

سرمنزلی وجود ندارد. به قولی اگر «خرس را رنگ می کنند و به جای فیل می زنند»، دقت در اندام ها، صدا و نیاز ها، روزی کسی را متوجه می سازد که این دو جانور، یکی خونخوار و دیگری علف خوار، تفاوت دارند.

تفکیک از رهگذر معنی، شکل و نوعیت، مهم ترین اصول انتقاد در بازتاب خواسته هاست. وقتی رکاکت انتقاد، عجز در بیان اعتراض شود، طبیعی ست که دقت برای تمیز و تبیین، مانع عمده برای رسیدن به آن مطلوبی ست که در شراکت اجتماعی، توده ها در جا ها و سطوح مختلف، در برابر هم مسوولیت دارند و حس این مسوولیت، آنان را برای رفع نیازمندی ها، به مشارکت می کشاند.

تا زمانی که لحن ما برای بیان اعتراض، رعایت اخلاق نکند، مطلوب ما برای تامین نیاز ها، در لجن رکیک پنهان می ماند و شاید فرود در پلشتی، باعث شود سالیان دیگر نیز بررسی متن خواسته ها برای پرهیز از آلوده گی رکاکت، در حالی پنهان بماند که اگر نمانده بود، فهم ما به خاطر حل مشکلات، از خیر انتقاد پیراسته، حرمان نمی شد. بهتر است توهین نکنیم!

در هرج و مرج زیستن / ۲۳



- این سوی حقیقت

رجوع به منابع خارجی، اگر از امتیاز آدرس کشور های متمدول و مرفه بهره ببرد، جانب مقابل را در ضعف ها، جست و جو می کند. با چنین گمانی، پی بد گمانی نیستیم، بل توجه به تصاویر زنده گی، اندیشه می سازد که چرا سهم ما از گزینش حیات مدنی را حذف می کنند.

استفاده از روایات خارجی، حکایت مردمان فقیر، حقیر و درمانده ای ست که در آن ها، صور ساده ی ماضی و مستقبل، از جنبه هایی طفره می روند که در جهان چند قطبی، بی عدالتی به معنی تحمیل قربانی، مردمان و ملت هایی را هاله می کند که هرچند در زمینه ای از تعاریف جهان سوم، زیست می کنند، اما سعی و خرد آنان از دشواری های تاریخ، گذشته بود.

با مشاهده ی روایات تصویری خارجیان از افغانستان، دنبال یافت این پاسخ که در زمینه ی بیش از یک قرن اخیر در روندی که پا به پای دنیا از گذشته گسسته بودیم و با کاروان حال می رفتیم، چرا تصویر روشن حیات ما را تاریک می سازند؟

از ارتجاع اول تا ارتجاع دوم، تحمیل فاشیسم مذهبی و جنگ هایی که دارایی هایی ما را هدر می دهند، عرض اندام پدیده ی خارجی، با حذر از ماحصل سال ها زحمت مردم ما، از زنده گی مدنی و تغییری که نوید رفاه و آسایش مردم بود، در زمینه ای نشسته که حاصل آن، چهره ی مخوف تعدی با ریای تظاهر است.

برای وصل منطقی ماضی با حال، بسیار سعی کرده ام حیات مدنی و با شان افغانان در حالی پیوسته شود که روایت تصویری افغانستان

با تحریفی که می کنند، نمایانگر مردمانی ست که اگر زنی را معرفی کنند، گدای چادری بر سر است و اگر مردی را نمایان کنند، افتیده ی شکسته یا سلاح بردوشی ست که برای دیگران می جنگد. حاصل توارث این دو جنس را فقرایی نمایش می دهند که با ژنده گی و پاره گی، به خاطر کمک های خارجی، در صف سوژه، انتظار می کشند.

از دوران امانی تا پایان حاکمیت رفقا، هرچند هفت ثور، وصله ی ناجور است، اما تسلیم جهالتی نمی شوند که با هشت ثور، ارمغان فقر و ویرانی مردم بود.

برای حذر از تحریف تاریخ، هرازگاهی که در محک تاریخ، قرار می گیریم، به نظرم پسندیده می آید گزیده ای از آن صور ماضی را زمان حال کنیم که اگر زن یا دختر افغان را معرفی می کنند، سیمای اجتماعی او را در کسوت نویسنده، داکتر، معلم یا همیار اجتماع می نمایانند. این حقیقت، به دنبال چهره ی با شان مرد یا آن جوان افغان است که در صور ماضی و حال، استمرار حیات مدنی ما را با نقش نویسنده، داکتر، مدافع و خلاصه نماد حیاتی معرفی می کنند که هرچند در تنازع سیاسی قربانی می دهد و قربانی ست، اما همان اصلی ست که در توازن روایت واقعی زنده گی افغانان، بی موازنه منعکس می شوند.

من در شبکه ی «پنترست» که بزرگ ترین شبکه ی اجتماعی حاوی میلیون ها تصویر است، برای آلبوم هایی که انتخاب کرده ام، افغانستان عزیز و افغانان معزز را از روایاتی مجزا می کنم که در چهل سال اخیر، فقط تصویری از جنگ، فقر، بی چاره گی، مهاجرت و نیازمندی را تبارز می دهند.

در آغاز این مقال آوردم که آدرس های روایت خارجی، اگر از کشور های جهان اول باشند، گویا از ترسیم دشواری های دیگران، به تسکین روانی می رسند. شاید در این فرهنگ سازی، تعیین بها برای ارزش های اجتماعی آنان به مردم هشدار می دهد که باید قدر زنده گی خویش را بدانند. شاید تکدر حال دیگران، حس عاطفی می انگیزد و شاید عادت به رفاه بیش از حد، تنوع را در جایی جست و جو می کند که از گزند تلخ آن، عافیت از دست رفته، فرهنگ هشدار می شود.

به هر حال، افغانستان ما و افغانان ما، از گذشته های عتیقه، بُریده اند. جنگ تحمیلی، نمی تواند اختیار حیاتی شود که در چهار راه سیاست ها، حتی می کوشند نحوه ی حیات ما برابر با قرون وسطا شود.

بازیگران زیادی در تنازع افغانستان، استخدام شده اند تا با نقش داروغه ی زنده گی، تحمیل ماضی را برای درازدستی بیگانه، اجرا کنند، اما این تحمیل، بی فایده است. جوش زنده گی در تعمیم ذهنیت هایی که شان زنده گی را پی گیری و همنوایی با کاروان رو به جلو هستی می دانند، در یک قرن که گذشت، افغانان را بیدار می سازد.

بهرتر است برای راویان خارجی افغانستان، گوشزد کنیم، اخلاقاً مسوولیت دارند حیات ما را وارونه جلوه نبخشند. در دو سوی افتیده گی و ایستاده گی، اگر دختری ناچار است گدایی کند، دختری به مکتب می رود؛ محصل است، کار می کند و حتی افتخار می آفریند. جنس مخالف او نیز بازیگر نقش فقیرانی نیست که فقط با چهره های معتاد یا سلاح بر دوش، زنده گی می کنند.

ستون های برپایی این مملکت، روی شانه های هزاران پسر و مرد، دختر و زن افغان که تحصیلکرده و آگاه اند، هرگز سنگینی نمی کند.

من از روایات سیاهی که شان ما را با خوانش یک سویه ی زنده گی، منفی می کنند، راضی نیستم. بهتر است برای اعتماد به نفس بیشتر، فراموش نکنیم که چهره ی مدنی و نقش آفرینی مردم این مملکت، احصاییه ی نفوسی ست که در برابر تحمیل دشواری ها، اما هنوز رنگ آن، بیش از سیاهی ای ست که برای کشور ها و مردمان نادار و فقیر، ارقام می سازند.

زنده گی با تمام دشواری، اما تعریف افغانان در تمام ابعاد حیات مدنی ست. در نظام جمهوری افغانستان، ساختار دولت، حاکمیت و این سلسله مراتب، تا سطح پایین، اما حیات مردمی را شرح می دهند که در تمام انواع کار و زحمت، می کوشند نقش آنان نمایانگر سعی و تلاشی باشد که با توان ذکور و اناث، مردم را برای رفاه، نوید می دهد.

فرهاد دریا در مراسم معرفی آلبوم «دهل بزن» که مجموعه ای از آهنگ هایش است، چند سال قبل با مسرت معرفی این فرهنگ، از بازاری نیز شکوه کرد که «خبر بد» را قیمت می خرند.

با بهای اخبار بد، ارزش کالای خوب، به حدی کاسته می شود که جریان مدنی این مملکت با گُل مردمان تحصیلکرده، شهر ها، مکاتب، پوهنتون ها، رونق عمرانی، اقتصادی و برپایی سیستم دولت که با هزاران زن و مرد، پسر و دختر افغان، حفظ می شوند، قربانی تصویری می شود که اخبار بد به ارمغان می آورند. بی هیچ نیست که روایت تصویری ما، اگر خارجی باشد، مجموعه ی

مکدر تصاویری ست که جنگ، زمان جاری می شود و تگدی و ویرانی، ماضی و مستقبل آن را شرح می دهند.

در کنار توجه به برآورد نیاز های ما که حکم اخلاقی نیز دارد، کمک کنند با روایات جنبه های مختلف زنده گی، دگم اخبار بی موازنه ی افغانستان بشکند. اگر دختری، تصویری از ناچاری ست (فقر)، می خواهیم توازن خبر، از این حقیقت غافل نشود که هزاران تن دیگر درس می خوانند و در مقام اجتماعی و سیاسی، صدا ها مجری کار، وظیفه و افتخار اند. افغانستان را فقط با «بد»، روایت نکنند!

شرح تصاویر:

شماری از زنان و دختران تحصیل کرده ی افغان هنگام فعالیت های مختلف نظامی، مدنی، هنری و فرهنگی.





در هرج و مرج زیستن / ۳۰



در هرج و مرج زیستن / ۳۱



در هرج و مرج زیستن / ۳۲





در هرج و مرج زیستن / ۳۴



در هرج و مرج زیستن / ۳۵



در هرج و مرج زیستن / ۳۶



در هرج و مرج زیستن / ۳۷

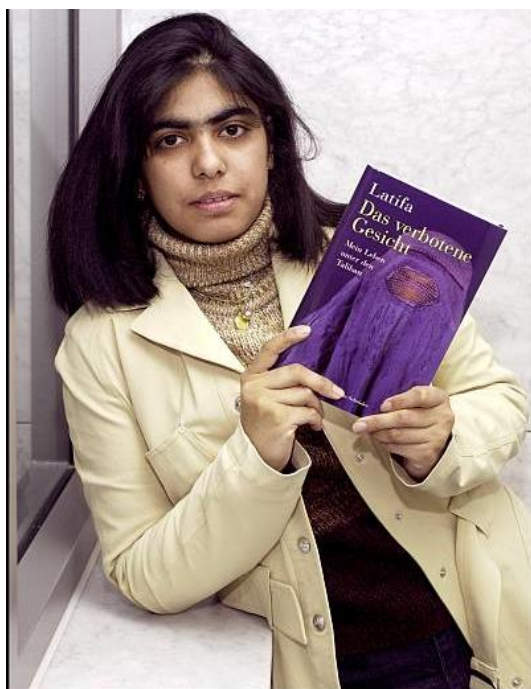


در هرج و مرج زیستن / ۳۸





در هرج و مرج زیستن / ۴۰



در هرج و مرج زیستن / ۴۱



در هرج و مرج زیستن / ۴۲



در هرج و مرج زیستن / ۴۳



در هرج و مرج زیستن / ۴۴





در هرج و مرج زیستن / ۴۶



در هرج و مرج زیستن / ۴۷





- با تحمیل ۴۰ سال جنگ

افغانستان، جغرافیای تلاقی به اصطلاح فاتحان، متجاوزان و مغرضانی بوده است که واقعیت های افتخاری شان، در واقع آزار برای تصاحب، جنون قدرت، توحش هوس و اشباع نیازها بود. این تکدر با تحریف تاریخ، ظاهراً از تواریخ پُر شکوه به شمار می رود.

نگرش غیر معمول بر آن چه تمدن های گذشته می خوانند، هیچ تفاوتی از میلان قطبی به نفع کشورها یا قدرت هایی نیست که اگر وسعت چنگیزی و تیمور لنگی یافته اند، از تاراج، چور، چپاول و ساقط کردن هستی ملیون ها انسانی تغذی می شدند که در جای دیگر، میدان جنگ را باخته بودند. وسعت امپراطوری روم، تمدن رومی را بر مجموعه ای حک کرده بود که در اطراف و اکناف آن، ملیون ها انسانی خواری می کردند تا نقطه ای در قلب این وسعت (روم) تاریخی شود. اکنون به این گذشته ی رنج، تمدن درخشان می گویند.

مدنیت و شهرنشینی، خاستگاه سیاست ها و اغراضی نیز بوده اند که در زمان رفع آلام آن ها، خانمان دیگران در جای دیگری که هستی بشر، رقم خورده بود، فنا می شد.

افغانستان ما در باشکوه ترین تاریخ خویش (معاصر) نه فقط جان می گیرد و جغرافیا می شود، بل از ترکیب مردمان این سرزمین، نقش ملت را در بازتابی معرفی می کند که روزی بزرگ ترین علامه و اندیشمند دهر، به جا گفته بود:

آسیا یک پیکر آب و گل است

ملت افغان در آن پیکر دل است

هرچند بُرش استعماری، وسعت جغرافی ما را در محدوده های محدود می بُرد، اما به اثر مردان و زنان خبیر این سرزمین، روند رشد، انکشاف، تعلیم و تربیه با معرفی دنیای نو، خیلی زود افغانستان معاصر را همراه کاروان تمدن می سازد.

از نخستین تلاش های مرحوم امیر شیرعلی خان در بار دوم سلطنتش الی پایان ریاست جمهوری شهید محمد داوود، در هیچ زمینه و عرصه ای بی هیچ نبودیم. از اعمار کاخ ها، کارخانه ها، شاهراه ها، توسعه ی مکاتب، کیفیت پوهنتون ها، آزادی بیان، حضور با وقار زنان و دختران افغان، نظام اداری ای که در نمونه های دموکراسی نیم قرن قبل، پس از چند کشور اروپای شمالی و امریکا، افغانستان بسیار آزاد را معرفی می کرد، اردویی که از دارایی ملت، حیثیت و آبرو داشت، اجتماع مردم ما، یادگاران خوبی از حاکمیت هایی را بر جا گذاشت که هرچند در بخشی از واقعیت جهان سوم، تعریف می شود، اما خوب، منطقی و مردمی جلو می رفت تا به سنگ ۷، تعفن ۸ و آلوده گی این چند دهه خورد.

سروی ها و اخباری که همواره جهت میلان به صفر، ما را در راس کشور های عقب مانده، اما در واقع عقب نگه داشته شده، احصائیه می دهند، قواره ای نیست که از وضع کنونی داریم، بل زمانی مکدر می شود که جریان های تقابل سیاسی، با امواج وابسته گان به گل و لای بیگانه، ژاژخواهی می کنند و در وارونه نمایی تاریخی که بسیار مستند است، الفبای مدنیت ما، ظاهراً از ۱۷ سالی آغاز می شود که در هر کجای آن، به نام اولین بار دموکراسی، اولین بار حقوق زنان، اولین بار آزادی، اولین بار اعمار، اولین بار

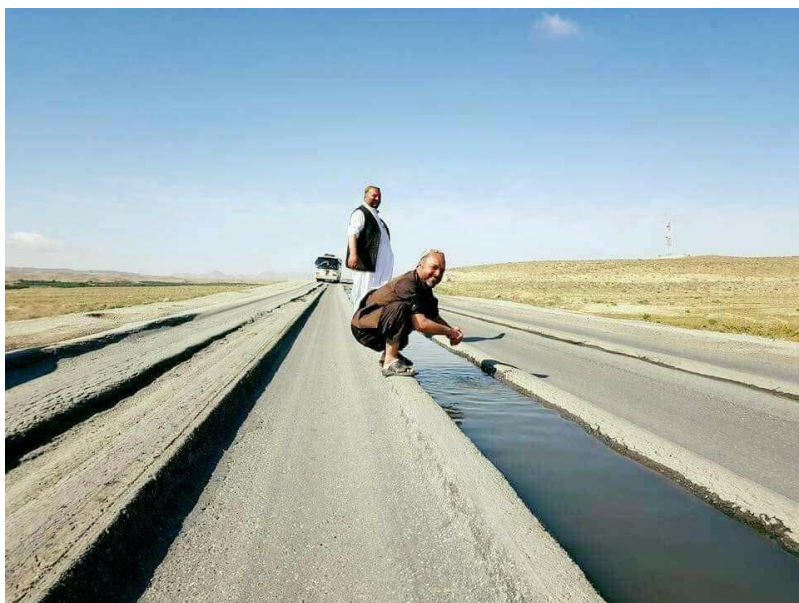
مکتب و... اولین آدم و حوا می سازند. از ریخت و پاش این مدنیت «یک بار مصرف» تا دوسیه های جنرال های پشقی، آن جاده هایی که با ذوب قیر، گذشته ی خوب قبلی را نمایش می دهند، کمی بر این نیز بیاندیشیم که با خلق ذهنیت از این «اولین»، مُعضل اقشاری را بیشتر نکنیم که اینک در درمانده گی اقتصادی، به اثر فریاد شکم آواره می شوند و در خود گم شده از رنجی افکار اند که تا سالیان دیگر، روان او را برای عزت نفس و استواری می خورد.

با تحمیل ۴۰ سال جنگ، آروز نداریم در احصائیه ی مدنیت های کنونی در جایی بایستیم که اگر سر ملت ما به سنگ های ۷ ثور، ۸ ثور و ارقام چند دهه ی بحران، نخورده بودند، حداقل عقب تر از به اصطلاح پاکستان، نفت ستان (ایران) و اوفستان (همسایه گان شمالی) نمانده بودیم.

شرح تصاویر: نمونه هایی از «تمدن یک بار مصرف» ۱۷ سال اخیر.



در هرج و مرج زیستن / ۵۲



در هرج و مرج زیستن / ۵۳





در هرج و مرج زیستن / ۵۵





در هرج و مرج زیستن / ۵۷



- بازنگری فرهنگی

وقتی در کوچه و بازار با یک جوان مدرسه بی آراسته به تفکر و تفاسیر قرون وسطایی که با تراکم موها و تکه های سر و صورت، تمام خصوصیاتش را ستر کرده مواجه می شویم و در جانب دیگر، پسری قرار دارد که مثلاً مدرن شده و با موهای سیخ سیخ، پتلون در حال لغزیدن از سُرین که مانند برفک کوچ رو به نشیب است و بوت هایش مانند زباله های کنسرو کج و پیچ اند، اگر دچار تامل نشویم، ظاهر مسئله شاید با اهانت ها و تمسخرهایی به همراه شود. شاگرد مدرسه یی با نجوای «اعوذ بالله» می کوشد چشمانش وقت زیادی برای تماشای نمونه ی شیطنی که او تصور می کند، هدر ندهند. نماینده ی به اصطلاح تمدن با تماشای شاگرد مدرسه یی فکر می کند که با بقایای انسان هایی مواجه شده که باید چند قرن قبل زنده گی می کردند.

نمونه ی اناث مدرسه یی در زمان تماشای دختری که با پدیده های به اصطلاح مدنی، آراسته شده، حتی جنس خودش را به جا نمی آورد. بر عکس قضیه، طرف مقابل را در جایی قرار می دهد که می پندارد با زنده ای مواجه است که کفن به تن دارد. در این واقعیت، دو صورت حال زنده گی و مرده گی افاده می شود. با این تفاوت که در یکی، زنده گی از زنده گی اقتباس می کند و در دیگری زنده گی، تابع کفن کشی ست.

در هر دو صورت بالا، ماهیت بسیاری از فرهنگ ها و باور هایی شناخته می شود که هر کدام با دگم خویش، اما روی منطق نیاز استوار نیستند.

تعقل در کلام الله مجید و نیاز به تفسیر روز، وضاحت دارد که در روزگار، تغییر شرایط، اولویت های اعتقادی را نیز می سازد. این اصل، به معنی آوردن تعدیل در باور های ایمانی، فرایض و احکامی نیست که از اول تا ازل باقی خواهند ماند، بل روی اصولی می چرخد که با ماهیت تعییر و تحول طبیعت سازگار اند.

آگاهی های فکری و عملگرایی، مرز های مجزای ما از تظاهر به دین اند. وقتی یک نمونه ی غیر مسلمان، اما با مُدلی ظاهر می شود که در آن، شاید دستار و ریش اصل قرار می گیرد، فاصله با تظاهر کوتاه شده است؛ چه او گونه ای از مقلد شمرده می شود.

جا به جایی، تحول و تغییر، صورت ها را متفاوت می سازند. لباس های مردان و زنان نیم قرن قبل بسیار متفاوت اند. چند دهه قبل، روسری یا چادر کوچک زنان و دختران اروپایی و امریکایی، نوعی از ستر شمرده می شد.

فرهنگ های رایج از اعتدال بهره نمی برند. گاه تاکید بسیار به سنتی بودن که آرایش مخصوص دارد، به این پرسش پاسخ نمی دهد که به اثر شرایط جوی، حتی افزایش و کاهش بیش از حد مو، درازی یا کوتاهی لباس، دردسر می آفریند. برهنه گی های فرهنگ تمدنی، اگر در گرما، باعث سهولت می شوند، در سرما، درد سر اند.

من از مقوله ی بازنگری فرهنگ ها حمایت می کنم. ما در دوسویه ی فرهنگ های سنتی و استیجاری، استعاری و استقراضی که بیشتر به اثر سلايق رایج شده اند، فضای مقیدی داریم که بایسته است بشکند.

در روزگار ما منطق چیره گی، یک اصل است. بر این اساس، آن چه باید ساخته و پرداخته شود که نیاز های ما را با تمام ابعاد انسانی

آن رفع می کند. اگر تقابل اعتقادی را که یک امر مسلم خیر و شر محسوب می شود و از آغاز تا کنون، بشر را برای تامین نیاز هایش، حتی بدون حساب و کتاب اخلاقی، تحریک و تحریص می کند، به یک سو بگذاریم، ملاحظه ی آسوده گی و سهولت ها در تمام تار و پود زنده گی اجتماعی ما وجود دارد. بنا بر این، برای کسب امتیاز بیشتر، بهتر است روی نسخه هایی کار شود که ضمن حفظ اصل و منشای اثر، کارایی بیشتر داشته باشند. اختراعات دهه های پسین، کارایی تمام تولیداتی را منتفی کرده اند که قبلاً استفاده می شدند.

ساده سازی نسخه های اعتقادی و سهولت های آن ها، بهتر از انبار تخلیقاتی ست که تحمل می کردیم. من همیشه از تماشای آن نسخه های کتب دینی سرگیچه می گیرم که در کنار متن آن ها، حواشی و تعلیقات کج و پیچ دارند. کتاب های دینی چاپ پاکستان را می شناسیم. همان هایی را می گویم که حتی چند سال قبل نیز کاغذ آن ها را از موادی می ساختند که در کاغذ تشناب به کار می رفت و با رنگ های مختلف، هنوز در مساجد، طاقچه ها و مکاتب ما وجود دارند.

- پشت اجتماع تعصب

تجدد نو، اما در جامعه ی سنتی، پیش از همه در ورای باور های گیر می ماند که در حدود «ارزش ها» و اعتقادات»، باید گیر بماند. نود سال از آغازی گذشت که مرحوم شاه امان الله، اما در جامعه ی سنتی، می خواست معنی رفاه را متغیر سازد. تاریخ آن روزگار، گاهشمار اشتباهاتی ست که در دو سوی شاه و مردم، افغانستان را در تقابل سنت و تجدد، واژگون کرد و ثقلت برداشت های سنتی که گویا زمان مساعد ندارد، کاروان ترقی مردم را از پا انداخت.

ارزش های تعریف نشده در تمام جنبه های فرهنگی و اجتماعی، مشی تغییر را بطی می سازند. گسست از گذشته در تجربیات تاریخی کشور هایی دیگر (مثلاً ایران و ترکیه) در نوع اجبار، پرسش هایی زیادی را به میان آورد که با تیغ بنیان برانداز، ارزش های تعریف شده نیز آسیب می بینند، اما در خویت آن ها، تعریف نشده ها با حذف تاریخی، رشد اجتماعی و رفاهی را فراهم کردند.

هنوز مُعضل حاد جامعه ی افغانان، ارزش های تعریف نشده به معنی پدیده ی «سنتی» است. در این اجتماع، هرنوع خوانش از طرز زنده گی، ولو بر اساس منطق باشد، اما در برابر ردیف اعتقاداتی قرار می گیرد که از دین تا فرهنگ، خوراکه ی بیش از نیاز دارد.

عدم حضور اجتماعی زنان به نام عضو درجه ی دوم فرهنگ های تعریف نشده، ارزش بخشی از ظرفیت بشری عظیم جامعه ی افغانی را پایین می آورد و روشنگری و روشنفکری در فلتر باور

های سنتی، از نقش تعقل می کاهد. در جهانی که رویه ی عام یک قرن بعد آن، شاید رو آوردن به کهکشان لایتنهایی ست، در این جا واکسیون پولیو، نیازمند دارالافتا می شود. در این همه به بازار سیاهکاری، از شگفتی های جامعه ی سنتی، طرز دید به جنسیت است. صرف نظر از اثرات ناپسند فساد اخلاقی، اما حد تعصب آن که از جنس اناث قربانی می گیرد، در گرایش به خود (همجنس گرایی ذکور) از سر و روی اجتماعی می ریزد که در ورای ارزش های تعریف نشده و دگم فرهنگ ها، با تمام کراهت منظر، مذمومیت و اشمئزاز، شناخته می شود.

از ماجرای های بچه ی بازی و فساد اخلاقی با استفاده از مزایای آزادی های بیان، صد ها سوژه و خبر ساختند. این جنبه ی زشت تفریحات در کشور هایی اسلامی جهان سوم، در برابر واقعیت تلخ طرد اجتماعی اناث، به بهانه ی مروج فساد، ضرورت خوانش نو از ارزش هایی را بیشتر می سازد که در تمام جوانب، یک طرفه اند.

پُشت اجتماع تعصب در ورای اعتقادات در زنده گی مردم ما درج است. آدرس های وقیح، زشت و شرم آور در هر فرصت خلوت، ظاهر می شوند. در این جا معمول است که اگر جایی در کنج شهر، خالی شود، محل بی پرده ی رفع حاجت می شود. در این نمای زشت اجتماعی در جامعه ای که حتی در برابر خوب، راحت نیست و از باور ها می آورد، منظر نحس، پلید و پلشتی محرومیت هایی محرز می شود که به اثر ارزش های تعریف نشده، می توانند از زیر انبوه اراضی مذهبی (مو و لباس) خواسته ها را رنگ فساد اخلاقی دهند.

تماشای اغراض جنسی، فساد اخلاقی و آدرس هایی که برای اطفای شهوت، درج می شوند، در پشت اجتماع تعصب، از فسادی روایت می کنند که اگر نیازهای انسانی، به درستی مرفوع نشوند، هیچ سدی در برابر آنها مقاوم نیستند.

شهرهای ما پس از بلایای چهل سال جنگ تحمیلی، زنده گی شهری و روستایی را عجین کرده اند. مردمان فراری از ایالات جنگ زده در کنار شهریانی که در این تجربه، ناگزیر ترک سفر کرده اند، در نمای مردمانی که از اکثریت روستایی، پابند ارزش ها و سنت ها نماینده گی می کنند، کورسوی آداب شهری را نیز حذف کرده اند. در واقع ظاهرنگری و ظاهر سازی زمانی به ثبوت می رسد که فرهنگ شهرنشینی در نوادر رواج آن، نابسامانی های اجتماعی را بیشتر می سازد.

توده های کثری از بقایای شهری و روستا نشینان شهرنشین در ظاهر جامعه ی سنتی، جمع کثیری از مردمانی می شوند که با رعایت ظواهر، اما در زوایای این زنده گی، پرده ی دیگری دارند که گسترده گی آن با رواج مفاسد گسترده ی اخلاقی، نشان می دهد زیر پوست این زنده گی، خون چرکینی نیز در جریان است.

طهارت در یک حمام، یا رجوع به اماکن رفع حاجت (تشناب ها) که در شهرهایی با انبوه نفوس (مثلاً کابل) باید زودتر استهلاک شوند، در همه جای ارزش های تعریف نشده، اگر بهای یک وقت وضوی یک مومن، دراز کردن پا در دستشویی و جاگذاری گنده گی هایی ست که باید پاک شوند، در خلوت های آن، فرهنگی تعمیم می یابد که تا چشم به در و دیوار بیافتد، رسوایی «پشت اجتماع تعصب»، بیشتر می شود. مثل معروف «شنیدن کی بود مانند دیدن» در این مقال، چند تصویری را تقدیم می کند که

اسناد اجتماعی زنده گی در جوامعی ست که در تجربه ی تاریخی تجدد، همیشه به نام تعصب، غیرت و مردانه گی، کاروان تمدن را از پا انداخته اند.

شرح تصاویر:

دو تصویر از اتاقی در حمام چراغ علی کابل اند. در این تصاویر، نقاشی اعضای تناسلی و رمزگذاری خواسته های غیراخلاقی و جنسی، نمونه هایی از هزاران تای دیگر است. در تک تصویر دیگر، از کلکینی در تشناب عمومی شاروالی کابل در پارک زرنگار، در چهارچوب چوبین این کلکین که نمونه ای از بقیه است، ادبیات غیراخلاقی، پیام های ارتباط جنسی، سفارش ها و حتی خواهش زنا و لواطت با درج آدرس و نشانی وجود دارند. در این میان، آدرس ها، نام ها و شماره های تیلیفون، از مصیبت دیگری نیز حکایت می کنند که شماری برای بدنام ساختن، شباهت آن ها را با تعمیم افواه و بهتان بیشتر می سازند. این نمونه ها در «پشت اجتماع تعصب» اند.



در هرج و مرج زیستن / ۶۵



- تفاوت های نجومی معاشات دولتی

صبح امروز، مصاحبه ی محمد مبارز، از قهرمانان ورزش افغانستان را شنیدم که تادیه ی ماهانه ۸۰۰ الی ۱۰۰۰ افغانی معاش برای ملی پوشان ورزش را توهین دانست. این، خوب ترین معنی از برخورد هایی ست که در یک نظام سراپا فاسد، تفاوت های ظاهری و باطنی به فاصله ی نجومی می رسند.

وزارت مالیه در یکی از نوادر آن چه دست آورد های مالی خوانده می شود، با تعیین حد مالیه بر مصرف کارت های مایل، از انقلابی یاد آور شد که در عرصه ی «کمایی»، رونما شده است. در همان زمان، منتقدان این «کمایی»، ضمن تایید تنظیم سیستم مالیه، هرچند مخالفت نکردند و حتی به سطح عامه، قبول این حقیقت که با سیستم مالیه ی درست، وضعیت عمومی کشور سامان می یابد، همه پذیرفتند که مقداری از سهم «گفت و گو»، به سهم پُرگویی رسانه یی دولتی، پول شود، اما نگرانی ها از این حقیقت که از این پول ها، رنگ زنده گی مفتخواران و حقوق بگیران بی شمار دولتی که حالا در تشکیلات اضافی و بار دوش «ریاست اجرائیه»، هزاران دشمن وطن نیز سود می گیرند، بیشتر نشود، بر جا ماندند.

در دنیای مجازی ما، چیزی برای نهمان ماندن وجود ندارد. بنا بر این در فرهنگي که امید است پویا تر و وسیع تر شود، افشای اسناد دولتی، زد و بند ها، معاملات، فهرست استخدام های غیر قانونی و صدها مورد دیگر، ماشین افشاگری های عامه ی افغانان را واداشته است در هر فرصتی که به دست می آورند، در محدوده ی دولتی «کاپی» بگیرند و از برکت این جرات و حق پسندی، مجموعه ی

بزرگی در رسانه ها، ته و بالا و دست به دست می شوند که چه گونه در یک نظام مشکل دار، در عقب صحنه، اموری در جریان اند که در روی صحنه، پشت صحنه را رنگ می کنند.

تبلیغات دولتی در عرصه ی کمالاتی که بیشتر چیزی جز مجموعه ی ارائه ی «تیوری ها» و ادارات خبرپراگنی نیستند، در چند سال اخیر، در بیانات مسوولان دولتی از تصامیمی اطلاع رسانی می کنند که فقط پس از تدیق و عبور از ظاهر مسئله، عقب دیوار های دولتی نشان می دهد تفاوت های درآمد، پول و اقتصاد در کشوری که به قول مسوولان آن «بدون کمک های جامعه ی جهانی، یک هفته عمر دارد»، به اندازه ای ست که اگر میادین جهانی، جوانان افغان را با زحمت و پشتکار خودشان به حیثیت و مدال می رسانند، شک نکنید که در ۱۷ سال اخیر، آن چه آورده اند، بیش از همان اقتصاد حلال، اما بسیار پایین افغانی بود.

فکرش را بکنید کسانی که در تشناب های عمومی، کار می کنند، ماموران تنظیف شاروالی، معلمان مکاتب، مستخدمان و بالاخره عامه ی جوانان افغان که در صفوف اردو و پولیس خدمت می کنند، در اخذ آن چه مکافات کار آنان است، از تفاوت چند ماه معاش تا تفاوت چند سال معاش، در پایین ترین رده های حقوق بگیران دولت در برابر مجموعه ای قرار دارند که فقط به سطح تشکیلات چهار اطراف رییس اجرائیه، در نمونه هایی مانند سخنگوی رییس اجرائیه یا این معلوم الحال بی حیثیت با معاش ماهانه تا ۱۰ هزار دالر امریکایی، فاصله دارند. در حالی که کار و شخصیت رحیمی ها برای افغانستان، به اندازه ی خدمات و حیثیت موظفین تشناب های شهری نیز ارزش ندارد.

آوردن اسناد و مدارکی که در گسترده گی رسانه های جمعی پخش می شوند، شاید در هر نوبت بسیار جالب نباشند؛ زیرا دسترسی مردم به آن ها، مصداق «خواندن، کی بود مانند دیدن»، به معنی ارزش یک تصویر، بیش از ده هزار کلمه، مردم را می فهمانند که در مدینه ی فاضله ی ۱۷ سال اخیر، چه تعداد فاضل بوده اند و چه قدر فضله؛ اما سعی برای وضاحت در تعمیم این ذهنیت کمک می کند که آن چه می بینیم، از چه عناصر، چهارچوب و اجزایی ساخته شده که شاید درک آن برای عامه ی ظاهر بین، بسیار آسان نباشد. مثلاً به یک فرآورده ی تخیلی بنگرید! صورت و سهولت های آن، زود باعث استفاده و تحسین می شوند، اما در زمان تخریب و عدم کفایه، قضیه را کسانی حل می کنند که می دانند این وسیله در چه مجموعه ای ساخته شده است.

برای یافت راه حل در اموری که بدون شک به ثبات اجتماعی کمک می کند، ارزشمندی بررسی همه جانبه، بدون غرض و تمایل، سطح بی عدالتی هایی را پایین می آورد که اگر همانند زمان حال ما بمانند، بقای آن چه به نام دست آورد های چند سال اخیر می نامند، به وصله هایی بسته است که مثلاً با تفاوت های نجومی نمونه ی معاشات کارمندان دولتی، چند رشته ی باریک را می سازند و مردم در نارضایتی از فاصله ها، به همان مسیری می روند که در انواع تجربه ی تاریخی، گسست از حاکمیت است.

از صورت معاش کسانی که در روی جاده ها، مصروف پاک کاری شهری اند، در این سلسله به خدمه، فعله و بالاخره تا طبقات

آخر، ارقامی که تفاوت ها را نشان می دهند، از زمین به آسمان می رسند.

در این اعتراض، نمی خواهم ملاحظات منظر نشوند که می دانیم مجموعه ی «درکار» دولتی، چه ظرفیت هایی دارند و چه گونه کار می کنند؟ سطح نارضایتی مردم از آن چه کار مامور دولتی می دانند، به اتفاق آرا، به اکثریت می رسد، اما تفاوت های پرداخت معاش از بودجه ی دولتی که هنوز بسیار خیرات خور است، ظاهراً در طبقاتی نجومی می شود که چند دسته از بی حیثیت های سیاسی، افراد تحمیلی، خویشان و نزدیکان مسوولان بلندپایه در رشته ها و وصله های قومی، حزبی و غیره، فقط با این تفاوت که سر و صورت شان از تکدر حال موظفی که در یک تشناب شهری، کار می کند، نو تر است، اما در این حقیقت محض که حتی به اندازه ی آن مجبور، ارزش ندارند، وامی دارد پیشنهاد کنیم با تصحیح معاشات دولتی، به ویژه در سطح بی کاران، بی حیثیت ها و بی سوادانی که به نام در دولت صعود کرده اند، میلیون ها دالر دیگر را برای بودجه ی این مملکت فقیر، ذخیره کنید!

من شک ندارم که وارد کردن اصلاحات و کاهش معاش بی کاران سطح بالای دولتی، کمتر از مفاد مالیاتی نیست که از سهم گفت و گوی مردم در سهم پُرگویی دولتی، ذخیره می کنند. ملی پوشان افغان، همان هایی که با بهاوی، نیک پا، مبارز، قادری و ده ها تن دیگر می شناسیم، خوب به یاد می آورند که در چند صد منظر تصاویر سلفی، دولتداران سطح بالا را در تبلیغات رسانه یی کمک کرده اند، اما معاشات ۸۰۰ و ۱۰۰۰ افغانی گی را نیز فراموش نخواهند کرد.

- تنگنای طرح های عدالت اجتماعی

ورود از دریچه ی تنگ عصیت، اگر محدود به طرح دعاوی از چند کلمه و چند خواسته نشود، ثبوتی ست از حقیقت سالم بودن اکثریت جامعه ی ما. این موضوع از طبیعت اصالت های مردم و پیوند های آنان که در آشوب سیاسی، دنبال جهال نمی روند نیز درک می شود.

دور از حقیقت نیست که در مدیریت کنونی نظام، تداخل افراد مغرض و استفاده جو، اصول گرایانی را متاثر می سازد که در تمام اقوام، نماینده دارند. اصولگرایی مدنی با ویژه گی تظہیر برداشت ها و گرایش های هویت تباری، بیشتر حول ارزش های انسانی و هویت ملی، دنبال طرح آن مفاهیم و اجرای آن هایی ست که از ثمره ی آن ها، محرومیت حاصل نمی شود.

تجربه ی ما از درک نظام کنونی، بی عدالتی های محض در برابر آن مردمان کشور است که از واژگونی نظام در هفت ثور تا حال در گسترده ی تباری که نقش تاریخی واضح (ایجاد کننده) داشته اند، با سخافت اتهامی زیر سوال می روند که در هنجاری های تاریخی، چنین فراز و فرودی، پیشینه ی تاریخی داشته است.

در حالی که بحران ۴۰ سال، عمده ی عذاب سیاسی را در بستر زنده گی اکثریت روستایی، پس از ۸ ثور در شهر ها و حالا در کل کشور رقم می زند، تعیین جایگاه واقعی مردم، به ویژه مردمی که با کودتای ثور، عمداً به حاشیه کشانده می شوند، مسئله ی طرح های عدالت اجتماعی را در تنگنا قرار می دهد.

در برابر واقعیت های بزرگ جنگ، پی آمد جنگ ها، زیان ها و خسارات مادی مداوم که متاسفانه عمده ی آن ها به اثر تجربیات خونین و سیاه جناح ها، احزاب و گروه هایی صورت گرفتند که پس از هفت ثور ظهور کردند و در چپ و راست، حالا در حد تنظیم هایی سقوط می کنند که گذشته ی جهادی، اسلامی و میهنی آنان با تمایل به تشتت قومی، تنگنای فشرده در برابر اصولگرایی ست که وانمود می کنند راهیافت آنان برای مسایل کوچک، از اصطلاح دانشگاه تا شراکت در نظام، اگر بدون منطق بگذرد، بهتر است.

استاد آرین یون در جلسه ای در پارلمان، برای مخالفان پوهنتون، یادآوری کرد که «شما که با یک کلمه (پوهنتون) مشکل دارید، از کدام وحدت ملی حرف می زنید!» منطق این اعتراض، تنگنای واضح در برابر کسانی ست که با طرح های کوچک، اما توجه نمی کنند چرا با کلمه ای مخالفت دارند که در فرهنگ آنان، به حد لغات مستعمل و مورد قبول عام است.

پی گیری طرح دعاوی مردمی که از شعار ها، حالا به طرح های افغان ستیز و تغییر نام رسیده اند، بیشتر به طرح انحصار در نقاب اصولگرایی ست. ما در مقال ثبات اجتماعی، اگر شاهد ناکامی های محض تجربیات سیاسی دیگران در ۴۰ سال اخیر بوده ایم، در مشارکت اجتماعی، می بینیم که سهم مردم ما برای حصول مالیات دولت، در حد همان اکثریت باقی می ماند. در مجامع شهرنشین و در ولایاتی که عمران و انکشاف بیشتر دارند، از تجارت تا سهمگیری در دولت و تامین اقتصاد ملی از عواید طبیعی، باز هم سهم اکثریت کثیر می ماند.

سوا از بی عدالت های تحمیلی که با دور نگه داشتن اکثریت این کشور از تداخل در نظام، خشونت های جنگ، ضایعات بشری را بیشتر می کنند و در این شکل، مجموعه ای در برابر حکومت ایستاده است که حالا با قدرت و تجربه ی فزون، فراتر از مسئله ی مخالفان مسلح می شود، این حقیقت، آشکار کرده است که اگر ریای سیاسی مخالفان داخلی نظام (انحصارگران تنظیمی) نبود، نقش سازنده ی آن همکاران ما که مجبور اند در بستر بی عدالتی های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، به نام مخالف مسلح نیز تحریف شوند، طرز تلقی درست از واقعیت ها را تعمیم می داد.

تنگنای طرح های عدالت اجتماعی در کشوری که در ۴۰ سال اخیر، ماهیت سیاست های طرف های درگیر در آن، حذف دیگران و انحصار قدرت است، به کسانی کمک نمی کند که در جلد فعالان فرهنگی، دوست ندارند به پیرامونی بنگرند که چرا آتش دوباره ی پس از سقوط سریع امارات اسلامی، به لهیبی می ماند که دامان انحصارگران را گرفته است.

در واقع هیچ ربط منطقی میان مسایلی وجود ندارد که گروهی می کوشند با بهانه های توزیع تذکره های الکترونیک، ابقای والی پیشین بلخ یا طرح های کوچک، از شعار های دانشگاهی و پوهنتونی، نامردانه - جلو ندای وجدان را بگیرند.

تحلیل های انحصارگرانی که ماهیت مخالفت آنان به ضد همکاران ماست، وضاحت می دهند که اغراض بیرونی در مثالی که همیشه دوست دارند (پاکستان) هرچند با اغماض بر جوانب دیگر (ایران، تاجکستان یا روسیه) اما در زمان طرح های عدالت اجتماعی، از این تنگنا بیرون نخواهند شد که عامل بازدارنده ی

بیرونی با عادت ستیز گروه‌هایی که به نام جهاد ظهور کرده‌اند، بقای حضور را در جوسازی‌های کاذبی می‌بینند که از شعارهای دانشگاهی تا سرحد تغییر نام مملکت، اما همه به یک منظور صورت می‌گیرند: حفظ انحصاراتی که حتی مردمان جوامع اقلیت‌های افغانستان را خشمگین می‌سازد که طرح ستیز و عدالت اجتماعی، از نام آنان صورت می‌گیرد، اما مفاد این دست آویز به حال مردمی نمی‌رسد که در تمام ابعاد زنده‌گی حامیان تنظیمی، فاقد انکشافات عمرانی و اثرات مثبت رفاهی‌اند.

چیزنویسان مخالف، از این که می‌بینند پشت جبهات آنان تا مرزهای تاجکستان، پُر از مخالفان مسلح خودی نیز است، دل خون می‌شوند، اما آنان از تحلیل این واقعیت غافل مانده‌اند که انحصار قدرت، دریافت میلیون‌ها دالر و غضب هزاران جریب زمین، حتی یک نمونه‌ی کوچک ندارد که مدعیان جهاد فی سبیل الله، ادعا کنند به جز از تداخل عوامل وابسته در نظام، حتی یک خانه‌ی گلین و محقری را سرپوش کرده باشند که شاید از آن جا، چند زن و مرد، دختر یا پسر برای جهاد، پشت جبهه یا تامین خوراکه‌ی زمان کوهنوردی و صحراگشتی آنان، رنج مخالفت با رفقای را پذیرفته بودند که حداقل در شهرها، کوپون می‌پرداختند و از عمرانات آنان، حتی نمونه‌های بدقواره‌ی مکروریان‌ها، ارزش دالری دارند.

در آلوده‌گی‌های کنونی، فشار مضاعف بیرونی، کاستی‌های نظام و وجود افراد بی‌شمار که از میدان‌های جنگ وارد شدند و در مدیریت سیستم، فرصت‌ها و امکانات را هدر داده و می‌دهند، در شرایطی که ستیز و کشیده‌گی، فقط برای تداوم انحصار و بقای چند نمونه‌ی خاین و بی‌کفایت تنظیمی‌ست، طرح‌های عدالت

اجتماعی در اجتماعاتی خلاصه می شوند که دیدیم برای حبیب استالف و معلم خدایداد (دو قاتل و اختطافچی حرفه یی تاجک) دوسیه ی قومی ساختند و کم نبودند از فعالانی که اگر با هویت ملی و وحدت جغرافی این کشور مشکل دارند، اما در اندیشه گاه قضای حاجت، بهانه می یافتند که آن دو نمونه، اگر از فلان تبار نمی بودند، محاسبه ی قتل ها و اختطاف های شان را در صورت بخشی عفو های خودی که در دور اول شورای ملی، ولسی جرگه با طرح تصویب معافیت جناح های درگیر از هفت تا هشت ثور منظور کرد، در پای کُل حساب می کردند. بر این اساس، هر کی جزو تنظیمی از تنظیم های جهادی یا جناحی باشد، رسیده گی به دوسیه ی او، جزو عمومیاتی قرار می گیرد که اگر در یک نظام ناسالم سیاسی، در گیر نمی شدیم، محال بود کسی از راستی ها و چپی ها با خیانت های هفت ثور، هشت ثور، ویرانی و بربادی مردم در چهار سال حاکمیت ملا ربانی، از جوخه ی تیرباران یا چوبه ی دار، فرار کند.

خرد، حکم می کند تا زمانی که عوامل بحران ساز، مجریان سیاست های ناکام، خاینان، قاتلان، ویرانگران و منافقان در سرنوشت مردم حاکم باشند و خود فروخته گان مدنی و فرهنگی، توجیه بیافند که اگر بقایای راستی و چپی، زاده گان ۷ و ۸ ثور نباشند، ثبات ناممکن است، تنگنای طرح های عدالت اجتماعی، پیش از همه به منطق بحث اصولگرایی رجعت می دهند.

چه طور می توان روی عواملی اتکا کرد که در بحران طولانی کشور، متکای مردم را نابود کرده اند. هزاران دوسیه ی جرم، اسناد خیانت و تاریخ سیاه جنایات، قتل و تجاوز از آن کیستند؟

شرح تصاویر:

جسد خونین سالم ایزدیار، از موسسان تشکل ضد ملی، ضد اسلامی و ضد افغانی «جمعیت فکر نو». در حادثه ی خونین سال پار، شماری از فعالان مدنی و حامیان ولگرد آنان با تجمع در چهار راه زنبق، می کوشیدند با نكوهش دولت در حادثه ی انفجار مهیب جلو سفارت آلمان، امتیاز بگیرند، اما در جریان هياهو، به اثر مخالفت های درونی، به قتل و جرح یکدیگر دست زدند. پسر سناتور شورای ملی افغانستان به اثر حمله ی فردی که تا هنوز شناسایی نشده، ولی گفته می شود از همولایتی های خودشان بود، به طرز فجیعی به قتل می رسد. این نمونه و نمونه هایی که با جنبش به اصطلاح روشنایی، سیاسی می سازند، همه و همه عدم سالمیت جریان هایی را آشکار می کنند که با نقد نظام، دنبال نقدینه های اقتصادی می گردند.

متأسفانه همنوایی باسوادان و به اصطلاح فعالان فرهنگی با اوباش و ولگردان کوچه و بازاری، حمایت دو طرفه ای را نشان می دهد که در این وصل، ماهیت طرح های عدالت اجتماعی مخالفان ما، چیز های دیگری از آب بیرون می شوند.





- چند خط سرخ در ننگرهار

یادآوری:

پس از حمله‌ی نیروهای امریکایی با مادر بمب‌ها بر ننگرهار، در مقاله‌ای که اینک بار دیگر تقدیم می‌کنم، هشدار داده بودم که نباید ولایتی به اهمیت ننگرهار را دست کم بگیرند. توجه ناچیز به سطح ولایات درجه دو یا درجه سه، ننگرهار را که از چند بُعد بسیار مهم است، به هرج و مرج می‌کشاند. تراکم نفوس، صنعتی بودن، سطح بلند زنده‌گی شهری، فعالیت‌های فرهنگی، عواید فزون مالیاتی و گمرکی و از همه مهم تر این که در جغرافیای اکثریت (پشتون‌ها) محوریت اثرگذار کشوری دارد و بخش مهمی از آرای سرنوشت ساز ریاست جمهوری در این ولایت است، توجه بر ننگرهار را بسیار اهم می‌سازد. بنا بر این، ننگرهار در کنار پیوسته‌گی‌های سرنوشت ساز با جامعه‌ی پشتون‌های افغانستان، نقطه‌ی قوت و هم ضعف است. برعکس شدن اوضاع در این ولایت، پوتانسیل‌های آن را به همان میزانی که مثبت بودند، منفی می‌کند.

انکشاف رویداد‌های افغانستان از زمانی که در همسویی با جامعه‌ی جهانی خوانده می‌شود، در تنوع ابعاد، به گونه‌ای است که تحلیل مجزای آن از سیاست پردازی‌های دوستان خارجی، به درستی به نتیجه نمی‌رسد.

نیازهای شدید افغانستان به کمک‌های بیرونی، به ویژه همکاری‌های گسترده‌ی مالی، فنی و نظامی امریکا، ضرورت توجه ما به این نکته را اهم می‌سازد که سوا از تجربه‌ی نادرست ستیز و تقابل

غیر موجه حاکمیت کرزی که تهدید جای خالی امریکاییان را هشدار می داد، رفتار ما در انتخاب کار کردن و کنار آمدن با شرکای جهانی، اگر در سویی بر اساس شرایط و حساسیت های جامعه ی ما مطرح می شود، نباید بر اهدافی اغماض کند که دوستان بین المللی، به ویژه امریکاییان برای منافع خویش در نظر می گیرند.

ننگرهار، در شمار ولایات بسیار مهم، پُر جمعیت و از رهگذر تعلیم و تربیه، انکشاف اقتصادی و رونق شهر نشینی و کار فرهنگی، جایی ست که با داشتن چند خط سرخ، واضح می سازد: در حالی که اولویت های ما در ثبات آن مناطق افغانستان است که به گونه ای در تامین نقش مرکزی دولت برای اداره کمک می کنند و در موقعیت های چون شهر های هرات، بلخ، کندهار و ننگرهار، شاهراه های تجارتی، مراکز محصولات فراوان گمرکی و سطح نسبتاً بلند شهرنشینی و رونق مدنی قرار می گیرند، همچنان نوع سیاست پردازی ها را بیش از آن چه در عمومیت پرداختن به مسایل اقتصادی، امنیت و جنگ با مناطق کمتر با اهمیت، ردیف کرده اند، ایجاب می کنند.

حاکمیت مرکزی در تامین ارتباطات با شهر های مهم، در شعاع آن عمل می کند. بنا بر این، حفظ و توجه روی شهر های مهم، مهمتر از آن برخورد هایی ست که در چند سال ستیز مداوم، روستا های افغانستان را در بر گرفته اند.

لانه های داعش در ننگرهار، به معنی وارد کردن آسیب های جدی بر آن بخش شعاع حاکمیت مرکزی ست که در این ولایت اکثراً پشتون نشین و بسیار پُر جمعیت، نه فقط بخشی از اولویت

های اقتصادی ما تامین می شود، بل با داشتن جامعه ی بزرگی از پشتون های نخبه، باسواد و فرهنگی، مرکزیت مهم ارائه ی نوع نگرش سیاسی مبتنی بر خواسته های اکثریت مردم افغانستان (پشتون ها) نیز تلقی شده است.

در حالی که از پاسخ های دولت در تامین امنیت ننگرهار، راضی نیستیم، هراس از این که بی ثباتی آن ولایت عمداً پشتون نشین که حداقل فرصت های کار و پرداختن به امور مدنی - فرهنگی را یافته اند، با نا امنی ننگرهاریان، گستره ی اجحاف و بی عدالتی را در گرایش های خشن جوانان پشتون به تداومی ببرند که در تمام حاکمیت کرزی دیدیم موتلفان غیر پشتون او، از داغ کردن تنور آتش ستیز با طالبان، غیر مستقیم به ستیز پشتونی دامن زدند و از این رهگذر، میزان جذب جوانان ناراض پشتون به صفوف مخالفان مسلح، نه فقط جامعه ی جهانی و دولت را آسیب زد، بل درگیری های گسترده در حالی که به حدود یک و نیم دهه رسیده اند، اضرار جدی در روند انکشاف اقتصادی، تعلیمی و فرهنگی وارد می کنند.

نگرهار، مهم تر از آن است که در شدت عمل امریکاییان با پرتاب بزرگ ترین بمب غیر اتمی، لانه های چند وحشی را نیست کرده باشند. جا گرفتن مخالفان مسلح از نوع داعشیان در ننگرهار، عبور از چند خط سرخ این منطقه است. جمعیت کثیر، امکانات مالی و مازاد اقتصادی و موقعیت مهم ننگرهار در ترانزیت، گزینه هایی اند که حامیان داعش، با توجه بر ننگرهار، به درستی برنامه ریزی کرده اند.

چنان چه آوردن رشد و رونق کار های مدنی و فرهنگی، رشد فکری و میزان حساسیت های مردم ننگرهار را در پرداختن به

مقولات ملی بسیار زیاد می سازند. ننگرهاریان، به ویژه پشتون های این ولایت در زمینه هایی که امن و اقتصاد داشتند، در یک دهه ای که گذشت، تلاش ها کرده اند.

انتخابات ریاست جمهوری، تامین آرای سرنوشت ساز، تامین نیاز های ترانزیتی و جریان فعال و بیدار سیاسی و فرهنگی ننگرهار، امتیازاتی اند که ننگرهار و ننگرهاریان را باید در محور اولویت های دولت افغانستان، قرار دهند.

جا گرفتن داعشیان در ننگرهار در تداوم حضور وحشیانه ی آنان که با نشان دادن سلاح و خشونت های غیر انسانی با مردم، بیش از همه بر جمود فکری برای بلی گویی و اطاعت کورکورانه و تادیبه ی مال و جان، تاکید می کند، ثابت کرده است هراس ما از عدم توجه کافی بر ننگرهار، اگر چنانی که تاکنون بوده، این ولایت را که امید های زیادی بر رشد و انکشاف آن می رود، به مرکزی مبدل می کند که در معکوسیت قضیه، امکانات و منابع بشری آن، تهدیدات با پوتانسیل هایی را به ضد حکومتی رهنمون خواهند شد که در چند سال گذشته دیدیم فعالیت های مثبت و موثر، چه گونه ننگرهار را مستعد رشد و انکشاف سریع نشان می دهند.

نگرهار با چند خط سرخ، نباید همانند مناطق و اراضی ای به شمار آید که در دشت ها و کوه های افغانستان، در عقب ناراضیان، عملیات و بمبارد می کنند و در مقطعه یی ترین نوع، دوباره اجازه می دهند از سرحدات باز، در خلوت های روستا ها و فقر مردم، جا بگیرند و این نمایش، سریال شود.

شدت برخورد امریکاییان در ننگرهار، چنانی که خبرساز شد، در همکاری و هم آهنگی با نظامیان افغان، خوب است در شراکت کار باهمی به گونه ای طراحی شود که با انتخاب اهداف دقیق، از توان نظامی مخالفان کاسته و در آغازی که با ریاست جدید امریکا، فرصت های زیادی برای افغانان دارد، اولتر از همه در انعکاسی به قبول و تایید عامه برسد که ریاست دولت افغانستان با حضور دکتور غنی، به خوبی می داند دهن کنجی های غیر منطقی از قماش کرزی ها که در ریشه یابی مسئله، نشان می دهند هرگز برای مردم و ملت نبودند و نیستند، نباید به فرهنگی مبدل شوند که از اثرات روانی آن ها، در کشوری که بایسته است با درک تجربیات ناکام حکومتداری کرزی، از ساختار های ائتلافی و معامله با عناصر خائن داخلی اجتناب کرد، به این نتیجه برسند که دوستان خارجی، ضمن درک شرایط و حساسیت های ما، اولویت های افغانان را با توجه بر مسایل بنیادین، حل کنند.

کار فرهنگی برای تبیین واقعیت های افغانستان، در چند بُعد دیگر نیز نیازمند تفسیر است تا با اجتناب از آدرس های فرصت طلب، نباید اوضاع را به گونه ای رقم زد که اگر اصول گزارشات، نیازمند توازن اند، این توازن از مراجعی تامین نشود که کسانی همانند کرزی ها در کمین نشسته اند تا با همه و هیاهو، در انحراف افکار عامه از برخورد معقولانه، نیرنگ کنند.

چند خط سرخ ننگرهار، فرصت ها و حساسیت ها دارد. بایسته است با احتراز از جوسازی های ضد ملی که در ژست امثال کرزی ها، دلخوری و دلتنگی ما از تجربه ی حاکمیت او با مجموعه ای دوسیه داران را نشان می دهد، به منطقی برسیم که در تداوم بار هزینه های جنگ و مشکلات افغانستان، اخطار می دهند: تامین

اولویت های ما با درک منافع دوستان خارجی، مهمتر از ساخت شخصیت های کاذب سیاسی (مانند کرزی) است. ننگرهار را با ارزش های چند بُعدی آن، مهمتر بدانیم.

شرح تصاویر:

من (مصطفی عمرزی) و جمعی از فرهنگیان و ژورنالیستان در سفری به ولایت ننگرهار. در سال ۱۳۸۷ خورشیدی، محمد شفیق گل آقا شیرزی که والی ننگرهار بود، از ما دعوت می کند برای بازدید از دست آورد هایش به آن ولایت برویم.

در یک تصویر، من با استاد یحیی رحیل (از کدر های پوهنتون البیرونی در کاپیسا) در صحن مهمانخانه ی شاروالی کابل دیده می شویم. در تصویر دیگر در درب ورودی قصر تاریخی باغ شاهی جلال آباد قرار داریم. در آن زمان تلاش های ستودنی صورت گرفته بودند تا باغ شاهی ترمیم شود.



در هرج و مرج زیستن / ۸۳



- حس بد

کنایه ای ست که «مردم افغانستان، نصف قرآن را قبول ندارند!» تحلیل این کنایه، به علاقه ی مردم ما به رفتار و کرداری منوط می شود که در باور های دینی، اصلاً اعتدال را نمی شناسند.

در جامعه ی سنت گرای ما، مفاصد سنتی بسیار اند. از گرایش های مذموم جنسی تا خلافتکاری های گسترده، اکثر مجرمان با چهره هایی ظاهر می شوند که با البسه ی سنتی، همیشه خجل می شویم افشای یک رسوایی جنسی، به خصوص از نوع فرهنگی که با رقص و پایکوبی به همراه است، تعدادی را نشان می دهد که با ریش و لنگی، شاید با وضو و اهل مسجد، اما اهمیتی به تماشاخانه ای نمی دهند که به اثر انحراف جنسی، آنان را تشویق می کند در اوج تعصب و سنت، فساد را اجازه دهند.

حدیث مشهوری ست که درجات ایمان، به اثر رفتار شناخته می شوند. در این حدیث، خوب ترین با ایمان، وارد عمل می شود. درجه ی دوم به بیانیه مربوط است و درجه ی سوم، نزد خودش محکوم می کند.

رفتار مردم سنتی و مذهب زده ی ما، اما در امر بالمعروف، بیشتر در گیر اموری ست که در باور های دینی، جزو شخصیات شناخته می شوند. من همیشه از کنجکاوی ها و شکاکیت هایی آزرده می شوم که می بینم به اثر فساد اجتماعی گسترده، یک نمازخوان اهل مسجد، تا پایان نماز، به بوت هایش می اندیشد که دزدی نشود. در این مثال، در جامعه ای که برای درآمد بیشتر، تهمت، دروغ، دزدی و قتل، به سوی ریکارد می رود، اکثریت مذهبی در اموری

مشوق اند که در مسایل عبادی، در نماز، روزه و امثال آن، شخصی ترین مسایل میان خدا و بنده، شمرده می شوند.

عموماً حس بدی وجود دارد که می بینیم در سراپای اجتماع مذهبی و مذهب زده، فساد به اوج می رسد و در این احاطه، بدترین عمل ضد دین یا همجنس بازی، جزو تفریحات گروهی، به محافل عروسی می رسد، اما علاقه مندان یا متظاهران به دین، با نماز و روزه ی مردم، سر و کار دارند!

خواندن یا نخواندن نماز، گرفتن یا نگرفتن روزه، تاثیری بر زنده گی دیگران ندارد، اما رفتار، کردار و پندار بد، می تواند جامعه را آلوده کنند. حس بد این افاده، به این روشنگری می افزاید که اگر نوع برخورد با مسایلی که جزو شخصیات دینی اند، به صوب درست رهنمون شود، بیان فرهنگی و کردار هادی، باید روی مسایلی متمرکز شود که در اوج یک جامعه ی سنتی می بینیم گرایش ها و مذهب زده گی های گسترده ی مردم با برپایی مسایل عبادی، نماز و روزه، هیچ اثری روی کنش هایی نمی گذارند که به اثر نبود قاطعیت در امر بازدارنده گی در یک اجتماع سراپا تعصب و سنتی، بدترین نوع فساد، سوء استفاده از همجنس برای تامین اغراض شخصی ست.

پیامبر (ص) می فرماید: بهترین شما کسی ست که مردم از دست و زبانش در امان باشند.

حس بدی به آدم دست می دهد که می بیند علاقه مندان مذهب زده و سنتی، در امور شخصی شما (نماز و روزه) کله کشک می کنند و تا مرز پند و اندرز، شاید توهین، می خواهند وارد حریم شخصی شوند، اما همین مجموعه، عملاً از توانی بهره نمی برند تا جلو آنانی را بگیرند که با انواع فساد، مردم را به ستوه می آورند.

فکر می کنم خوانش یک طرفه یا افراط در بیان امور عبادی، به فرهنگی مبدل شده است که در دو صورت خوب و بد آن، در کنار انبوه تظاهر به دین، فرهنگ بازدارنده ی دینی، از مهار فساد، عاجز می شود. شاید نمونه های استبداد دینی، شماری را قناعت دهند که جزا، موثر واقع می شود، اما تجربه نشان داده است اگر ریشه یابی مشکلات از نظر بیافتد، به مصداق «شکم گرسنه ایمان ندارد»، سخت ترین مجازات ها نیز موثر نیستند.

ایران اسلامی با بیش از هشتاد میلیون جمعیت، پس از چین که بیش از یک میلیارد نفوس دارد، اعدام می کند، اما این ارقام هر سال، افزایش می یابد.

حس بدی از درک نادرست مردم و فرهنگ هایی رایج، وجود دارد. در جامعه ای که با تظاهر مذهبی، به هر کار شخصی نظر دارند، همسو با آن، مفاسد بی داد می کنند. در چنین حالی، حس بد، زمانی به اوج می رسد که مشغله ی متظاهران، ایجاد محدودیت بر زنده گی بخور و نمیر مردم است.

مگر خوشی های مردم ما چه قدر اند که یکی با نمونه ی قرون وسطایی در مجاورت مفاسد، اما فقط به ریش، لنگی، نماز و روزه، به اصطلاح گیر می دهد. حتی بدترین دیکتاتوری های مذهبی نمی توانند با اعمال نظارت، مردم را از حس بدی رهایی دهند که وقتی زیر سقفی تنها شدند، با مازوخیسم تحمیلی، به هرچه امور عبادی و شخصی دینی اند، نه می گویند. نهایت فشار اجتماعی، تحمیل تظاهر به دین است، اما این «روزه» در خلوت های خانه، می تواند به ساده گی نوشیدن یک گیلان آب، بشکند.

شاهکار بینش پژوه (خواننده ی ایرانی) با آهنگ جذاب و زیبایی

«به تو چه!»، حس بد را بسیار منطقی نمایان می سازد.
من اگر باده خورم باده پرستم، به تو چه
گر که با ماهرخی تنگ نشستم، به تو چه
خود خدا گفته در توبه همیشه باز است
تو خدایی مگر ار توبه شکستم، به تو چه
ای که از کاسه ی قرآن خدا، داغ تری
از محمد تو مسلمان تر، علی تر ز علی
یا تو دانی و زنی خود به علی چپ کوچه
یا که از عقل ز بنیاد نداری خبری
آیه ی روشن قرآن نشیدی خبرت؟
که چنین ساخته ای دین خدا را سپرت
ای ریاکار! مشو رو به خدا، هی خم و راست
این نماز است؟ الهی بزند بر کمرت
تو که آلوده به نه بند گناهان کبیری
تو که در خلوت خود رحم نکردی به صغیری
رو به آینه خودت را بنشین موعظه کن
ای تو گفتار منش روبه پیر
باش خاموش که گوید همه زین پس به تو چه
به تو چه کس چه کند هر چه کند، به تو چه
نه تو را در گور من می زده می خوابانند
نه مرا گور تو، گور پدرت، پس به تو چه
شاهکار! تو وزن حرف حقیقت، به تو چه
می کشند از چپ و راست به میخت، به تو چه
شعر کم گو، مگر از جان خودت سیر شده ای

در هرج و مرج زیستن / ۸۸

که کنی پای فراتر ز گلیمت، به تو چه
شاهکارا! تو خودت غرق گناهی، به تو چه
تو خودت پیش خدا، رو سیاهی، به تو چه
دیگران را تو رها کن، تو برو خود را باش
تو خودت قعر جهنم، ته چاهی، به تو چه!

یادآوری:

از طریق لینک زیر، آهنگ زیبای «به تو چه!» را تماشا کنید!

<https://www.facebook.com/mustafa.omarzai.9/videos/775549359162379>

شرح تصویر:

آخوند ایرانی مزاحم در چنگال یک دختر ایرانی.



- خوب و بد

نارضایتی به سنت نوی مانده می شود که در دشواری های روزگار ما، وقتی در رُخ کریه ظاهر شد، معنی بد است و اگر مطلوب مردم شود، یعنی خوب. خوب و بد می توانند در تبیین کردار، گفتار و اندیشه، در شناخت ارزش و ماهیت، راحت ترین تعاریف باشند.

کراهت چهره ها در قسمت ما در تاریخی که چیزی نمانده است وارد نیم قرن شود، در رشد شگفت رسانه ها، به تنوع می رسد. بنا بر این مشغله ی فکری ما فقط در ک پیرامونی نمی ماند که در شدت مصایب تنگنا می آورند، بل در قرابت به این زنده گی، موجودات بی خاصیت، بی فرهنگ، میان تهی و به لحاظ تاریخی بدون ریشه، در آونگ خارجی از گریبان ما گرفته اند تا برای هیچ مداری و بی مقداری این طفیلی ها، حالا به حد مقروض برسیم. نمایش نوعی از کم شعوری سیاسی در تضادی بروز می کند که ناراضیان کریه در گسست اجباری از نان حرام، نمک حرامتر از گذشته، به همه قواره می کنند. تصویر یک ناقل زاده ی بی فرهنگ، بی اصل و نسب و ذاتاً مهاجر با لوحه ای از بی عقلی، شاید در غاری از نوع مغاره هایی که تاریخ جهاد و مقاومت می خوانند، به نام برداشت «خر-آسانی»، هرچند باعث تفریح شد، اما این کراهت، به معنی «بد» ثابت می کند که از جریان مدعی (ستمی) تخمه ای پس مانده که پس از رشد در لجن سال ها خودفروشی و مزدوری، بعد از روس ها حالا در سایه ی دیگران، با نمایش لوايح کم عقلی و کم ذاتی فکر کرده اند مردم، داعیه ی عدالت را با سقاوی گری، اشتباه می گیرند.

در جدولی که از کتاب «ناگفته‌های ارگ» اقتباس کرده بودم و در چند نوشته ام استفاده کرده ام، حدود انحصار یک گروهک کوچک از یک اقلیت قومی، اگر بیش از ۵۰ درصد در حاکمیت کرزی را نشان می دهد، پس از حکومت به اصطلاح وحدت ملی، برای همین توده های ملخ وار، بیش از ۶۰ درصد رسیده است.

خوانش تاریخی رسمیات غیره (سقویان) در تمام انواع احزاب تنظیمی، چپی، قومی و حالا مدنی، به این تلخ کامی می رسد که در برابر بهای سنگین خیانت به وطن، سهم فعال در ویرانی و مزدوری برای خارجی در واقع در کشتی ای سیر می کنیم که سکاندارانش ماجراجویان گدا و گرسنه ای بیش نیستند.

اگر به تعبیر نو، مصایب ۷ ثور، ۶ جدی و ۸ ثور را سنوات مسرت می شمارند، این سوانح به این نتیجه می رسند که در چهل سال بدبختی مردم، نسلی زاده است که خطاب گند سیاسی به آنان، وقتی انتساب سقوی و ستمی می یابد، واقعاً بسیار خوش است.

در برابر آن همه جفای تاریخی، ریخت نجس و نحسی شکل گرفته که اگر ناراض شد، پنداشته است با لویح دثالت، بازار دیگری باز می شود که اگر عاری از شرف و آبرو باشند، گویا می توانند حیثیت و آبروی یک ملت را حراج کنند. یک مثل دری را بار دیگر می آورم که «مرغ کم، مرداری اش کم». می ماند تسویه حساب که در شناخت همه گانی جل و پلاس فلاکت، این بوته های بی ریشه، وقتی در بی آبرویی روی آب می آیند، اصل اجرای سزا سهل تر می شود.

و اما اندیشه در تعریف خوب، به تصویری می رسد که اگر جوانی از مردمان اصیل این سرزمین با افتخار، به اصطلاح «بیرقی» می

شود، در این تعبیر، معنی ما از واقعیتی رنگ می گیرد که مردمان با شرف این سرزمین در اوج شعور ملی می دانند شاخصه ی تباری آنان در کل واقعیت این مملکت (ملت افغان) اگر به سایه ی سر نرسد، در جزایر کوچک قومی در حصار های تنگ تعصب، اگر به پرواری آن سقازده ی بی اصل و نسب نیز برسند، اما در واقعیت های مردمان دیگر، به نقطه ای می مانند که در حصار توده های محروم، اختناق زنده گی، به بدی حیات ننگین مردمانی می شود که در پی آمد سال ها خیانت، حیران و خشمگین، حالا دچار سرخورده گی و تحقیر شده اند.

خیلی شادمان می شوم که ندای جهالت سقوی، به هیچ نام و عنوانی نتوانسته است حریم شعور و درک مردمانی را تسخیر کند که گاه به نام فرهنگ و زبان، می خواهند صاحب دسترخوانی شوند که از قبل، سهم دزدی و حرامش را تقسیم کرده اند. من همواره از پاسخ های اجتماعات آن مردمان با درک این کشور شادمان می شوم که به جهالت سقوی و ستمی با انزجار و نفرت، نه گفته اند.

در همان جدول مورد استفاده، سهم جوانی که با افتخار خودش را افغان می داند، در حالی به بیش از ۵ درصد می رسد که از واقعیت های جمعیت شناسی تا اصالت های تاریخی، بیشتر و ریشه دار از ناقلانی ست که دوست دارند برای کارنامه ی جهل سقوی و رو سیاهی های تاریخی و حقارت های اجتماعی، میلیون ها مردم این سرزمین، مقروض آنان باشند.

پیشنهاد:

آن جوان هزاره را شناسایی کنید! آنان حق دارند از تمام مزایای کار، زنده گی، سهم سیاسی و سهولت هایی مستفید شوند که در

گرو مردمان بیگانه، هدر می روند. شناسایی چنین جوانانی که چنین جسور و آگاهانه از حیثیت این سرزمین (افغان بودن) حمایت می کنند، به فرضیه ی سیاسی می ماند که کاش در سالیان اخیر، حداقل جایی برای آغاز می یافت.

به هر حال، بسیار شکر گزاریم که از ثواب نیت خیر، فرهنگ سازی اندیشه ورزان این مملکت، همان هایی که فی سبیل الله، اما در واقعی ترین جهاد افغانان (حفظ آبرو و حیثیت ملت و میهن) فقط به اجر الهی، بی هیچ پاداش و چشم داشتی تلاش کردند، امروزه به ثمری می رسد که حاصل آن، تبارز درخشان دیگر از درک مردم و این مملکت است. می دانم که همبتارنم در صف نخست دفاع از ارزش ها گسترده اند، اما این، زمانی اهم می شود که در این صف طولانی، تنوع قومی وطن و وطنداران در تمام کناره های این هستی (افغان بودن) به شکوهی برسد که آن جوان پُرافتخار هزاره، نمایش می دهد.

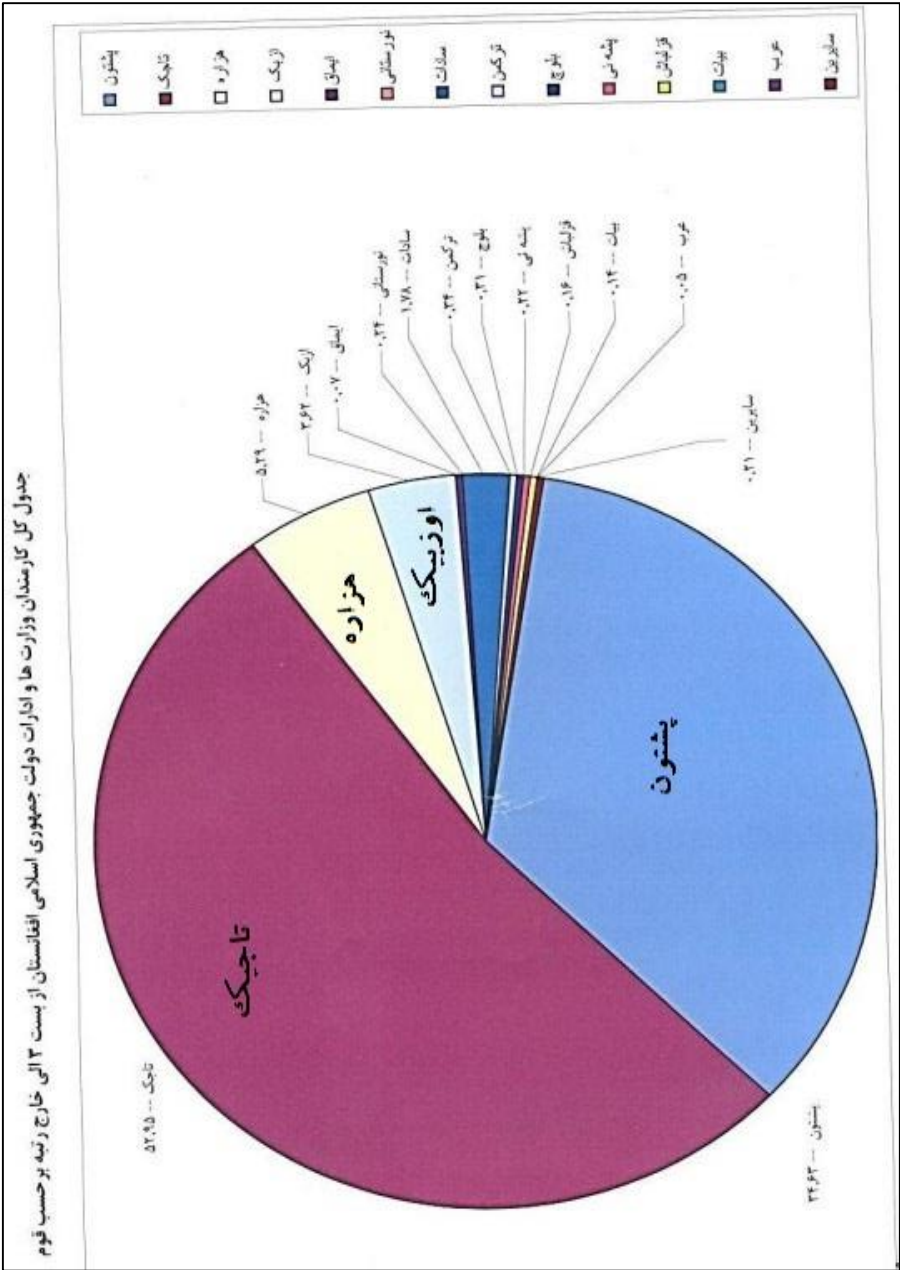
در آغاز این مقال نوشتم، خوب و بد، یعنی شناخت کراهت و مسرت؛ اما در گسترده گی معنی، همه را نیز تعریف می کنند. بنا بر این، این ماییم که محک می شویم.

شرح تصاویر:

جوان آگاه هزاره، سقازاده ی بی فرهنگ، مجوس، فارس، مهاجر به اصطلاح پارس (عوعو سگ) و خراسانی (به آسانی خر شده) و جدول سهم اقوام در ساختار حکومت افغانستان.



سهم هزاره گان در حکومت های بعد از طالبان از بیش از پنج درصد بیش نشد، اما تاجکان به زور قوای خارجی، بیش از ۶۰ درصد را در حالی در اختیار گرفته اند که هرگز به آن راضی نیستند. مشی شوونیست تاجک، اشغال گام به گام قدرت در کشور با نفی گام به گام ارزش های کل اقوام و فرهنگ هایی ست که به اصطلاح آریایی، خراسانی و پارسی نمی دانند. اقلیت تاجک که به نام فارسی زبان، بزرگ نمایی شده، در یک جغرافیای غیر متمرکز در حدود دو درصد جمعیت افغانستان را می سازد که عمدتاً از ناقلین آسیای میانه استند. ناقلین آسیای میانه با توسعه ی امپریالیسم روسیه، طی یک قرن به کشور مسلمان افغانستان، فرار کرده اند و صاحب هزاران جریب زمین مفت شده اند. دو حکومت ارتجاعی منسوب به این اقلیت قومی (سقوی) بدترین فجایع از قبیل ویرانی ها، قتل عام مردم و آواره گی میلیون ها تن را به بار آورده اند. عمق تاریخی این مردم (مجوس / فارس) به نام دهقان، یک مسئله دارد: فقر فرهنگی. آنان آن را به وضوح در تمام عرصه های سیاسی و اجتماعی افغانستان، ثابت ساخته اند.



- درز ها و شکست ها

اگر بگویم که تهداب نظام کنونی را کج گذاشته اند، بی جا نگفته ایم. پی آمد تجاوز شوروی به افغانستان، ارمغان سقوی دوم بود. روس ها با زمینه سازی های قبلی، به مسعود- ربانی و اقلیت های مو تلف آنان (وحدت- جنبش) فرصت ساختند تا بر اساس توهم کثرت، برای دومین بار پس از فاجعه ی حکومت کلکانی که با تزویر مذهبی، اکثریت واقعی (پشتون ها) را غافل ساخت، حکومت کنند. در این نوبت، نزاکت های اخوانی و استفاده از امکانات گسترده که در اختیار احزاب اقلیت ها گذاشته شده بودند و همفکران قومی داخل سیستم (پرچمی ها) نیز میها می کردند، اکثریت را با تمام اولویت های مردم ما به حاشیه می کشانند، اما دیری نگذشت که افزون بر اختلافات اقلیت هایی که از رهگذر تاریخی و نفوس، هرگز خود را کمتر از مرتجعان سقوی نمی شمردند، حکومت ربانی- مسعود، محدود به ۵ الی ده درصد افغانستان می شود؛ هرچند ابتدای آن نیز منوط به مناطقی بود که تحت تسلط اقلیت های مطرح، قرار داشتند.

بزرگ ترین مشکل ارتجاع دوم سقوی، ظرفیت بشری بود. از جمله ی ۲۰ هزار جمعیتی مسلح، دو سوم آن از غیر تاجک ها تشکیل یافته بودند. علاوه بر این که در میان تاجک ها، فارسی زبانان غیر تاجک نیز معلوم بودند.

حکومت کوه تلویزیون و خیرخانه با تمام تلاش های منطقه یی، حمایت های تاجکستان و ایران، عملاً به بُن بستنی رسید که گشودن گره های آن ناممکن می نمود. حمله بر تاسیسات دولتی و خانه های مردم، کار قهرمانی شده بود که در کوهپایه های

افغانستان، فقط با تبلیغات روس ها مطرح می شد. عاجز آمدن در برابر یک جوانک محصل (شفیع دیوانه) در جنگ های داخلی به تنهایی کافی بود که بارو کنیم تابو های سقوی، حتی بی کفایت تر از سلفی اول (کلکانی) بودند.

آن حکومت منحوس (سقوی دوم) با یورش دلاوران تحریک اسلامی، به جهنم وصل شد، اما تکرار تجربه با مهمانان نو (جامعه ی جهانی) عین درز ها و شکست هایی را باعث شد که قبلاً ناکامی اش را مشاهده کرده بودیم.

باری آقای سرور دانش در واکنش به مکتوبی که سفارش می کرد از غیر تاجک ها در وزارت داخله استخدام شود و باعث اعتراض افراد گروهک موزی (جمعیت - شورای نظار) شد، ارقامی را تبیین کرد که آن وزارت خانه در بست در اختیار یک اقلیت قومی قرار دارد. این اجحاف پس از همراهی اعضای جبهه ی به اصطلاح مقاومت با نیرو های خارجی، دولت افغانستان را با چالش های قومی مواجه کرده است.

در سالیان اخیر، تنقید هار زمامداران پشتون از سوی افراد اقلیت های مطرح، چون هزاره گان و ترکان، بی نهایت کاهش یافته است؛ زیرا پس از ورود به سیستم، مشاهده کردند که از اکثریت کشور، فقط چند تکنوکرات دوتابعیته ی ترسو در کار اند که کمترین علاقه و شناختی از مردم خودشان ندارد. آنان را در احاطه ی باند شر و فساد، بازیچه هایی دیدند که در نمونه ی حامد کرزی، هنوز تعهد دارد به خاطر مرجعان سقوی، به نام افغان تذکره نگیرد و در توهم تهدید خیالی تنظیم ها، از حداقل های جسارتی نیز کار نگرفت که آقای غنی در چند نمونه ی طرد

طفیلی های تنظیمی، ثابت کرد آنان بی مقدارتر از آن اند که بتوانند بدون پشتونه ی خارجی، کاره ای باشند. دکتر زلمی خلیل زاد یادآوری کرده است که پس از سقوط طالبان، ضعف نگرش قوای خارجی به اندازه ای بود که می خواستند با تعیین یک غیر پشتون که احتمالاً یک تنظیمی می بود، افغانستان را در پرتگاه یک سقوط دیگر قرار دهند؛ زیرا در آن مقطعه، یک افغان غیر پشتون که وابسته نباشد، اما مطرح باشد، حتی در میان مردم عامی یافت نمی شد.

درز ها و شکست های کنونی در عدم کیفیت بشری نیز رونما شده اند. به همه گان آشکار است که سکتور امنیتی کشور با انحصار تنظیمی - اقلیتی، به اندازه ای ناکارآمد می باشد که مثلاً وزارت داخله ی افغانستان با کمیت یک گروهک، از ضعیف ترین وزارتخانه های افغانستان به شمار می رود.

ما پس از هفت ثور با خلای نخبه گان افغان، رو به رو شدیم. بنا بر این، عدم اعتماد به دستگاه مدیریت کشور که با نازل ترین خدمات تحصیلی، جلب و جذب می کند، مُعضل اداری را افزایش می دهد. در چنین شرایطی ادعای ظرفیت های کارای تنظیمی که گویا حلال مشکلات اند، یک حماقت محض بیش نیست.

نیاز است تا گماردن های به جا که ترکیب اکثریت در آن ها اصل باشد، از درز ها و شکست های بیشتر، جلوگیری کنیم. اهمیت این نیاز در سکتور امنیتی، به این لحاظ نیز مهم می باشد که طهارت فکری افرادی که سیاسی یا تنظیمی نیستند، طرز برخورد آنان با رویداد ها را از عصیت، دور نگه می دارد. چنین نگرشی اگر در سطوح ملکی نیز رعایت شود، به عین نتیجه می رسد.

شرح تصاویر:

حامد کرزی در آغاز اداره ی موقت در برابر افراد وابسته به جمعیت - شورای نظار که به کمک امریکاییان، سکتور امنیتی افغانستان را انحصار کرده اند. اکثر این افراد، مطلقاً بی سواد، روستایی و دچار فقر فرهنگی بودند و استند. آنان با گرایش هایی که با تنظیم های جهادی تاریخ دارند، قوم گرا، سمت گرا و منطقه گرا نیز شناخته می شوند. حضور بی رویه ی اینان در سکتور امنیتی، باعث شد با دیدگاه های غیر ملی، به نام طالب ستیزی، به خصوص جغرافیای پشتون ها را ناگزیر به اختیار روش های خصومت آمیز و ضد دولتی کنند. بخشی از بحران کنونی ناشی از همین واقعیت است.

متأسفانه تلاش های مداوم گروهک مودی جهت انحصار قدرت، چنانی که در تیم دکتور غنی به چشم می خورند، اوضاع را همچنان متشنج نگه خواهد داشت. بازی های ماهرانه ی گروهک مودی به اندازه ای خوب جلو می روند که همانند دوران حامد کرزی، بخشی را به نام حمایت از حکومت و بخشی را به نام اپوزیسیون در اختیار گرفته اند.

متأسفانه آقای غنی با طرد اکثر افغان های بی طرف و همبیار، اما با جذب افراد بی تجربه و کودکسالار، با گذشت هر روز به مخالفان بی منطق طالبان، امتیاز می دهد. احتیاج به آرای سیاه، مردم را نگران کرده است که پس از افتضاح برنامه ی به اصطلاح فارسی دری، دیگر با کدام ارزش های جا افتاده که افغانیت را تضمین می کنند، بازی می کند؟



- دنیای «سرچه»

اخبار محرومیت جنسی در گرایش هایی که در فرهنگ ابتذال (بچه بازی) شکل می گیرند، در جامعه ی مذهبی ما، زمانی به تضاد می رسند که در جغرافیای پُر از مسجد، در انبوه مردان و پسران مذهبی و ریشدار، در جایی که حد تعصب، از حد می گذرد و از این منش، اعتلای جامعه در افت می افتد، اگر نتوان مفهوم «سرچه» را افاده کرد، چه گونه در تضاد باور ها جنسیتی (زن) محکوم می شود و اما حرمان از او در هاله ی تعصب، برداشتی می شود که اخبار تصویری مردان مذهبی در مجلس رقص نشان دهد به فرهنگی خوش اند که در باور های خرافی، جنس خلاف او را محکوم می کنند، اما از شباهت های او در فساد به هم نوع، حرامی را مباح می شمارند که اصل حرام است.

وقتی گرایش به همجنس در فرهنگ های آزاد، از حد منطق می گذرد و در توجیه شخصیات، مجوز می یابد که مرزی میان خودی (همجنس) نیست، در جای دیگر این دنیای «سرچه» نمی توان نخندید که اگر محرومیت جنسی حوزه های دین در سایه ی منکرات آن، اما از فساد جنس خود اخباری می شود، نوع نقد بیرونی در حالی از تاثیر می افتد که در دنیای سرچه، مجوز می دهند، اما توجیه آن، نیاز های مردمانی می شود که می خواهند در ابهام این معضل، از خود بُبرند.

برایم عجیب است که چه گونه در تقابل فرهنگ ها، وقتی تنقید، سوژه می سازد، اصل مسئله که «نفس فساد» است، در زمینه های کاستی و داشتی، دو سوی عجایی می شود که اگر در اجتماع

مذهب سالار، از شرم فساد همجنس باز، در بازی بچه ها درز می کند، نقد بیرون، از کنار فساد می گذرد و از ماجرای خبر می سازد که در هر دو سوی محرومیت جنسی جهان سوم و جواز گرایش های خودی در جهان اول، هر چه باشد، همان مُعضلی ست که در انحراف جنسی، مسئله ی همجنس بازی و بچه بازی می شود.

در واقع، تفاوت های مجوز گرایش به جنس خود یا استفاده از جنس خود در اجتماع محرومیت، اگر هزار توجیه یابد، در نکته ای به وحدت می رسد که اصل مسئله (مقاربت) تفاوتی ندارد. طبیعت انسان برای بقای بشر، متغیر است؛ هر چند اصل انسانی، مجزا نمی شود، اما ظاهر این طبیعت، به حکم زن و مرد، تطهیر رابطه را در اصل طبیعت به مجوزی می رساند که پیوند های بشری در فرهنگ های مختلف، اگر مسلمان است یا مسیحی، یهود یا هندو، اما از باور بر آن ها بر تنوع انسانی در صورتی باقی می شوند که از اصل طبیعی آن، فقط طمع اطفای شهوت نیست. پذیرفتن این که در جوامع مدنی رو به جلو، برای کاهش ناهنجاری ها، دنبال تنوع تعریف اند تا هیچ مسئله ی انسانی، زمانی که «به دلخواه» مطرح می شود، حرمان نیابد، نمی تواند کتمان شود، اما اگر محرومیت و باور ها، فرهنگ گرایش به همجنس را در جایی دیگر تعمیم و اما مذموم می داند، اگر این نما، از حد فساد و سوء استفاده در گرایش های کسانی تبارز کند که نوع دیگری از آن شایقی ست که در جهان اول، فرصت دارد قانونی شود، باز هم اصل مسئله که این گرایش، خلاف طبیعت است، آن نقد همواره ی بیرونی را زیر سوال می برد که با تفاوت ظاهری

فرهنگ ها نمی توان در دو گونه گی شرایط، در جایی خوب و در جایی زشت پنداشت.

توجیه برای صدور مجوز گرایش به خود(همجنس) در زمینه هایی که حتی در طبابت غربی، دشواری انحراف بیالوژیکی، اما قابل درمان شناخته می شود، در حالی که در سلیقه ی شایق، جواز یافته است و اما معضل طبی آن، در حاشیه می ماند، در دنیایی که در زمینه های رسمی، خوب و بد، در کنار هم، حکم حلال و حرام را وضاحت می دهند، دریافت پاسخ به دشواری معضلاتی می ماند که گاه لاینحل می شوند.

در جغرافیای ما در خصوصیات سالیان بحران، زمانی که چاشنی دین در صدور ایدئالوژی، از ضمایم مهم سیاست بود، در واقعیت های جامعه ی بسیار پابند مذهب، تصویر مردان و پسرانی که در اجتماع روستایی(نهایت احترام به مذهب) با اشتیاق مجلس می کنند و با سرهای با دستار و ریش های دراز، به حرکات همنوعی خیره می شوند که از ساخت شباهت های او، اما در جای دیگر، اصل جنس مخالف را با حکم زندان خانه، محدود می کنند، واقعاً مطلقیت باور هایی را زیر سوال می برند که از حیث اثر، گاه جلودار رشد می شوند(اعتقادات سنتی) و رفاه اجتماعی از تاکید بر آن ها، پذیرفتن زیان را اصل می سازد.

در دنیای سرچپه، خوب و بد، مفهوم یکدیگر را در افاده ی معنی می رسانند و اما تضاد آن ها ثابت می کند حتی در وجود حکم نفی، وقتی نیاز ها حرمان می شوند و فرهنگ سلیقه، از حد منطق، بلند تر می رود، دو رُخ این سکه، همان یک معنی ست که نوع انحراف در حاصل آن، تضادی می شود که در رسمیات جهان اول

در هرج و مرج زیستن / ۱۰۳

و استفاده ی جهان سوم، یک معنی می دهند: گرایش به خود
(همجنس بازی) زشت و خلاف طبیعت است.
یادآوری: تصاویر این مقاله، ایرانی اند.



نوشته ی مصطفی عمرزی

- رنج آزارگار

در واقع شمارش سیاه‌روزی‌ها و بدبختی‌های مردم ما اگر در بیش از سی سال، در حد هر دقیقه و هر لحظه نباشد، زیاده نخواهد بود که بنویسم هر روز و شب، بیشتر شده است. با وجود تحمل فجایع و جنایت‌ها، درست تا زمان حاکمیت رییس جمهور کرزی، هرچند بیشترین فشار بدبختی‌ها بر پشتون‌های افغانستان رفته است، اما فراگیر بودن و عمومیت مسئله باعث می‌شدند قوم ما خودشان را در میان سایر افغانان قناعت دهند که در درگیری با الم، فقط و تنها نیستند. فهم این موضوع، مردم ما را به صبوری و تحمل بیشتر می‌کشاند و اعتراضی نداشتند که بیشترین درد‌ها و مصایب را تحمل کرده‌اند.

پس از سقوط حاکمیت طالبان که پدیده‌ی دیموکراسی انجویی و خارجی را بدون هیچ بستری که چنین نوعی را در جامعه‌ی افغانی تجربه داده باشد، در بگیر و ببندی گیر ماندیم که اگر کسانی دلخوش‌اند و رییس جمهور پیشین افغانستان بارها بر آن افتخار کرده است، بدترین آسیب روانی و فکری را نیز بر مردم ما وارد می‌سازد که از تشنگی فکری و از همپاشیده‌گی باورها به فرهنگی رسیدند که افغانان در سخت‌ترین سالیان زنده‌گی با حذر از آن‌ها، دشواری‌ها را پشت سر گذاشته بودند.

در این که جامعه‌ی ما از رهگذر فکری، دچار اشکالات حاد شده و با وجود پابندی اکثریت روستایی بر ارزش‌های دینی و زیست باهمی، رهبریت جامعه که به گونه‌ای زیر سایه‌ی جامعه‌ی آگاه و یا به اصطلاح روشنفکر، زیست می‌کند، ضم تفکری که از آدرس جناح‌های درگیر در افغانستان صادر می‌شود، نوعی از

اندیشه‌هایی را ضمیمه کرد که متاسفانه پشتون‌های افغانستان در واکنش به آن‌ها، دچار تقابلی شده‌اند که گرچه از روی ناگزیری است، اما متاسفانه تداوم به اصطلاح دیموکراسی انجویی، بیگانه‌یی و مهار گسیخته، فرهنگی را به وجود می‌آورد که در این مجموعه، بر موارد گونه‌گون آن در تشدید اختلافات و دشمنی‌ها، توضیحات و مثال‌های زیادی رفتند.

یکی از بدترین پی‌آمدهای دیموکراسی انجویی و بیگانه‌یی که می‌پندارم شاید بیشترین استفاده از آن را کشور‌های ایران و پاکستان و جناح‌های تندرو کردند و حاکمیت با تیمی از مدیران بی‌کفایت که زاده‌ی ایتلاف و معامله بودند و خود در جهت ایجاد مشکلات روانی و مادی اجندا می‌ساختند و به خورد مردم می‌دادند، در کنار دستگاه عظیم، ولی بی‌کفایت دولتی که با سخافت فعالیت‌های ادارات فرهنگی، افغانستان را به موجود بی‌زبان مبدل کرد، با وجود برآورد بسیاری از نیازها و اهدای بودجه‌های انکشافی و زمینه‌ها برای بورس‌ها، دولت رییس‌جمهور کرزی از رهگذر ارائه‌ی داشته‌های فرهنگی که منحصر به دولت باشد، نادارترین حاکمیت افغانستان شد.

در حالی که برای مهار و قانون‌مندی جامعه‌ی غیردولتی رسانه‌ها و فرهنگیان، هیچ‌کاری نشد و تمام اراده‌ها زیر هیاهوی فرصت‌طلبان بهانه‌شدند برای این که گویا محدودیت وضع می‌شود و نباید جلو اندیشه‌ها گرفته شود - صرف نظر از این که به چه اندیشه‌های اجازه داده شود - مردم ما این بار نیز در ضایعه‌ی جان و هستی، اگر از یک سو گوشت‌دهنه‌ی توپ مخالفان مسلح شدند، در سوی دیگر، بخشی از جامعه‌ی افغانان را به نفع گسست فکری که آغازی برای بسا از گسست‌ها خواهد بود، زیر فشار

سیاست‌ها و خواسته‌های بیگانه، در میان شهرها و خانه‌ها و در میان کوچه‌ها و جاده‌هایی که در کنار هم زیسته بودند، به تفرقه و جدایی کشانده‌اند.

این که مدیریت‌های آینده‌ی افغانستان با استفاده از فرصت‌هایی که در خلوص‌نیت، دینمداری و امید‌هایی که وحدت افغانستان را تضمین کرده‌اند (ارزش‌ها و فرهنگ‌ها) خواهند توانست از مجرای مدیریت نهاد‌های فرهنگی یا تقویت جامعه‌ی مدنی متعهد، جلو‌کژاندیشی‌ها را سد کنند و با رسواسازی ماهیت تفکراتی که تشتت فکری مردم ما را باعث شدند، خلای فکری را به نفع باورمندی بر افغانستان و ملت افغان پُر نمایند، هرچند سهل نیست، اما درز‌ها و شکاف‌های ایجاد شده‌ای که در مسیر پیمایش، هر لحظه، زمان را هدر می‌دهند و نوسان‌پستی و فرود‌اند، باید تفهیم کرده باشند که نیاز‌های متمم اقتصاد، امنیت و دیموکراسی نیز وجود دارند.

مردمی که در یک جغرافیه زنده‌گی می‌کنند و این جغرافیه، کشور و مرز‌های آنان برای حفظ‌شان و حقوق آنان است، نیازمند اندیشه و تفکری‌اند که مقال کشور و ملت را می‌سازند و در دنیای ما، هیچ کشور و ملتی ابقا نخواهند شد تا زمانی که مردمان آن‌ها جهت حفظ کشور و ملت، تعهدات ملی نداشته باشند.

ده سال ذلت و حقارتی که از رهگذر به اصطلاح دیموکراسی و آزادی بیان توریدی، نصیب افغانان شد و بخش حجیم آن را برای بی‌حرمتی در برابر بزرگ‌ترین مدافع افغانستان (پشتون‌ها) هزینه کردند، در حالی که پی‌آمدش حاصلی به بزرگی یک گندیده‌گی بود، خشم را بر همان وفای کورکورانه و میان‌تهی نیز

بر می انگیزد که مدیران بی خبر از تاریخ و فرهنگ، ایجابات و نیازهای افغانستان پس از جنگ و قربانی جنگ را در بازار زده گی شرایط کنونی که همانند محتویات فلم های مبتذل، ما را در خط تصویربرداری کمره و هدایت کارگردان بی سواد، خسته می سازد، بیش از ده سال، چنان ذلت و حقارتی را برای مردم ما به ارمغان آورده اند که سهم قوم خودشان به بزرگی نیازهایی بود که در برابر آن ها از پاسخگویی، سر باز زده بودند.

بلی! لجام گسیخته گی به اصطلاح دیموکراسی کنونی، تضمینی برای ده سال ذلت و حقارتی شد که به ویژه بر بخش بزرگی از جامعه ی پشتون های افغانستان تحمیل و در حالی که فرهنگ شده است، تعهد زعامت برای قبول این ذلت، در نفهمی و بی سوادی آنان از تاریخ و ارزش ها، موضع دفاعی ما را نیز نکوهش می کنند، اما عکس آن را رعایت آزادی های انسانی، نام نهاده اند.

در کجا معمول بوده است یاوه بیاوند و گزافه بگویند و این کردار، ناشی از اندیشه های ارزشمند انسانی، توجیه شود؟ اندیشه های انسانی، زمانی که قید انسانی دارند، هیچ گاه عاری از ارزش های اخلاقی نیستند. به دور و نزدیک و میراثی که در ده سال برجا گذاشته اند، نگاه کنید! بررسی فقط جغرافیای مجازی دنیای نت آن، آن قدر فاجعه بار و شوم است که اگر بار دیگر بر سدی برخوردیم که فرود تاریخ باشد، آخرین ایستگاهی خواهد بود که شاید پایان تاریخ افغانستان بنویسند. تاسفم زمانی بیشتر می شود که بیش از ده سال ذلت و حقارتی را که عمده ی آن ویژه ی قوم زعما بود، در کاسه ی صبر مردم ما می خورند و اما خمارآلود می گویند «آزادی بیان با آن تفصیل رسانه یی، افتخار ماست!» ما که به

در هرج و مرج زیستن / ۱۰۸

یاد نداریم اجداد و نیاکان ما به دشنام و توهینی که شده اند، افتخار کرده باشند.



نوشته ی مصطفی عمرزی

- زاد و ولد سستی

در مسیر کوچه یا جاده ی انتیک فروشی کابل که منتهی به سه راه تعمیر سابق وزارت داخله (سمت راست)، شفاخانه ی جمهوریت و چهار راه ملک اضغر می شود، رشته ی فکرم با دشنام های کودکانه و نوجوانان کوچه و بازاری پاره شد. چند ولگرد چشم گرسنه و بی سروپا، شماری از جوانانی را که از سر و صورت آراسته ی شان معلوم بود تحصیل کرده استند، با پرتاب سنگ ها و فحاشی بدرقه می کردند. ظاهراً واکنش آن جوانان برای دفاع از خود، اوباش سر سرک را به شور آورده بود تا با دهن گنده، بیشتر رفع عقده کنند. تجربه ی من از این ناهنجاری، کمک نمی کرد. درگیر شدن، همان بلایی را بر سر شما می آورد که بر سر جوانان آراسته آورده بود. مردم، خموشانه نگه می کردند و تنی چند با ادبیات ملایم می کوشیدند اوباش سر سرک را آرام کنند. همگام با آنان به سر سه راه رسیدم. جوانان به نگهبانانی که در مدخل جاده ی منتهی به وزارت داخله ایستاده بودند، شکایت بردند. یکی از دو- سه تن پولیسی که در آن جا ایستاده بودند، با مسخره گی و رخی که کمتر از شناع و لگردان نبود، کوشید آنان را بگیرد، اما از قواره و لهجه اش معلوم بود که با یک دسته گی ای که در وزارت داخله دارند، اصلاً منتهی همین ولگردان استند. اوباش کوچه و بازاری فرار کردند، اما چند قدم بالاتر دوباره به جان جوانان چسپیدند. آن بی چاره گان نیز که می دیدند خشونت، چاره ساز نیست، تحمل می کردند و دم نمی زدند. این سناریو تا پیاده رو تعمیر شاروالی کابل ادامه یافت. جوانان تحصیل کرده ظاهراً با تغییر مسیر، از عذاب نوجوانان و کودکانه ولگرد، نجات

یافتند. در همان لحظه، دو-سه تصویر گرفتم که چیزی نمانده بود مرا در دهن دهن گنده ها بیاندازند. با کمی نقش، وانمود کردم مصروف مبایل استم.

تحلیل اجتماعی فقر، تداعی تذکاری از پدر مرحوم می شود که می گفت، نبود زمینه ی بیشتر تفریح و رفاه زنده گی، مردان خانواده هایی را که دچار فقر استند، به فرط ارجاع جنسی می کشاند. بنا بر این، لحظه ای منشه ی غم هایی می شوند که با کثرت اطفال، توجیه آن ها در جامعه ی سنتی ما، یادآور روایتی ست که گویا حضرت پیامبر اسلام (ص) فرموده اند، افزایش جمعیت مسلمان، افزایش امت اوست.

ما اعتقاد داریم که «والله خیر الرازقین»، اما این الله، عقل نیز عطا فرموده است. در جنب معضلات اجتماعی ما، لشکرهایی از بلایای دیگری ظهور می کنند که زاده ی فقر اند. حالا در هیچ کوچه و گذر کابل نیست که در کنار انبوه معتادان، گدایان و مردمان بی کار، لشکری از کودکان و نوجوانانی به چشم نایند که از جمع خانواده های فقیر بیش از ده و ۱۵ نفره، فقط برای پُر کردن شکم، به جامعه حواله می شوند. فامیل های این قربانیان فقر، هرگز سعی نمی کنند یا توان ندارند یا به اثر فقر فرهنگی، جلو اجحافی را بگیرند که زاده ی یک لحظه گم شدن آنان در اطفای شهوت است.

جمعیت انبوه کودکان و نوجوانانی که با عقده های فقر و ناداری به جامعه ی حواله می شوند، ناگفته های زیادی دارند که چه گونه هم کسوتان آنان در چهل سال بحران، با حس عقده، وارد چپ و راست سیاست می شدند و در جنایات هولناک، دست داشته اند.

حکومت ارتجاعی دوم که به اصطلاح به سقوی مشهور است، جولانگاه کودکان و نوجوانان عقده مندی نیز بود که تا به سن بلوغ رسیدند، از زیاده روی در برابر مردم، خود داری نکردند.

شمایل مردان مسلح که در موترهایی پُر از شعایر اسلامی، اما کمترین ارج و حرمتی به فرهنگ اسلامی قایل نبودند، مخوف ترین خاطرات مردم ما را می سازند. پیدا شدن سر و کله ی افراد ملبس به لباس های محلی و مسلح، کام افغان ها را تلخ می کرد. جلب و جذب اوباش اجتماع در صف تنظیم های بیشتر منسوب به اقلیت های قومی که با انبوه سازی توجیه می شدند، جریان تنازع داخلی را از بُعد سیاسی به تنزل اجتماعی می کشاندند.

برخورد وحشیانه و عاری از عاطفه ی افراد منسوب به بعضی تنظیم ها، مشهور و زبانزد مردم است. داستان های واقعی وقتی به نام «آزمون مسلمانی» مردم را نگه می داشتند، پس از شنیدن شهادتین و قرائت آیه یا سوره هایی از قرآن مجید، سفارش می کردند از قوماندان می پرسند «مردم راست گفته اند یا نه؟»، تکان دهنده بودند.

در هیاهوی ادعا که همواره کمیتی بود، خوب است به تراژیدی دیگری توجه کنیم که در میان معضلات ما کمین گرفته اند. لشکر هایی از زاد و ولد سنتی با افزایش فقر، بی کاری و ضعف اقتصاد از بطن مشکلات ما زاده می شوند. آنان به هیچ دین و ایمانی پابند نیستند. القای چند بند برداشت های اسلامی از سوی والدین، تکرار این برداشت است که بنده ی خدا و امت رسول الله اند. فقط همین! اما به زودی به ردیف عقده مندانی می پیوندند که بزرگ شده اند.

در هرج و مرج زیستن / ۱۱۲



- سیاست های سخیف و مردمان مریض

آیا مهارت های افغان ستیزان را تجربه کرده اید که هنگام بحث سیاسی، با وارد کردن عناصر فرهنگی، ادبی، تاریخی و هنری، طرف را ناگزیر می کنند با قبول فوقیت تباری، خموشی اختیار کند. این ترفند، عین واقعیتی نیست که از فقر فرهنگی مردمانی می دانیم که چه در مشارکت سیاسی چهل سال اخیر و چه در دو ارتجاع تاریخی افغانستان، همواره درمانده و عاجز بوده اند.

در ده سال اخیر، کوشش های زیادی صورت گرفته اند تا با محو افتخارات کذایی، رسوبی زدوده شود که در اذهان عامه نشست کرده است. باری دوستی گفت شماره ی تلفون یک دوست ما را چند نوبت به تلویزیونی دادم که مشتاق بحث های جنجالی (ادعای هژمونی اقلیت های قومی) بود، اما او گفت در هیچ نوبتی مرا نخواستند. من از این خبر تعجب کردم، اما وی وضاحت داد که رسانه های افغان ستیز می دانند محور های امثال ما با آگاهی از ضعف های آنان و تبحر در نقد تاریخی و تداخل تنقید در ادبیات و فرهنگ، آنان را هنگام بحث های ادعای فوقیت، تحقیر می کنند.

از مدتی ست که نشرات دنیای مجازی افغانان را تدقیق می کنیم. متأسفانه مخاطب نوشته های علمی، فرهنگی، تحقیقی و هنری، به اندازه ای ناچیز است که حتی در برابر لید یک خبر بی اهمیت نیز لایک ندارند.

اکثر خواننده گان دنیای مجازی افغانان، مثل افراد مریض و معتاد، دنبال موضوعاتی اند که اکثراً با ظاهر سیاسی، چیزی جز تبصره های بی مقدار و ضعیف رویداد ها به شمار نمی روند. چنین

اندازی که عام شده است، فقط شماری را نشان می دهد که برای تشهیر و ضروریات اعتماد به نفس کاذب، همه روزه اوقات مردم را ضایع می سازند.

متاسفانه در کنار تحلیل ها و نوشته های سُست و سخیف، نوشته های سیاسی به اندازه ای سطحی اند که وقتی ریشه ها و پی آمد رویداد ها، ماهیت اخبار را متغیر می سازند، نویسنده گانی که بر اساس برداشت های سطحی دچار سوء تفاهم شده بودند، شرمنده می شوند.

تعریف نشود، مثلاً پنج سال قبل نیز مقاله ای نوشته بودم، اما چون به ریشه، ساختار و پی آمد توجه کرده ام، ارزش آن نوشته کاسته نمی شود. این وقوف، بیشتر به اثر اخذ یافته ها و داده های مهم، موثق، مستند و همه جانبه است. در کنار آن، دریافت فرآورده های فرهنگی که از زبان و ادبیات تا تاریخ، هنر و کلیت فرهنگ را در برمی گیرند، به این توانایی ها می افزایند تا تحلیل ما در دایره ی کلان و با احاطه بر جوانب مختلف، ارائه شود.

نوشته های سخیف، اگر پشتو باشند بیشتر با عبارت «په داسی حال کی» و اگر دری باشند اکثراً با عبارت «این در حالی ست که»، دمار از اوقات و مغز های مردم درآورده اند. در واقع به اثر وفرت و فرط گرایش های سیاسی، مضامین و محتوای آن ها، جنبه ها و ابعادی که سیاست را جزو گستره ی بزرگ زنده گی اجتماعی نشان می دهند، به ویژه در طیف ملیگرایان ما به اندازه ی میلانی و میان تهی ست که آوردم هنگام مهارت های افغان ستیزان، همین که عناصر فرهنگی، ادبی و تاریخی را وارد می کنند، سیاسیون ما چون از کنار داده های آن چنانی به آسانی می گذرند و التفاتی به

معلومات فرهنگی ندارند، تا دو بیت شعر حواله می شود، مثل این که دچار برق گرفته گی شده باشند، از دوام بحث عاجز می مانند. در این بازار مکاره که هرچه را به نام آزادی توجیه می کنند، خوب ترین، بهترین و عالی ترین نوشته ها، تحقیقات، تتبعات، مضامین، مقالات و تحلیل های فرهنگی که حاصل زحمت صد ها بزرگ ما به نام قلم رایگان اند، با کمترین خواننده هدر می روند، اما سست ترین و سخیف ترین نوشته های سیاسی، ریکارد قایم می کنند!

کسی می تواند پاسخ بگوید که با این همه وفرت تولیدات سخیف سیاسی، تا زمانی که نخبه ای از نخبه گان فرهنگی، گره مشکل را نگشاید، چه کسانی در برابر افراد وقیح و دون همانند پدرام ها، بهزاد ها، مهدی ها و امثال آنان به اصطلاح تاب آورده اند؟ اگر فقط یک تن از اهل خبره در برابر خزعبلات پدرام در طول حضور او در پارلمان پاسخ منطقی می گفت، روزی ناگزیر نمی شدند به او هجوم ببرند.

در حالی که نیاز به روشنگری های سیاسی را رد نمی کنیم، اما سفارش می کنیم به آدرس هایی مراجعه کنید که اگر تحلیل سیاسی می دهند، عناصر تاریخی، فرهنگی، ادبی و هنری، کیفیت نوشته ی آنان را تضمین کرده اند.

با مطالعه ی یک شعر خوب، لطف روانی، به فرحت و مسرت می افزاید. روحیه ی ناشی از این کنش، در رفتار پسندیده کمک می کند. پی گیری بحث های علمی، سطح آگاهی ها را بلند می برد. تحقیقات، تتبعات و آثار هنری- فرهنگی، به دارایی هایی می افزایند که در هر عرصه ای باعث بینش و نگرش عمیق می شوند. بنا بر این از هموطنان علاقه مند و از دست اندر کاران محترم رسانه

های دنیای مجازی افغانان جداً تمنا می‌کنیم که برای کیفیت و ارزشمندی، اولویت قایل شوند. بهتر است برای نشر مطالب فرهنگی، هنری، تاریخی، تحقیقی و دارای وزن ادبی که به اصطلاح ساده (بازاری) نیستند، سعی بیشتر به خرج دهند. فقر فرهنگی مشهود اهل سیاست ما از عدم آگاهی‌ها نیز سرچشمه می‌گیرد.

در کمتر از دو دهه‌ی اخیر، اشتباهاتی صورت گرفته‌اند که به اثر ندانم‌کاری‌ها و فقر فرهنگی، کلان‌ترین مسایل ملی را متنازع ساختند. اگر فقر فرهنگی و ناآگاهی‌شماری از مسوولین حکومت‌قبلی نبودند، مسئله‌ای به اهمیت هویت ملی سوژه‌یی نمی‌شد تا به بهانه‌ی آن، دزدسالاری و فاسدسالاری تقاضا و ابقا شود.

میزان پخش و نشر مطالب سیاسی که اکثراً میان تهی، سُست و سخیف‌اند، مانند بسته‌های مواد مخدر می‌مانند که مردم بدون توجه به ارزش آن‌ها صف می‌زنند و با اخذ آن‌ها، دود سیاه هزاران لایک و شی‌یر، نخبه‌گان و بزرگان ما را نومید می‌سازند تا از مفاد زحمات ارزشمند آن‌ها، فقط کمترین‌ها به خیر برسند. با تغییر هر روز و شب، ماجراهای زیادی رونما می‌شوند که یا «په داسی حال کی» اند یا «این در حالی ست که...».

شرح تصویر:

نمونه‌ای از کنش‌های سیاسی سخیف در افغانستان. چند سال قبل شماری پوقانه به دست به صحن آرامگاه اعلی‌حضرت تیمورشاه ابدالی رفتند و با رها کردن پوقانه‌ها در هوا، از صلح حمایت کردند: تلاش‌های پوقانه‌یی!

در هرج و مرج زیستن / ۱۱۷



- عجب صبری خدا دارد!؟

در روان شناسی انسان، واکنش او در زمان خشم، در بروز افکاری مشخص می شود که در زنده گی اجتماعی یا فردی، روی ملاحظات مختلف، از بیان آشکار عاجز بوده است. می گویند اگر می خواهید از کنه ی ضمیر کسی آگاه شوید، او را خشمگین سازید. آن گاهست که از پشت پرده هایی آگاه خواهید شد که راز آلود و مبهم مانده بودند.

هرج و مرج سیاسی و اجتماعی روز های اخیر، به بروز و تبیین واقعیت هایی منجر شده اند که اگر از سویی ماهیت ظاهری بسیاری از مفاهیمی را زیر سوال می برند که به نام دست آورد های دیموکراتیک و مدنی عنوان می کردند، در نارضایتی طرف های درگیر، به پخش اخبار و واقعیت هایی نیز منجر شده اند که ارقام ضم این مقاله، هرچند به درستی تایید نمی شوند، اما گسترده گی پخش آن ها در فضای رسانه ها، به افشاگری های ارگ، آدرس می دهند.

زیان های ناشی از ضعف های آشکار حاکمیت ائتلافی، ضیاع فرصت ها، سرمایه هایی که بی جا هزینه شدند و پول هایی که هدر رفتند، آن چه در ذهن افغانان شاهد را بیشتر تداعی می کنند، ناکامی های بسیاری اند که پس از حضور جامعه ی جهانی در افغانستان، توانی که شایسته بود از آن تجمع بزرگ مالی و جهانی، ارمغان ما شود، در حد سقوط آن چه شده است، به صفر هایی تقرب می کنند که حالا همه را برای آغاز نو، درمانده کرده اند. نوشته های روتین قلم به دستان افغان، در وفرت سوژه ی فساد، اگر محاسبه شوند، سر به میلیون ها صفحه می زنند. بنا بر این، ترسیم

این زمینه در کلیتی که همواره صورت می گیرد، شاید به ملال خواننده بیانجامد، به این لحاظ در مثال این انتقاد، فقط به خبری مکث می کنم که هرچند در چند سطر کوتاه، رسوا شده، اما میزان فساد از رهگذر اداره ی تحمیلی و اشتباهاتی که همه، به ویژه دوستان بین المللی مستقیماً در آن مسوول اند، نشان می دهند حضور عناصر متضاد در ناکارایی دولت، به چه مصیبتی منجر شده است.

تراکم سرمایه در مواضع مختلف ملوک الطوایفی تنظیمی، افغانستان را که پس از کارروایی های طالبان در تضعیف نود درصد تنظیمیان فاسد، آماده ی ساخت و ساز نو و عاری از فساد پیشه گان کرده بود، به شکلی درآورده که از رهگذر توزیع کمک ها و تقسیم قدرت، جغرافیای اداری با شکل گیری افراد و اشخاص معلوم الحال، بخشی از میلیون ها دالر کمک را در حساب افراد ناباب گیر دهد تا در پی آمد ۱۶ سال حضور خارجی، دشمنان داخلی با ژست های مدنی، اما با گذشته ی سیاه، وصله درست کنند تا از طریق تمدید فساد مالی، جایگاه آنان در امارت های نمونه ی قوماندان عطا، حاکمیت مرکزی را در کمترین نارضایتی ها، به آشوب و اختیار مشی تهدید خوداختیاری، هراسان بسازد.

در زیر، به ارقامی توجه کنید که در این روز ها، در امواج رسانه ها، ته و بالا می شوند. چنان چه آورم، تاکنون به درستی تایید نشده است که آیا می توان از این فساد و خیانت های آشکار در آینده ای که خدا کند دور نباشد، دوسیه های کلان خیانت و فساد درست کرد؟ با تمثیل قدرت های مُخل حاکمیت، نمی توان بسیار شک کرد که حاشیه های قدرت در افغانستان، در ملوک الطوایفی

و تمایلات جناحی، اگر از پشتوانه‌ی میلیون‌ها دالر پول فساد مالی، دم و دستگاه حزبی، قومی، سمتی، رسانه‌یی و افراد مسلح را گرم نکنند، هرچند آستان بوسی همسایه‌گان را ترک نکرده‌اند، اما دریافت پول‌های فساد مالی در حاکمیتی که ۷۰ درصد در اختیار دارند، در مجاری مختلف ظاهراً قانونی، تجارتی، عمرانی و اقتصادی، دست‌بالایی راحتی است که به دور از مهر مزد بگیران همسایه، فساد پیشه‌گان داخلی را کمک می‌کند به راحتی بگیرند و مصرف کنند. ارقام منتشره‌ی زیر، خیلی زود افشا و رسانه‌یی شده‌اند:

سرمایه‌ی مالی عظامحمد نور ۲ میلیارد دالر، از قسیم فهیم ۱٫۵ میلیارد دالر، از ملا ربانی ۱٫۲ میلیارد دالر، از برادران احمدشاه مسعود و پسرش احمد مسعود ۱٫۱ میلیارد دالر، از محمود کرزی ۸۴۵ میلیون دالر، از داکتر عبدالله ۷۸۰ میلیون دالر، از اسماعیل خان ۷۲۰ میلیون دالر، از عبدالرشید دوستم ۸۱۰ میلیون دالر، از محمد محقق ۷۱۵ میلیون دالر، از خلیلی ۷۳۰ میلیون دالر، از بسم الله محمدی ۳۴۰ میلیون دالر، از قانونی ۲۹۰ میلیون دالر، از امرالله صالح ۱۹۵ میلیون دالر، از سیدحسین انوری ۳۰۰ میلیون دالر، از صدیق چکری ۳۵ میلیون دالر، از ایوب سالنگی ۵۵ میلیون دالر، از عبدالرووف ابراهیمی ۲۵۰ میلیون دالر، از الله گل مجاهد ۱۸ میلیون دالر، از شیخ آصف محسنی ۴۵۰ میلیون دالر، از امان الله گذر ۲۶۵ میلیون دالر، از ظاهر اغبر ۱۲ میلیون دالر، از کرام الدین کریم ۸ میلیون دالر، از بصیر سالنگی ۱۶ میلیون دالر، از حسین فهیم ۱۵۰ میلیون دالر، از شیرخان فرنود ۲۰۰ میلیون دالر، از خلیل

در هرج و مرج زیستن / ۱۲۱

الله فروزی ۱۷۵ میلیون دالر، از امان نو اندیش، شاروال سابق کابل ۷۵ میلیون دالر و از باز محمد احمدی ۱۴ میلیون دالر؟ کسانی که در محاسبه ماهر اند و حوصله دارند، لطفاً از جمع این ارقام، صورتی را تشریح کنند که با این اففضاح، فساد و خیانت های آشکار، در حالی که به گونه ای تداوم می یابند (شرایط بحرانی و حاکمیت های ائتلافی) اوضاع اقتصادی کشور که به شدت از کاهش کمک ها آسیب پذیر است، آینده ی سیاسی افغانستان را در کدام سطح اقتصادی امیدوار می سازد تا در ثبات آن، سرمایه گذاران داخلی و خارجی، از ترس این همه آشفته گی، فرار نکنند؟



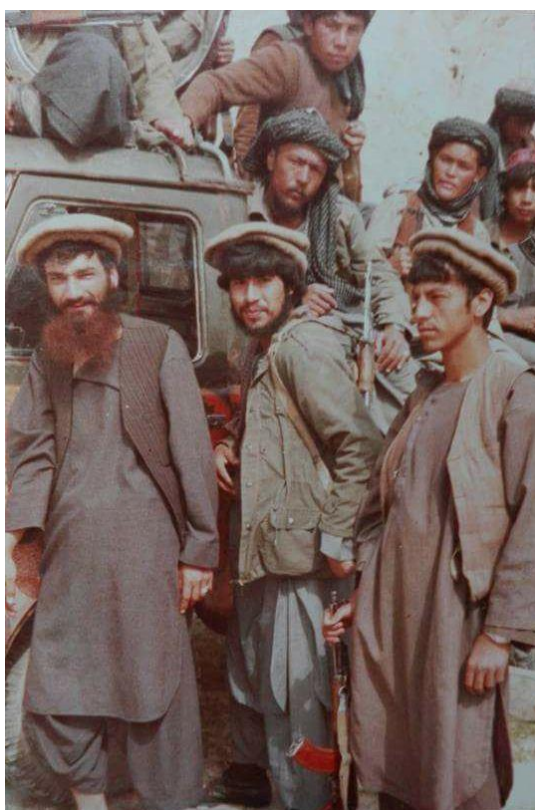
در هرج و مرج زیستن / ۱۲۲



در هرج و مرج زیستن / ۱۲۳



در هرج و مرج زیستن / ۱۲۴



نوشته ی مصطفی عمرزی

در هرج و مرج زیستن / ۱۲۵



در هرج و مرج زیستن / ۱۲۶



- غیر طبیعی

پس از هفت ثور سال ۱۳۵۷ش اداره‌ی امور کشور در مسیری به نوسان می‌رود که می‌بینیم رفاقت چپ، در جلد پیروان حزب و ایدئولوژی، اما در واقع در فرصت‌های اغماض بر واقعیت‌های افغانستان، به ویژه پس از تجاویز اتحاد شوروی، نظام افغانستان را عملاً بر اساس تقسیمات شوونیستی و ستیز قومی، به گونه‌ای مرتب می‌سازند که اولیت‌های عمرانی و رفاهی افغانستان، زیر شعارهای عوام‌فریبانه و کلیشه‌یی، در پُندیده‌گی‌ای شکل بگیرند که درست تا زمان حال، اهم ما برای آسایش، گویا تقسیم افغانستان بر اساس تنوعی قومی ست.

زنده‌گی در ساختارهای مدنی، زمانی که گستره‌ی شهرنشینی را باعث می‌شود، همسانی قومی را در پذیرش نظام مبتنی بر شایسته‌سالاری، جدا از برداشت‌هایی می‌سازد که در تجربیات سیاسی پس از هفت ثور در افغانستان، دیدیم کثرت قومی در حالی که در تفسیر ضد افغانی به اصطلاح «مدیریت تک قومی» ابراز می‌شد، اما مذمومیت‌های گرایش به منطقه، زبان و قوم، کارایی دولتی را که فقط در زمان طالبان به یک دسته‌گی رفت، اما رنگ بسیار مذهبی و دینی آن، حضور برادران غیر قومی طالبان را در جلد دیگری وارد سیاست‌های افغانستان می‌کنند که در هر دو تجربه، درگیری ذهنی ناشی از جو انحرافات فکری منشه از ستمی‌گری و جنگ سرد، همفکری مردم را برای احیا و آرامش‌هایی به دور از تمایلات قومی، به جوانبی می‌کشاند که با وجود شعارهای پس از هفت ثور، حضور سنگین روسی و فرصت‌های عمرانی آن، دولت ناکام مجاهدین که نتوانست حمایت کشور

های ثروت مند اسلامی را جلب کند و بالاخره پس از طالبان، شانس هایی که به اثر تقسیمات و سهمیه بندی های قومی، شایسته سالاری را عقب زده اند و در بحران کدر های مسلکی، نه از قماش بی سوادان موسسات و پوهنتون های شخصی و دولتی، مولد فرهنگی شوند که تبیین آن ها نشان می دهد علایق جمعی برای آوردن مسئله ی قوم در حکومت، عملاً در اولویت های دولتی قرار گرفته اند. به اثر چیره گسی این برداشت، کارآیی امکانات دولتی برای ارائه ی خدمات، در تنگنای مسئله ی کمی و زیادی سهم اقوام، جغرافیای دولتی را به حدودی شبیه می کند که اگر از معدود افراد و اشخاص وطن دوست و بی غرض بگذریم، نحوه ی کارکرد افراد در نظام، به معنی استفاده از فرصت های اقتصادی، کسب در آمد و بسط نفوذ برای تشکلات سیاسی - قومی در جهتی ست که اگر هر کی سهمیه قومی گرفت، گویا مامول رفاه و عمران افغانستان، به جا می شود. این که از رهگذر این سیاست غلط، چه گونه جریان های فاسد تنظیمی و مسوولان آن ها، دوباره در حیات افغانستان، ابقا شدند و از صورت تضمین آنان، وصله های استخبارات منطقه و کشور های همسایه در سراپای کشور بر دستپورده گان پیشین تکیه می کنند، ناکامی دولت های افغانستان پس از هفت ثور را در تداوم بحران هایی که با سقوط مرگبار رژیم ها در یک خلای دیگر بود، در هراس از این حاصل، حالا در جلو حاکمیتی قرار داده اند که از معجون عوامل بحران و سیاست های ناکام، مجموعه ی متضاد فکری و قومی در نظام کشور اند و در جو فرهنگ انحصارت، از گلوی مردم آویخته اند تا در نفس گیری این خفقان، عامه ی مردم در

جایی که در کلیت بشری، نیازهای اولیه دارند، زیر پا شوند و منظر کشور و مملکت، به تماشاخانه ای بماند که در هر پرده ی سلسله ی سریال های سیاسی آن، افرادی می آیند و بازی می کنند، اما همانند یک فلم خوب یا بد، ساعتی را هدر می دهیم که در دنیای غیر ملموس تماشا، اگر فقط حاصل فرهنگی دهد، محتوای آن ها در ساختارهای عجیب و غریب یا مضحک، ذهنیت های پاک را در گرایش به آلوده گی های سیاسی به گونه ای منحرف می کند که در کشور ما، هرچند «درد مشترک»، خاص همه است، اما کوچک کردن آن در حدود قومی، زبانی و ستمی، مجال نمی دهد بگوییم از جنگ، فقر و ناامنی، مشترکاً زیان می بینیم.

بدون شک، تاریخ پردازی آینده ی افغانستان، چنانی که در چند سده ای اخیر رفته است، حول کارنامه ی مردمانی خلق خواهد شد که از تبار اکثریت مردم افغانستان باشند، اما فی نفسه، چنانی که در هرج و مرج گمنامی «شایسته سالاری» های پس از هفت ثور تجربه کردیم، تنوعی که زیر جلد حاکمیت رفقا، برادران و بالاخره به اصطلاح دیموکراسی کنونی رفته بود، در جایی که هرگز نباید غافل شد مسئله ی مسوولیت های تاریخی را به همان میزانی تقسیم می کند که در اداره ی کشور، سهم اقوام می شمارند.

تاریخ نویسی چند سده ی اخیر با توجه بر افراد راس کشور در زمانی که شکست ها و ناکامی ها بهانه ای برای تبارز غیر پشتون ها می شوند، از این حقیقت طفره رفته است که مادونان دخیل در ماجرا، به همان اندازه ای در شکست ها و ناکامی ها دخیل اند که در نحوه ی اجرای فرامین و دستور ها، با عدم کفایه، هرازگاهی

که مسئله‌ی بیگانه‌نیز در میان بوده، در شکسته‌گی کشتی افغانستان، بیش از مسوولان راس امور، دست داشته‌اند.

در فرصت این مقال، تبیین کردم که سهمیه‌بندی قدرت افغانستان بر اساس تقسیمات قومی، بایسته‌های ما را حداقل در پردازش تاریخ آینده، مقید می‌سازد که فقط بر اساس چند پشتون راس امور، صورت مسئله‌همانی نمی‌شود که دشمنان ما می‌خواهند از فرهنگ‌سازی آنان فراموش کنیم؛ مثلاً اگر میزان ناکامی‌های دولت‌ها در افغانستان در حاکمیت کرزی و دکتور غنی را محاسبه کنیم، این محاسبه نباید فقط به اثر چند «زی» حاکمیت، دامن‌گیر پشتون‌های افغانستان شود؛ زیرا بر اساس تقسیمات قدرت، توزیع امکانات و دستیابی غیر پشتون‌ها در نظام، اگر این حقیقت را ثابت می‌کنند که اعتبار و حیثیت تکنوکراتان پشتون، فرصت‌های مالی و امکانات گسترده‌ی کمک‌های جهانی به افغانستان را تسهیل بخشیده‌اند و می‌توانند بیشترین در توان و امتیاز پشتون‌ها محاسبه شوند، اما ناکامی‌ها، بدون شک محدود به مردمانی نمی‌مانند که فقط پشتون باشند. از هفت ثور تا زمان حال، در حالی که ساختار طبیعی افغانستان با ثقلیت تجاوز خارجی، برهم خورده است و اصل شایسته سالاری، عقب‌شونیسم قومی قرار می‌گیرد، زیان‌های ناشی از سوء استفاده‌ی غیر پشتون‌های حاکمیت کارمل، نجیب، ربانی، کرزی و غنی، به خوبی نشان می‌دهد آن‌چه در شراکت قومی پخش کردند، به ویژه در حاکمیت‌های پس از طالبان، ضایعات عظیم و جبران‌ناپذیر اقتصادی در زمینه‌ی سوء رفتار و سوء اعمال بودند.

در حالی که همچنان زیر شدت تبلیغات دروغین و حجیم ضد پشتون ها در نظام، فریفته می شویم، اما واقعیت هایی که نمونه هایی از رسمیات دولتی آن ها را در این کتاب، نشان داده ام، وضاحت می دهند نظام تقسیمات قومی پس از انحصارات و توزیع، دولت افغانستان را اکثراً در گرایش مذموم قومی- اقلیتی، به شدت آسیب می زند تا سهامداران بیشترین نماینده گان جریان های فاسد سیاسی- تنظیمی اقلیت ها، با تاراج، چپاول و انحصار، ناکامی های دولت های افغانستان را با توجه بر میزان هشتاد درصد حضور بی رویه و غیر عادلانه ی انحصارات قومی، برای خویش محفوظ کنند. در واقع فاکت های این مقاله در همین جا متمرکز می شوند که توجه کنیم در تاریخ نگاری آینده، نباید فرهنگی ظهور کند که در فراموشی ضیاع فرصت ها و دارایی ها دولتی از سوی اقلیت های قومی، میزان شکست ها و ناکامی، فقط به اثر چند پشتون راس قدرت وانمود شود.

در تمام طول حاکمیت کُرزی و آن چه بر دکتور غنی تحمیل کردند و می کنند، سهامداران غیر پشتون نظام با دستیابی به کرسی های دولتی و منابع مالی و مدیریتی حکومت، ضمن تحمیل سیاست ها و برداشت های قومی و حزبی خویش در افغانستان که بدون شک به تیره گی روابط بین الافغانی و تخاصم زیاد با طالبان منجر شده و از این حیث، دورنمای افغانستان در یک آینده ی تاریک و پُر آشوب دیگر، منظره می شود، زیان های ناشی از آن چه در وفرت پول و فرصت های انحصارات دولتی یافته اند، نشان می دهد سهم اقلیت های افغانستان در ناکامی دولت ها در بیش از یک دهه ای که گذشت، به میزان سهم آنان از پول، کرسی ها و انحصارات حکومتی ست. یعنی واقعیت هایی که از سوی

حکومت تایید شده اند و در نمونه ی ضم این مقاله آورده ام، نشان می دهند در حالی که افول پشتون ها از آن چه ظاهراً در ریاست جمهوری اول کرزی از بیش از ۳۰ درصد، حالا به کمتر از ۲۰ درصد رسیده است، در سوی دیگر، مسوولیت کسانی را بیشتر می سازد که شب و روز تلاش می کنند و از بلعیدن دارایی ها و امکانات دولتی در بدترین سوء مدیریت ها در تاریخ افغانستان، به درستی که بزرگ ترین و بیشترین مسوولان دولت و حکومت در ناکامی ها و شکست هایند.

سند ضمنی این مقاله، بیانگر انحصارات دولتی در دور اول حکومت منتخب کرزی است که از سوی حکومت او آماده شده و نشان می دهد در حالی که در حدود هفتاد درصد مردم افغانستان یا اکثریت پشتون ها با جمعیت بیش از بیست میلیون در حد ۳۰ درصد قرار دارند، این رقم به اثر معاملات سیاسی بالاخره با تحمیل تیم عبدالله در حکومت، حتی از دور دوم حاکمیت کرزی تا کنون، افول کرده است. گفته می شود به اثر حساسیت های ناشی از آن، از حاکمیت دوم کرزی تا حال، کوشیده اند با کتمان حقایق، ساختار سیاسی افغانستان به اثر کاهش تحمیلی پشتون ها از قدرت که گفته می شود حالا به کمتر از ۲۰ درصد رسیده، جلو اعتراضاتی گرفته شود که نخبه گان و فعالان مدنی و حزبی پشتون می کوشند با حق طلبی ها، جلو این خیانت ها و جفا ها را در حالی بگیرند که بی ثباتی اجتماعی در وجود بحران کار و شدت مخالفت های مسلحانه، سطح ناراضیاتی پشتون ها را به شدت بلند کرده است.

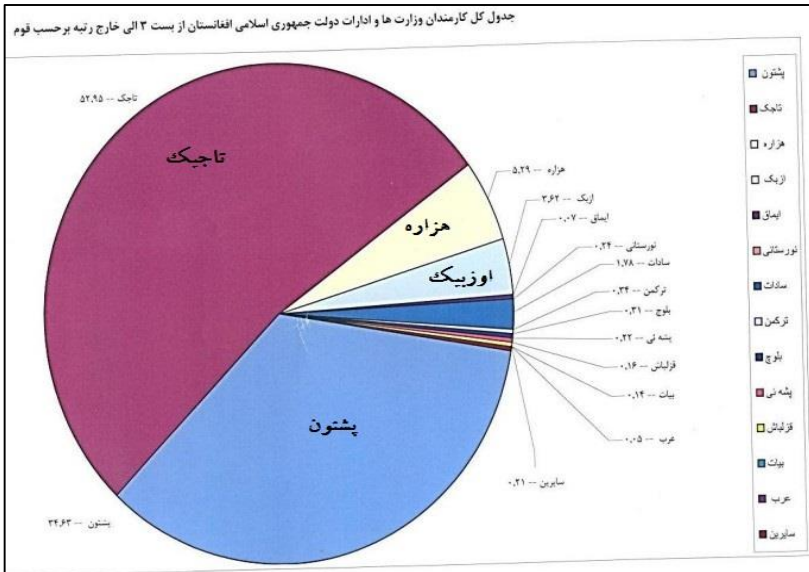
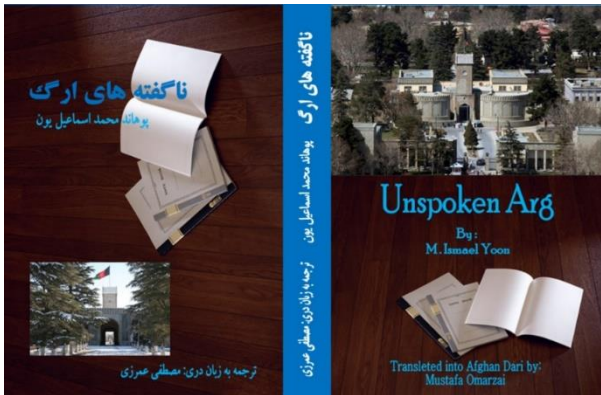
پیوستن بعضی از جوانان تحصیلکرده ی پشتون به جمع تعدادی دیگری در کندز به صف مخالفان مسلح و رو آوردن دسته جمعی جوانان پشتون در صفوف طالبان، پیش از این که نمایانگر گرایش های ایدئالوژیک باشد، از ستمی حکایت می کند که چه گونه به نام و توان آنان، ارگ را پُر می کنند و اما حقوق شان به اثر خیانت ها و معاملات، ضایع می شوند.

آقای نصیر عبدالرحمن، مسوول انتشارات میوند، ضمن شرح ماجرای سفرش به فراه که در مسیر جاده ی کابل کندهار در جنوب کشور بود، می گوید در جریان سفر به مواضعی در ولایات جنوبی توقف می کردیم و در این سلسله، وقتی به فراه رسیدیم، ده ها روستا و مناطق فقیر پشتون نشین وجود داشتند که با وجود وفرت پول های جامعه ی جهانی در حاکمیت کرزی که به اثر آن ها، هزاران دشمن افغان و افغانستان در سیستم سهامداری حکومت رییس جمهور پیشین، میلیونر و میلیارد شدند و از حیث تاراج و انحصار، به نیرو های فعال مدنی و ولگردی ضد افغانستان می مانند، اما همبیاران پشتون مسوولان نظام، در شرایط سخت عدم توجه بر نیاز ها و خواسته های شان، نمونه هایی دارند که به قول آقای عبدالرحمن، از یک فامیل پشتون در فراه که از ناداری شکایت می کرد، از «فرش» پرسیده بودند، اما او ضمن تعجب، نفهمیده بود فرش یا زیرانداز چیست؟ مرد فقیر پشتون در پاسخ همراهان آقای عبدالرحمن که می گویند روی چه می خوابی و می نشینی، گفته بود: از کاه و پوست حیوانات، استفاده می کنیم؟ یادآوری:

جدول یا سند ضمیمه ی این مقاله را از کتاب «ناگفته های ارگ»، اثر جدید استاد محمد اسماعیل یون، گرفته ام. این کتاب، افزون بر

در هرج و مرج زیستن / ۱۳۴

متن طویل، شامل بیش از ۲۰۰ صفحه عکس و اسناد منحصر به فرد خیانت ها و بی قانونی هایی ست که استاد یون در زمان کار در ریاست دفتر فرهنگی شورای امنیت ملی، گرد آورده بود. من کتاب «د ارگ ناویلی خبری» را طی سه ماه کار شبانه روزی، به نام «ناگفته های ارگ» از زبان پشتو به زبان دری، ترجمه کرده ام. ترجمه ی دری این کتاب، دو بار در کابل، چاپ و منتشر شده است.



نوشته ی مصطفی عمرزی

- کم بده - زیاد بگیر!

- (دزدی در روز روشن)

اگر فقری در جای امیری به شما وعده ی ثروت دهد، چه تصویری به ذهن تان خطور می کند؟ فقر اقتصادی و بی کاری در سلسله ی این انتساب به مادر و مادر کلان بیماری هایی می مانند که مردم ما در زاد و ولد آن ها، سطح خط ناداری را در حد ریکارد طی می کنند. در چنین جامعه ای که درگیر شکم است و از فشار آن، رفع مُعضل را رفع محرومیت های گرسنه گی می داند، اندیشه از سطحی بلند نمی شود تا برای بقا در تنازع حیات قادر شود افکارش را بسط دهد؛ هرچند ایدیالوژی های مخوف در تقاطع تمایلات تاریخی، مردمانی را ثبت می کنند که در شکم گرسنه، اما بالاتر از خواسته های شکمی، شکم گرسنه به آن دنیا می ورنند، اما رواج آن به گونه ای که عام شود، مستلزم همان هزینه هایی ست که برای «چندنامه گان» هدفمند، یا انتحاری می گویند یا استشهادی یا فدایی.

فقر با مادر و مادر کلانش در چهل سالی که گذشت، فرصت ها و شانس های زیاد مردم ما را هدر داده است تا در مجبوریت هایی که در غم شکم بودند، نتوانند از ظرفیت های فکری خویش به طیف نخبه گان ما برسند. اینان به مجموعه ای از مردمان زیادی می مانند که سلاح گرفتند، خیانت کردند، دزدی و کسب حرام پیشه ی شان شد و یا در حرمان از مزایای زنده گی، نفی حیات دیگران را امر خیر می دانند.

با حذر از توضیح فقر، این بافت را که در عطف توجه، حتی فلسفی می شود، کنار می گذرم و در افول به مصایب ما، به جاده

ها و اجتماعی اشاره می کنم که مردمان دردمند در بند شکم، در زمینه ای که نیازمند تسکین، ترحم و کمک است، در فقر خودشان نیز ریا می کنند تا از گوشت و پوست هم، تغذی کنند.

در گوشه های مزدحم کابل، جوانانی به چشم می آیند که روی یک کراچی دستی، با فریاد های گاه مسخره، حتی مردم را به استهزاء می گیرند: «نوکر بخت و طالت باش!» این جمله با دستی از یک قطی چای که شاید برای چندمین بار پوش می شود، بالاست و مردمان متعجب، کسانی که هنوز قیمتی نپرداخته اند را به خوب جلب می کند. جوانان، نوجوانان و یا پسرکی که فقر، ناداری و بی سوادی در سیمایش، سجل و سند زنده ی چند دهه ی آلام مردم ماست، به مردم پیشنهاد می کند با خرید معادل ۲۵۰ یا ۳۵۰ افغانی، از کراچی کهنه ی او، هزار افغانی، صد دالر، یا کالایی بدست آورند که بیشتر از قیمت خرید است، اما به شرط این که نوکر بخت و طالع باشند. کسانی که نیش این بخت و طالع را خورده اند، خموشانه در انتظار اند تا کسی در فریب این بازار، ببازد و در عقده های انبار شده ی مردمان فقیر، همسویی در همه گیری کسانی که بازنده اند، کسانی را التیام ببخشد که حاضر نیستند در غم درونی شکم، در حس همدردی در معنویت آن، به دیگران بگویند: این شیادان فقیر و قابل ترحم، شما را فریب می دهند! تازه واردان و بازنده گان قبلی تماشا می کنند و این جریان، زحمات مردمی را هدر می دهد که به سختی به پول بخور و نمیر می رسند.

شبکه ای از چند جوان که از جور روزگار، نابکار و ناخلف اند، با اجرای نمایشات پی در پی در برابر مردمان مردد، ظاهر می شوند و

برخلاف کسانی که باخته اند، در برابر چشمان باز مردم، با تادیبه ی پول، ۲۵۰ افغانی آنان مبدل به ۱۰۰۰ افغانی می شود و اگر مسئله نقدی نباشد، چند برابر قیمت پول، کالا به دست می آورند. مبالغه، ساعت و یا رادیو، تحایف غیر نقدی این بازار اند؛ اما تازه واردانی که در جو این بازار قابل ترحم، جرات می کنند، خلاف انتظار، به پولی می رسند که در حد نصف قیمت نیز نیست. یا اگر مال باشد، ناچیزتر از پول اوست. دلیل فروشنده گان، واضح است: من گفته بودم که بی هیچ نیست. امکان ندارد چیزی نبراید، اما تضمین نکرده ام که حتماً بیش از پول شما باشد. زیان دیده در سوخت این باخت، اگر به عقل آید، منصرف می شود، اما استند کسانی که مانند جوانی که به من تعریف کرد به اثر چند باخت، آن قدر هیجانی شده بود که گفت اگر ادامه دهم، ممکن برنده شوم، اما در اخیر با از دست دادن سه هزار افغانی با جیب خالی به خانه می رود. هنوز سخنان او به اتمام نرسیده بودند که جوانی از شبکه ی این بازار قابل ترحم، با چهره و یا حرکات تهدید آمیز، عقب عقب آمد و جوان معترف را وادار کرد فرار کند. تنی چند از جوانان دیگر در دور نمای این منظر، به خوبی به مشاهده می رسیدند تا بازار را کنترل و در صورت افشاگری مُخلان، دست به کار شده و حتی متحدانه در برابر اعتراض و پرخاش، موضع می گرفتند.

شکم گرسنه گی و مشغله ی فکری ناشی از آن، به راحتی مردمی را فریب می دهد و کور می کند که حتی از خود نمی پرسند این فروشنده گان قابل ترحم با آن کراچی مرحوم تر از مادر کلان فقر، چه جلوه ای دارند که دستخوش فریب می شوند و بدون این که در حد زیر صفر، از مغز خود کمک بخواهند، تسلیم هوس می شوند که گویا آن بی چاره که حتی نام میلیونران و میلیاردران

بزرگ دنیا را نشنیده است که چه طور در دوسیه های بزرگ، از پرداخت مالیه فرار می کنند، اما حاضر نیستند به حد یک افغانی را رایگان دهند، چه رمز و رازی دارند که در جاده ای در کابل در نمایشگاه فقر مردم، فریاد می زند اگر نوکر طالع و بخت شویم، از خزانه ی بابۀ او، این گنج شایگان، ۲۵۰ افغانی ما را به زاد و ولد می اندازد؟ سر و صورت آشفته و فقر مشهود فروشنده گان این بازار، اگر در کشور دیگری باشند، خود سند جرم است تا اجازه ندهند در روز روشن، مردم را چنین به راحتی فریب دهند.



- مرز های باز

صدای یک وکیله را به خاطر دارم که پس از طی مراحل کودکی در پارلمان، حالا خانم وکیله شده است (ن.ف). بخشی از صدای او در رادیوی آزادی که «بزرگ ترین خوشحالی ام پس از سقوط حکومت طالبان، رفتن به مکتب بود» شاید فقط مسرت ناشی از رفتن به مکتب نباشد.

طیف وسیعی از زنان، به ویژه دختران افغان در کنار جغرافیای آزاد کشور های خارج، در آزادی های سالیان اخیر، نه فقط از فرط خرسندی، بل از روی نوعی کینه، بغض و حتی عمد نیز کوشیده اند در تمام عرصه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ورزشی تبارز کنند و بدرخشند.

اخبار اشتراک دختران افغان در مسابقات ملکه ی زیبایی که در تمام آن ها، تنوع قومی ما آشکار بود، در کشوری که چند سال قبل با حکومت ملایان، عملاً به نام جنس درجه دوم شناخته می شدند، گونه ای از عداوت خصمانه و دهن کجی در برابر آن افراط گرایان مذهبی نیز است که تمام زنده گی را از دریچه ی چند جلد کتاب فقهی می بینند.

یافت پاسخ برای طیف مذهبیون که عادت کرده اند قصور را با حکم ارتداد و تکفیر رفع کنند، آسان نیست. گفت و گو با یک مذهبی رادیکال که حتی از روشنگری های جدید حوزه های بزرگ اسلامی بی خبر است، در حسب معمول، اگر روی زاد و ولد باشد، اصرار او برای ازدیاد، از کنار منطق می گذرد. او یاد گرفته است که با دگم کتاب هایش از افزایش امت اسلامی

بگوید، اما کاملاً ناتوان و درمانده می شود که رشد و ازدیاد نفوس، بایستی با سطوح کامل زنده گی در یک کشور برابر باشد. اگر در یک کشور فقیر، توده های کثیری از بی کاری و سوء تغذی رنج می برند، رشد نفوس، بدون شک به معنی فاجعه است. بنا بر این، برخورد منطقی، عقلانی و علمی، از مبرمیت هایی ست که وقتی اروتیسم جنس مخالف خبر می سازد، در وهله ی اول، درک چنین کنشی برای گروه هایی بسیار گران تمام می شود که این رفتار را فقط در حد برداشت های دینی- مذهبی تحلیل می کنند.

حماسه کوهستانی، ویدا صمدزی، مدینه حمیدی، ستاره بهرامی (آرین)، زرلشت سادات، مدینه طاهر و...، هر یک در انگلستان، امریکا، بلژیک، فیلیپین، آلمان و... در مقام ملکه های زیبایی و جهانی خبرساز شدند. شوک این اخبار، غیض و خشم مذهبیون و بنیادگرایان را برانگیخت. این که تلقی عامه ی افغانان از این سهم گیری ها، چه گونه است، در نخست، در جامعه ی دچار بحران که از صدور ایدیالوژی های وارده رنج می برد، با جا افتاده گی سنت ها، هضم آسان نداشت، اما این که اکثر دوشیزه گان هموطن به نام افغان و افغانستان، سد و تابو شکسته اند، در گُل، با این احترام مردم نیز توام می شد که خودشان را فراموش نکرده اند.

در مراحل که گمان می رود بسیاری از دست آورد های مدنی، قربانی فشار جنگ و سیاست شوند، راه اندازی این بحث بی هوده است، اما آن چه مهم می نماید، در جهان کوچک و مرز های باز آن، اگر فرهنگ های بازدارنده با قدرت تسخیر افکار و قناعت، کارگر واقع نشوند، در کنار جذبات زنده گی پیشرفته، قانونمند و

آزادی ها و احترام مایل به کرامت انسانی، هیچ کوتاه نگری را راحت نمی گذارند که مشاهده می کند باور های او به قید و محدودیت، هرگز مانع کسانی نمی شود که در طیف زنان و دختران افغان، مایل اند برای درک زنده گی، به هرگونه جسارتی رو آورند.

هرچند فی نفسه ی ارزش های فرهنگی ما تا پیش از ۸ ثور، منطق خود را داشت، اما فشار جنگ و صدور ایدیالوژی ها که در باید هایی آن ها، همسان سازی جامعه با نسخه های کشور های همجوار، زمینه های راحت تعدی را آشکار می کنند، خشونت را به عنوان عامل اصلی بازدارنده گی، طرح کرده اند.

متأسفانه خشونت با ماهیت زننده، در حالی که با فوران احساسات، سد مهم در برابر عقلانیت است، با آن چه اکنون شناخته می شود، در مرز های باز کنونی، می تواند واکنش هایی را برانگیزد که به حد عمد و قصد، بدون آن که نیازی به کسب آن ها باشد، شماری را وادی دارد که بی گمان در میان آن دختران افغان که در میادین مختلف رو می آورند تا از وجاهت صوری، کسب شهرت و درآمد کنند، کم نیستند که با دهن کجی به افراد و عوامل تعمیم خشونت، پیام نارضایتی می دهند.

در واقع در جهان ما، قیود فرهنگی که بدون توان پاسخ در برابر تحول و استمرار می ایستند، چیزی بیش از شکننده گی هایی ایجاد نمی کنند که در مثال جمهوری اسلامی ایران، نسل نو این کشور را متعجب می سازند که شعار ها و سیاست های این رژیم با نیاز ها و زمان آنان وفق نمی دهد.

ازهم پاشی اجتماعی، باعث درهم ریخته گی سیاسی می شود. این حالت، شاید زود واقع نشود، اما حتماً واقع می شود. تاریخ

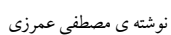
زنده گی در زمین، با وجود توحش کشورگشایان، ویرانگران، خشم طبیعت و خدا، اما همیشه رو به جلو بوده است. تمدن کنونی ما، هرچند در واکاوی تاریخ، با پدیده های عجیب و بی مثالی مواجه می شود که اثبات دست آورد های بسیار کلان مردمان گذشته است، اما در کُل، از تمام گذشته های تاریخی، باشکوه تر و بزرگ تر می باشد.

جاذبه های تمدن های نو، روی هزاران مولفه، بایسته و افکاری می چرخند که برای تمام کنش های بشری تعمیق می دهند و بر اساس آن ها، راه را باز گذاشته اند تا از کوچک ترین عملکرد انسان، به پرسش هایی دست یابند که با پیچیده گی ماشین فکری او، ضرورت تغییر و همسویی با زمان را ثابت کرده اند.

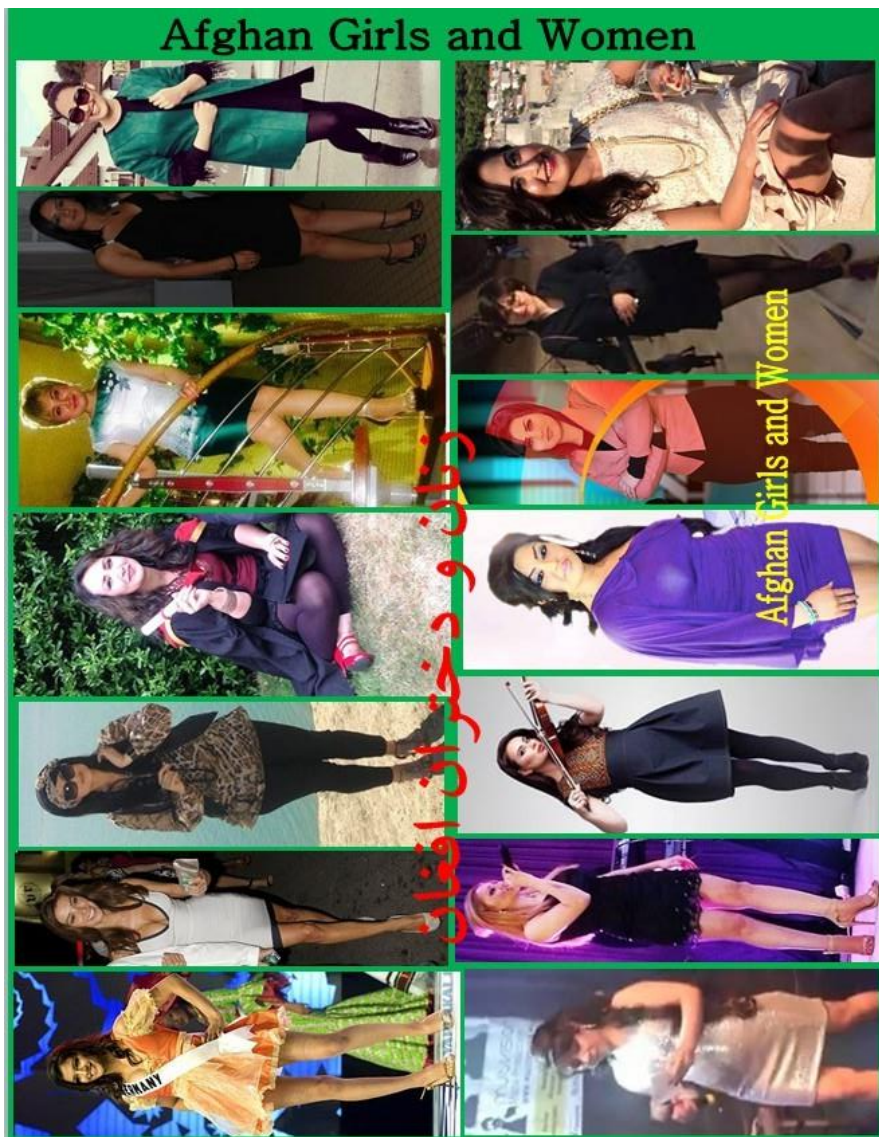
برداشت های منطقی از حضور گسترده، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، هنری، ورزشی و نظامی اناث افغان، فقط روی منطق ضرورت، ایستاده نیستند. آنان با شناخت جهانی مسئله ی زنده گی، با هرگامی که یک سد یا تابویی را می شکنند، از نارضایتی هایی شکوه می کنند که در مرزهای باز، از حد گذشته ی شان می گذرد.

شرح تصاویر:

زنان و دختران تحصیلکرده، نویسنده، شاعر، مُدل، هنرمند، آوازخوان، فرهنگی و گزارشگر افغان در کشور های مختلف جهان.

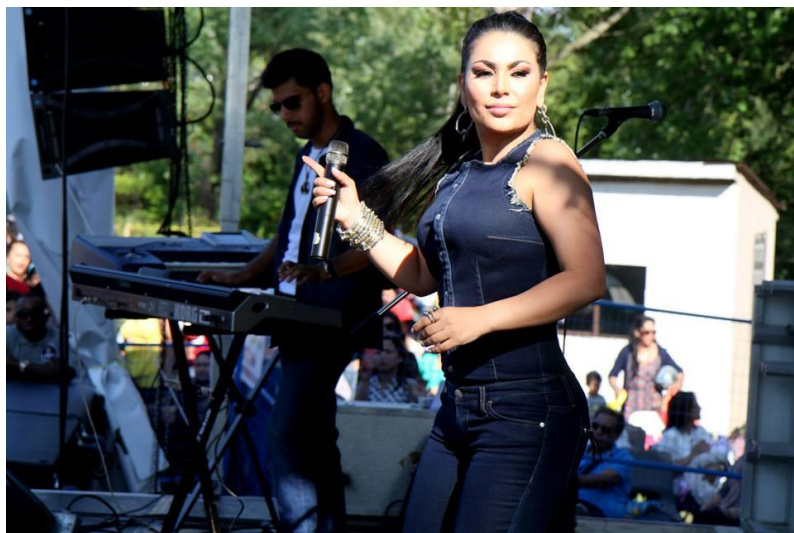








در هرج و مرج زیستن / ۱۴۷



در هرج و مرج زیستن / ۱۴۸







در هرج و مرج زیستن / ۱۵۱



در هرج و مرج زیستن / ۱۵۲



در هرج و مرج زیستن / ۱۵۳



در هرج و مرج زیستن / ۱۵۴



در هرج و مرج زیستن / ۱۵۵



در هرج و مرج زیستن / ۱۵۶









در هرج و مرج زیستن / ۱۶۰



در هرج و مرج زیستن / ۱۶۱



در هرج و مرج زیستن / ۱۶۲





در هرج و مرج زیستن / ۱۶۴





در هرج و مرج زیستن / ۱۶۶











در هرج و مرج زیستن / ۱۷۱



در هرج و مرج زیستن / ۱۷۲



در هرج و مرج زیستن / ۱۷۳



در هرج و مرج زیستن / ۱۷۴



در هرج و مرج زیستن / ۱۷۵



در هرج و مرج زیستن / ۱۷۶





- مفتری اجتماعی

سهل گرفتن مفاهیم حقوقی و عدم تعمیم اجتماعی آن ها گاه باعث فجایع می شوند. در جامعه ی سنتی - مذهبی ما که همه چیز بیشتر بر اساس ظاهر قضاوت می شود، سقوط به خاطر بی تفاوتی در برابر هنجار ها، مثال های زیادی دارد که توده های کثیر متعصب - مذهبی و سنت زده، اما در برابر مفاسد، جرایم و تجاوز بسیار حساس نیستند.

از شهر های پوشیده از کثافات تا محلاتی که در همه جا همه در کمین اند تا به شخصیات شما کنجکاوی کنند، کمتر کسی یافت می شود که در قبال هنجار ها احساس مسوولیت کند. در این میان، افتراء به گونه ای از روش های زشت اجتماعی، مبدل شده است که در ساده ترین صورت، شامل نامگذاری می شود.

در جامعه ی ما معروف است مردم، افرادی را دوست ندارند که اجتماعی نباشند. شاید خصوصیات بعضی یا عمومیت رجوع به دانش و تحصیل، آهسته آهسته از نوع اجتماعی بودن بازاری کاسته باشد، اما عدم تعادل که تفاوت های رفتاری را افزوده است، به تعمیم مفاهیمی منجر نمی شود که باعث کاهش بهتان و افتراء می شوند.

من یقین دارم که مردم ما رویداد های زیادی را به خاطر دارند که فردی به اثر یک مشاجره ی کوچک یا شرور بودن کسی، به ناحق به زشتی مشهور می شود. اوصاف حیوانی یا وصفی که به اثر عیوب جسمی یا رویداد ها حاصل می شوند، زنده گی افراد بی شماری را به غم و تکدر کشانده اند. استرس داریم از این حیث که

چه مُهری خورده اند، حتی محدودیت های اجتماعی را به وجود می آورد. محدودیت های رفت و آمد می توانند روی روحیات، تاثیرات عمیق و منفی بگذارند.

بهتان، افتراء و سعی برای خدشه دار کردن هویت شخصی که در تمام آن ها تضعیف ملاحظه می شود، به رسم بسیار زشت اجتماعی ما مبدل شده است. متأسفانه عدم درک مفاهیم حقوقی، بسیاری را به حد مرگ، زیان می رساند. شاید برخورد های عاطفی افراد و اشخاص با وجدانی که می دانند بهتان و افتراء زیان آور است، حداقل های کمک به طرف های زیان پذیر باشند، اما این کافی نیست.

ما در تمام عرصه ها به روشنگری ها و آگاهی های نو نیاز داریم. من معتقدم برای مواجهه و پاسخگویی در برابر مفتری اجتماعی، بایست آگاهی های لازم تعمیم یابند؛ زیرا کشیده گی ها و دشمنی ها می توانند به عوامل افترای اجتماعی، تبدیل شوند.

ما برای کمک به خود، ابزار متنوع داریم. چنانی که انکشاف تخنیکی، وسایل ارتباط جمعی را به سلاح موثر مبدل کرده است، آگاهی جمعی نیز می تواند مردم را وقایه کند. اگر روی فرهنگ موثریت وسایل جمعی کار کنیم، فردی که از امکانات یک مایل دارای کمره، توانایی ضبط و انتقال استفاده می کند، می تواند با کاربرد هدفمند در همه جا در کمین مفسد و فسادپیشه گان باشد. با ضبط و تصویربرداری و اجتماعی کردن آن ها، حتی به ارگان های مسوول یاری می رساند. از سوی دیگر، اثرات رسانه یی آن، خود به خود به وقایه و بازدارنده گی می انجامند.

در مواجهه با پدیده ی مفتری اجتماعی یا کسی که سعی می کند از طریق افتراء یا تهمت به فرد یا شخصی آسیب بزند، شناخت

مولفه و مقوله های حقوقی، چنانی که با ادبیات اجتماعی نیز تلخیص شود، به مردم یا شخص آسیب پذیر اجازه می دهد با طرح آن ها، گریبان کسانی را بگیرند که می خواهند به ناحق باعث تخریش شوند. من در موارد بسیار، متوجه افترا هایی بوده ام که به خصوص زنان و دختران فعال در عرصه های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و مدنی را نشانه گرفته اند. مفتری اجتماعی در این موارد کوشش می کند با وصف زشت، برای زنان و دختران محدودیت ایجاد کند. در حالی که رسم معمول بچه بازی به حد جهانی باعث آبروریزی شده، یک بهتان کوچک نیز می تواند یک دختر یا زن پاکدامن افغان را با هزار مشکل، رو به رو کند. عمومیات این مشکل از این ناشی می شود که نه فقط خود قربانی اند، بل عامه ی مردم آگاهی کافی ندارند تا گریبان مفتری را بگیرند که اگر راست می گویی، چه سند داری؟ عدم ثبوت افتراء تا جایی که من از قوانین کشور اطلاع دارم، مجازات سنگین دارد. بنا بر این، هراس از مجازات، می تواند به وقایه و حفظ سلامت اجتماعی، کمک کند.

عدم ثبوت افتراء، مفتری را به دام می اندازد، اما برای رسیدن به این مرحله باید به فرهنگ سازی های موثر پرداخت و آن ها را تعمیم داد. یعنی قبل از این که تحت تاثیر مفتری اجتماعی قرار بگیریم، آگاهی های لازم از مفاهیم حقوقی و برخورد جدی با مسئله که چرا شخصی وارد حیات شخصی دیگر می شود و او را متهم می کند، به خصوص در زنده گی شهری، به سهولت های تنفس آزاد می انجامند.

در کُل برای جلوگیری از ناهنجاری ها و معضلاتی که به اثر اغراض شخصی، صورت می گیرند، پیش از قبول ادعا، باید دنبال ثبوت آن باشیم، یعنی هر کسی که ادعا دارد، باید آن را ثابت کند.

جلوگیری از مشکلاتی که با رویکرد مفتری اجتماعی به وجود می آیند، از نیازهای اساسی زنده گی اجتماعی ماست. بار دیگر می افزایم چه قدر کام آدم تلخ می شود که در شهرهای ما که عامل عصبیت مذهبی، حتی جلو رشد و انکشاف را می گیرد و مردم به نام دین به همه چیز زنده گی خصوصی دیگران کار دارند، حتی صورت و سیرت پاک دختران و زنان، پسران و مردان، جوانان و مردانی را که دستار بر سر و ریش انبوه دارند نیز به تبارز علایم خواست جنسی می کشانند. مثلاً تقاضاهای دوستی با دختران که بیشتر به منظور اطفای شهوت اند، اگر با جواب رد توام شوند، بارها اتفاق افتاده است متقاضی را به اعمال زشت می کشانند. یکی از این کنش ها، رو آوردن به افتراست. مفتری اجتماعی با وسایلی که در اختیار دارد، کوشش می کند با وارد کردن فشار و تهدید بدنام ساختن، قربانی بگیرد. ادبیات «آخ» و «اوی» در جاده ها که نثار همه (ذکور و اناث) می شود، از زشت ترین رفتار اجتماعی ست که به دلیل فقر فرهنگی، کم سواد یا عوامل منفی دیگر، باعث خلق افتراء نیز می شوند. بدتر از همه، خانمان کسانی را برباد داده اند که به نام «بدفعل»، مشهور می شوند، اما تقصیری نداشته اند. امر بالعرف و نهی عن المنکر در این زمینه ها لازم تر است.

- نفرت؛ اما چه قدر زود!

پاره شدن و به آتش کشیدن پوسترها، بلبورد ها و تندیس های اعضای جمعیت و شورای نظار در آشوب های کندز، تمسخر بر هشت ثور، اشمئزاز از آن چه فرهنگ های خراسانی، آریایی و فارسی می شمارند، با گونه ای از انتقاد و اعتراض بر فعالیت های مدنی و گروهی که با اخباری شدن انواع فساد در آن ها، به دلخوری هرچه بیشتر مردم می انجامند، در واقع راوی این حقیقت اند که اگر سبزیجات، خواص رشد سریع دارند، شباهت آن ها به خود آن ها می رسد.

در جامعه ای که سال ها از شدت بحران، جنگ تحمیلی و حاکمیت های تک حزبی و سیاست زده، در التهاب و آشوب است، پس از آن همه کار لابراتواری سیاسی، سفره انداختن با این توجیه که هرچه خوش است، جواز دارد، افغانستان جنگ زده را در متن و هستی مردم، در حیات مرز بوم شان نیز متورم می سازد. التهاب و هیجان ناشی از تبارز گروهی و فردی بر اساس کمیت، انبوه تصاویری شدند که در دو سوی ستیز، در جایی از شدت نور و حرارت آفتاب، رنگ هایی را می بازند که در تصاویر آویخته ی قهرمانان دروغین تنظیمی، برگشت به اصل می شوند (سیاه و سفید) و در میدان جدل، پاره ها و خاکستر هایی اند تا اثبات دروغ های رنگارنگی باشند که در تولید سیاسی نو، هشدار می دهند: نگه داشتن علم و پرچم ریا، نیرنگ و غبن، گزاف تمام می شود.

افغانستان ما در خلاف طبایع آشکار، به ماشینی می ماند که برای کار و تحرک، حتی در نگه داشت ظواهر کمیت های مدنی و فرهنگی، نیازمند سرمایه گذاری ها و حمایت خارجی شده است. نیاز زیادی نیست برای شمردن اشکال و عیوب، تنها حربه ی انتقاد را به کار اندازیم. در پیرامون ما، وفرت کمیت متنوع، اما بی کیفیت، در دروغ های سیاسی بزرگ، وقتی در تضاد و نمایش می رسند، اندیشه از رهگذر پذیرش حقایقی که نه فقط استمرار حیات سیاسی و اجتماعی به شدت در سایه ی حمایت جهانی قرار دارد، بل نگه داری کمیت های مدنی، فرهنگی، رسانه یی و دروغ های معروف (قهرمانان تنظیمی) بر شانه های دوستانی سنگینی می کنند که با تحمیل عناصر بحران، ناگزیر اند در حفظ کمیت نیز از امکانات و اندوخته های مالی و نظامی خود هزینه کنند.

با هر آشوب و بحران، اولین هایی که زیر پا می شوند تصاویر، تندیس ها، کمیت هایی مدنی و فرهنگی تنظیمیانی ست که ظاهراً همکاران جامعه ی جهانی شدند، اما گذشته ی سیاسی آنان در شدت نور و حرارت آفتاب، وقتی از رنگ ها به سیاهی می رود و ناراضیان پُر خشم با توهین و تحقیر، سراغ تاریخی می روند که در چهار گوشه ی افغانستان آویخته اند، اگر نگه بانی خارجی در فصل دوسیه های مختومه برسد، معلوم است که «دیر» نمی پایند.

میانه ی تهی کمیتی که در هر گوشه ی کشور به نمایش گذاشته اند، اگر اصل کیفیت را زیر سوال می برد، از اثرات بینشی نیز در امان نخواهد ماند که اعتماد مردم بر آرایش های ظاهری بود، اما خیلی زود به نفرتی مبدل می شود که می بینند در چهار سوی این تجربه، جاذبه برای فرار از خود، در بی خودی تمایل به بیگانه،

هستی آنان را در نقدی به نمایش می گذارد که رشته های وحدت و احترام در هر گام کمیت، مبدل به دوری و ستیز شده اند. هنوز دهه ای از آرایش جدید نمی گذرد، اما سیمای کمیت در جایی که افراد و اشخاص، نماد های تاریخ نو اند، در شدت تنفر مردم، التماس می کنند اگر در حرارت آفتاب، سیاه و سفید اند، پوستر های آویخته، تندیس ها و بلبورد های تبلیغات دروغین، نیازمند استمرار هزینه هایی شده اند که در ایجاد این کذب، چشم پوشی کردند، اما تضمین نمی کنند؛ زیرا در جدل سیاسی، تعریف منافع، وقتی ایجاب کند، دوستان و دشمنان، جا عوض می کنند. بهای ساختار کج، سنگین تر از ساختمانی بود که اگر می ساختند، ناگزیر نبودند پس از یک دهه مصارف میلیارد دلری ای که معلوم نیست تا کجا، وصله و پینه بزنند تا صورتی بماند که در هر فرصت اعتراض مردم، تندیس ها، تصاویر و تاریخی زیر پا می شود که در زمینه ای سیاسی، برای جعل ساختند، اما بقای آن، قیمتی کمتر از قیمت نظامی نیست که به قول بزرگان ما، حتی شب ها و روزی های یک هفته اش، به لطف دوستان (کمک های خارجی) وابسته است.

اما چند خاطره ی اخباری در پایان این نوشتار، خوب اند. شهر کندز، شهری که پس از سقوط حاکمیت شهید داکتر نجیب الله، دوسیه های زیادی از ستم و جفا بر مردم دارد، در فرصت هایی که از آسیب های مخالفان مسلح، در حذر نمی شود، با خشم، تصاویری را زیر پا کرد که در رسمیات حاکمیت کرسی و آن چه از وی میراث ماند، هشت ثور و هژده ی سنبله اش، دو مسیر بیرون رفت برای فرار از پذیرش مسوولیت هایی ست که فاجعه آفریدند،

اما در آرایش یک دهه ی مدنی، نگران استند که تحفظ دروغ های شاخدار این تاریخ، اگر از خیر خارجی، حذف شود، با چه قیمتی از دست آویزی بخورند که وقتی ناچل می شود، انفلاسیون آن در اوج کمیت، هر چه قدر زیاد شود، اما مانند پول هایی می شود که در سقاوی دوم، برای خرید یک بسته گندنه، سبزی و ساجق، ناگزیر از حمل بسته های ده و پنج هزار افغانی ابتکارات مسعود- ربانی بودیم. در آن زمان، یک دسته مِلی سرخک، ده هزار افغانی بود.

نفرت، اما چه قدر زود، به مشایعت آمده است تا بر روی تاریخ جعلی، در پاره کردن تندیس های دروغین، اعتراض کند. پس از هیاهوی یک دهه کمیت، خسته گی های مردمان درمانده که باید پس از رونق اقتصاد مصنوعی، فقر را تجربه کنند، در واکنش به تاریخ دروغین، اما نفرتبار، پر خاش می کنند فاصله میان حق و ناراستی، زیادتر از یک دهه ریایی بود که با سرپوش بر دوسیه های خیانت، پُل مصنوعی ساختند تا در عمر کوتاه آن، مردمی به خود آیند که ۷ و ۸ ثور، دو قواره ی زشتی بودند که در ایجاد فاصله، اجازه نمی دهند تامین رفاه ما، زود باشد.

برای نگه داری بنای کج، صرف هزینه ها، بیش از هزینه ی بنای راست شده است که حالا با هراس از آوار برج لرزان، ناگزیر برای نصب و حفظ تصاویر قهرمانان دروغین نیز باید کمک کنند.
شرح تصاویر:

مردم خشمگین سمت شمال افغانستان، تصاویر مسعود و سایر جنایتکاران تنظیمی، به خصوص از جمعیت و شورای نظار را توهین و سپس پاره پاره کرده اند.

در هرج و مرج زیستن / ۱۸۶



در هرج و مرج زیستن / ۱۸۷





معرفی مصطفی «عمرزی»
(نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه هایی چون اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان، اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان، انجمن شاعران و نویسنده گان افغانستان، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «آورند»، گاهنامه ی «تحریک»، روزنامه ی «هیواد»، وب سایت «تول افغان»، وب سایت «تول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «کتبتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

- ۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.
- ۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

- ۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی) - منتشر شده است.
- ۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی - اجتماعی) - منتشر شده است.
- ۳- مرز و بوم (تاریخی).
- ۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان) - منتشر شده است.
- ۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).
- ۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م) - منتشر شده است.
- ۷- افغاننامه (مشاهیر افغان) - منتشر شده است.
- ۸- پشتون ها (تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
- ۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی - اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط) - منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی - تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستالژی).
- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).

۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).

۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).

جزوه ها:

۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).

۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).

۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز)- منتشر شده است.

۲- دُر دری (پیشینه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:

۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی)- منتشر شده است.

۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان)- منتشر شده است.

۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).

۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).

۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه)- منتشر شده است.

۶- مُنحَنِ تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی)- منتشر شده است.

۷- آریایسم (تنقید پدیده ی آریایی)- منتشر شده است.

۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار)- منتشر شده است.

۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن)- منتشر شده است.

۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی)- منتشر شده است.

۱۱- کتاب نامه ی من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).

۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).

۱۳- آرکایسم (تنقید باستانگرایی)- منتشر شده است.

۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).

۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).

- ۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزرگ).
- ۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).
- ۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پسین).
- ۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
- ۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه ی نوشته ها و ترجمه های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).
- ۲۱- فاجعه ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
- ۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
- ۲۳- قبرستان امپراتوری ها (تاریخ افغانستان در کارتون ها).
- ۲۴- چهره های سیاسی افغان (از میرویس هوتکی تا محمد اشرف غنی).

ترجمه ها:

- ۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.

در هرج و مرج زیستن / ۱۹۲

- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۶- ناگفته های ارگک: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها
کتاب ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه» (مجموعه ی داستان های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاه عشق» (مجموعه ی شعر دری).

فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).

تاییدات فرهنگی - مدنی:

- ستایشنامه ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.

- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.

- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.

- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.



Living In Chaos

Socio-political collection

The Writer :Mustafa Omarzai

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library